

راه

توده

۲۴ صفحه

دوره دوم شماره ۲۰۰۰، اسفندماه ۱۳۷۳

«آزادی برای مدافعان انقلاب»

پلنوم * بنام «حزب»، بکام مخالفان
چهارم * تعلیق ۵ عضو کمیته مرکزی
* مرزهای مغشوش طبقاتی

کنفرانس «جهان در سال ۲۰۰۰» با
حضور نماینده حزب توده ایران

گردش به راست ممکن نیست

(صفحات ۷، ۵، ۴ و ۹)

تیغ بر گلوی نهضت آزادی

(ص ۱۸)

در ۲۴ مین سالگرد بنیانگذاری
«سازمان فدائیان خلق ایران»
(اکثریت)

چرا «چپ» پاسخگوی

سؤالات نباشد؟

(ص ۱۰)

شبکه های «تهدید و ترور» در ایران

در ایران، برخی رویارویی های توطئه آمیز تدارک دیده می شود. پخش انواع شننامه های تحریک آمیز علیه آرمان خواهان مذهبی، که اخیرا بر شدت فعالیت خود برای مقابله با برنامه های اقتصادی-سیاسی-فرهنگی و اجتماعی دولت افزوده اند، حکایت از عمق این توطئه جدید دارد. در این شننامه ها، برخی از چهره های مذهبی شناخته شده در سال های اخیر، که حاضر به عدول از آرمان های عدالت خواهانه انقلاب بهمن ۵۷ نیستند، بصورت آشکار تهدید به مرگ و قتل شده اند. نظیر همین شننامه های تحریک آمیز در سپاه پاسداران و علیه فرماندهان ناراضی از حکومت نیز پخش می شود.

«راه توده» طی دو سال گذشته، بارها و در جریان حوادث جنجال برانگیز و مشکوک، اعلام داشته است، که در جمهوری اسلامی، هر نوع تلاش برای قطعیت بخشیدن به روند نابودی تمامی دست آوردهای انقلاب ۵۷، در گرو یک قتل عام و پاکسازی مخوف در بدنه مسلح و غیرمسلح جمهوری اسلامی می باشد. نفس این عمل، علیرغم اشکال متفاوتی، که می تواند بخود بگیرد، یک کودتای ضد انقلابی است، که بدون تردید، نه تنها مورد حمایت ارتش امریکا در خلیج فارس و دیگر امپریالیست ها در سراسر جهان خواهد بود، بلکه انجام چنین کودتایی برای هموار شدن راه مناسبات آشکار سیاسی-اقتصادی ج.ا. با امریکا، خواست مستقیم امپریالیسم امریکاست. (بقیه در ص ۲)

دیدگاه «داریوش فروهر» درباره

«آزادی احزاب»

و

«انتخابات آزاد»

(ص ۱۰)

کنگره «دانشمندان

مارکسیست» در مسکو

(ص ۲۲)

به یاد «ارانی»

(ص ۲۴)

شبکه های «ترور» در ایران

این کودتا، برخلاف تصور خوش بین هایی، که آنرا آگاه و یا نا آگاه، یک تئوریه حساب مذهبی بین روحانیون و یا مذهبیین غیرمعمم تبلیغ می کنند، کودتایی است، علیه استقلال ملی ایران و در جهت دنباله روی آشکار و فارغ از مقاومت داخلی، از سیاست های جهانی امپریالیست ها.

کودتا، بدون شک، یک کودتای غیرمذهبی بمنظور برقراری یک حکومت «لایک» در ایران نیست، زیرا حامی پر قدرت چنین توطئه ای، بورژوازی تزاری وابسته ایران است، که در سال های پس از انقلاب، با اتکا به نقه سنتی و روحانیون طرفدار سرمایه داری، بر ارکان حکومتی دست یافته است. آمریکا و اسرائیل با این اسلام نه تنها سرچنگ ندارند، بلکه در شرایط کنونی به آن نیازمند نیز هستند. این اسلام، در عین گسترش سیستم سرمایه داری انگلی و وابسته در کشور، می تواند و باید همچنان به حادثه جویی های خود در منطقه و جهان ادامه دهد. آمریکا و صهیونیسم، برای تسریع روند مسلط ساختن سیاست های خود در خلیج فارسی و منطقه عربی خاورمیانه، و همچنین، ستیز با دیگر کشورهای سرمایه داری اروپا و ژاپن بر سر تقسیم استعماری جهان، به این اسلام نیازمند نیز هستند! این اسلام، که در داخل کشور از استثمار سرمایه داری حمایت می کند، در جهان نیز در خدمت سرمایه داری جهانی است. این همسویی با سیاست های امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم جهانی، بدلیل شرایط نوین جهانی (پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم) با همسویی پیش از فروپاشی، در «اشکال»، تفاوت دارد.

برخاسته از همین واقعیت است، که آمریکا، در عین حال که خطر تروریسم اسلامی ایران و باصطلاح رشد بنیادگرایی اسلامی را با اشاره به خطرات آینده آن برای اروپا و خاورمیانه تبلیغ می کند، از این اسلام، علیه آرمان خواهان مذهبی انقلاب و طرفداران مذهبی عدالت اجتماعی و در مخالفت با فراهم شدن زمینه فعالیت آزاد آنها، جانبداری می کند. بیم آمریکا و سرمایه داری وابسته داخل کشور از آنست، که این گرایش رو به رشد، در کنار دیگر میهن دوستان و طرفداران آرمان های واقعی انقلاب بهمن، نه تنها مانع قدرت گیری این اسلام مطلوب آمریکا در ایران شود، بلکه، حرکت بطرف محدود کردن آن نیز، تشدید شود.

تشکیل گروه های ترور و پخش شبنامه های تهدیدآمیز در تهران، قم، مشهد، اصفهان و برخی دیگر از شهرهای ایران، که حتی در برخی نشریات علنی منتشره در ایران نیز به آن اشاره می کنند، در واقع بخشی از توطئه کودتای این «اسلام»، به کمک سرمایه داری وابسته در کشور، است.

در این واقعیت لحظه ای تردید نباید کرد، که شکار آرمان خواهان انقلاب ۵۷ برای فراهم ساختن زمینه قطعی «کودتا» در حد مذهبیین باقی نخواهد ماند و بسیاری از چهره های ملی و دگراندیش داخل کشور را نیز سرعت شامل خواهد شد.

ارتجاع از رشد آگاهی مردم و افتادن رهبری جنبش عظیم ناراضی از حکومت، بدست طیف ملیون و آرمان خواهان مذهبی ایران نگران است و این نگرانی را پیوسته تفسیرها، تحلیل ها، اخبار، مصاحبه ها و ... بخش های فارسی رادیوهای آمریکا، بی بی سی و اسرائیل در جهت لزوم اقدام سریع علیه آن، تشدید می کنند.

دلسوزی هفته های اخیر، کنفرانس «سیاست های اقتصادی ایران» در لندن و نتایجی، که از دلائل این بحران گرفته شد، بسیار قابل توجه است. کنفرانس مذکور، بحران اقتصادی ایران را نه ناشی از یک تازی سرمایه داری وابسته در کشور، نه از اجرای برنامه صندق بین المللی پول، بلکه آنرا یک بحران «سیاسی» ارزیابی کرد. (۱)

بحران سیاسی، یعنی همسو نبودن کامل و بسی مزاحم حکومت و دستگاه های اجرایی، مقننه و مجریه کشور با اهداف امپریالیسم جهانی. بحرانی، که «هنری کیسینجر»، سیاستمدار صاحب نفوذ آمریکایی، در آخرین مصاحبه خود، که از بخش فارسی رادیو آمریکا (۱۹ بهمن ۷۳) پخش شد، باید با یکدست شدن آن، خاتمه یابد.

او این خواست آمریکا و بریزه جمهوریخواهان طرفدار گسترش تشنجات منطقه ای و رونق بازار و تولید سلاح جنگی را در این جمله دیپلماتیک بیان داشت: «ما» (آمریکا) باید بگوئیم کادر سیاسی جمهوری اسلامی تغییر کند». منظور از این تغییر کادر، چگونه می تواند تغییر باصطلاح میانه روی های طرفدار ادامه سیاست های صندوق بین المللی پول در ایران باشد، که در سال های گذشته پیوسته مورد حمایت و امید آمریکا بوده اند؟ پس بحث از تغییر (تصفیه) کسان دیگری است، که اتفاقاً در پست های کلیدی کشور هم قرار ندارند.

این تغییر کادر سیاسی در ایران (به گفته «کیسینجر») و حل بحران سیاسی (نتیجه کنفرانس لندن) در ایران چگونه تدارک دیده می شود؟ و چرا پس از انفجارنیمب در حرم امام رضا در مشهد، صحنه سازی ترور هاشمی رفسنجانی بر سر مقبره آیت الله خمینی، سقوط هواپیمای حامل کارشناسان انرژی و برق ایران، که در جمع آنها برخی مذهبیین هم فکر دکتر «سامی»، (رهبر به قتل رسیده جنبش «جاما»)، قرار داشتند، و یا سقوط هواپیما حامل فرماندهان نیروی هوایی در اصفهان و ...، بلافاصله انگشت اتهام بطرف سران حکومت و چهره های توطئه ساز پشت صحنه، دراز می شود؟

این توطئه ها، تا زمان برگزاری انتخابات مجلس اسلامی در ماه های آینده، چه تعداد قربانی دیگر خواهد گرفت؟ انتخاباتی، که به گفته «ناطق نوری»، رئیس مجلس اسلامی و کاندیدای گروه بندی رسالت حجتیه برای ریاست جمهوری آینده، تاثیر مستقیم بر انتخابات ریاست جمهوری خواهد داشت؟

ما در همین شماره و در ادامه این بحث، اخبار مربوط به توطئه جدید ترور و تخریب شخصیت ها را، که با صدور شبنامه ها زمینه آن فراهم می شود، چاپ کرده ایم، که به همه علاقمندان، پیگیری وقایع ایران، خواندن دقیق آنها را توصیه می کنیم.

(۱) این کنفرانس در روزهای ۱۸ و ۱۹ ژانویه در دانشکده مطالعات شرقی و افریقایی دانشگاه لندن و با شرکت جمعی از سیاستمداران انگلستان و استادان انگلیسی و ایرانی دانشگاه های داخل و خارج از کشور، تشکیل شد. خبر مربوط به تحلیل «هاشم پسران» از اوضاع اقتصادی ایران در این کنفرانس، در این شماره «راه توده»، بطور مستقل چاپ شده است.

«کسروی» ها و «نواب صفوی» های جدید!

روزنامه «سلام» در شماره ۱۰ بهمن ماه ۷۳ خود و در اشاره به اعلامیه ها، شبنامه ها و تهدیدهایی، که از سوی گروه های فشار، اخیراً تشدید شده است، در ستون «الو سلام» و در پاسخ به تلفن یکی از خوانندگانش نوشت:

«تلفن کننده: (۵) چندی پیش نماینده محترم سپیدان، صحبت هایی کرده بودند، در مقایسه با عملکرد اقتصادی دولت آقای موسوی و دولت فعلی. ایشان دولت گذشته را با آن بیاناتش ورشکسته، ایران را بدهکار، کارخانه ها و طرح های اقتصادی را تعطیل اعلام کرده بودند و در واقع دولت آقای هاشمی را ناجی کشور معرفی کرده و گفته بودند ... برنامه ۲۰ درصد درآمد ارزی ما در ۵ سال گذشته، صرف سرمایه گذاری شده است. یعنی از ۱۰۰ میلیارد دلار درآمد ارزی، فقط ۲۰ میلیارد دلار به کار سرمایه گذاری اختصاص یافته.

«سلام: آقایانی، که آن حرف ها را می زدند و یکی دو نفر هم نبودند، امروز هم معتقدند، که وضع خراب است و مشکلی نداریم، موضوع گرانی هم همیشه بوده است، تازگی ندارد و اجتناب ناپذیر است. مردم هم از اوضاع راضی هستند، ایمان راعتقادشان از گذشته قوی تر شده است، مقاصد بسیار کم شده و روز به روز هم کمتر می شود و جای هیچ نگرانی نیست، و تنها مطبوعات هستند (البته نه همه)، که همصدا با بوق های تبلیغاتی استکبار جهانی، می خواهند مردم را قاپوس کنند. ... هر کس جز باروهای آنان اعتقاد داشته باشد، سلمان رشی ها و کسروی های جدیدند، که نواب صفوی های خلق الساعه (که صد البته فاقد ایمان و تقوی و درک و شعور سیاسی آن شهید بزرگوار)، به سراغشان فرستاده خواهند شد. فانا لله و انا لیه راجعون.

زمینه های «ترور» و «هرج و مرج سراسری» در ایران فراهم می شود

نشریه «عصرما»، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در شماره ۸ خود، اشاره به شکل گیری برخی گروه ها و سازمان های به ظاهر مذهبی و مدافع اسلام می کند، که در ماه های اخیر انواع حوادث را موجب شده اند. این سازمان ها با پخش شبنامه و اعلامیه های تحریک آمیز، مخالفان سیاسی-مذهبی حکومت را تهدید به قتل می کنند. این مخاطبان معمولاً، چهره های شناخته شده حکومت در دوران اولیه پیروزی انقلاب هستند. شواهد نشان می دهد، که با نزدیک شدن در انتخابات مهم مجلس ریاست جمهوری، این تهدیدها، اشکال عملی نیز به خود بگیرد. هم از اشارات رایج در محافل سیاسی ایران و هم از محتوای گزارش نسبتاً سربسته نشریه «عصرما» چنین برداشت می شود، که دست های پرقدرتی از درون حکومت و محافل مافیایی قدرت، در شکل گیری این گروه ها نقش دارند. در گزارش «عصر ما»، هیچ اشاره ای، درباره تامین هزینه سازماندهی این گروه ها نمی شود، اما به آسانی می توان حدس زد، که محافل مالی-سیاسی در حکومت دستشان در پشت این گروه ها و حادثه جویی ها وجود دارد.

«راه توده» در شماره های اخیر خود با آگاهی از این حوادث و انگیزه های واقعی برای گسترش ترور دولتی-حکومتی در ایران، اخباری را در ارتباط با انتقال اربابش، باج گیران و لات های سابق و پرسابقه ایران، به کمک یکی از اربابش معروف زمان شاه، بنام «مرتضی تکیه»، از آمریکا و اسرائیل به ایران، منتشر ساخت. «مرتضی تکیه» مقیم امریکا است و معلوم نیست، با حمایت کدام مقام و یا مقامات دولتی، اختیار یافتن اربابش و سازمان دادن انتقال آنها به ایران را بعهده دارد.

ما در رابطه با بسیج برخی طلاب جوان بی اطلاع در شهر قم، برای حادثه جویی، نوشتیم، که استقرار آیت الله «آذری قمی» در شهر قم، نمی تواند بی ارتباط با حوادث آینده در این شهر باشد. ترکیب سنی بسیار جوان جمعیت ایران (۴۵٪ زیر ۱۵ سال) و بی اطلاعی آنها از سیاست و تاریخ و گذشته حوادث سیاسی، از یک سر و نیازهای مالی از سوی دیگر زمینه های لازم و کافی برای تشکیل گروه های مسلح ترور و حادثه جویی را در ایران، فراهم ساخته است.

تجربه اربابش و همپالکی های شعبان جعفری ها (بی مخ)، که در جریان حوادث سال های ۳۰ و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نقش مهمی را توانست ایفاء کند، اکنون نیز طبیعی است، که برای حوادث پرتشنج و ضد ملی آینده مورد استفاده قرار گیرد.

نشریه «عصرما»، بدون ذکر نام و تاریخ، در گزارش خود از جنایتی در شهر مشهد یاد می کند، که توسط همین گروه های ترور انجام شده، اما تاکنون اخبار آن منتشر نشده و عاملین آن دستگیر و معرفی نشده اند.

به روحانی شناخته شده ایران، که هریک به نوعی نسبت به عملکرد حکومت انتقاد دارند، در شبنامه های اخیر تلویحاً تهدید به قتل شده اند، نشریه «عصر ما» با اشاره ای کوتاه و سربسته به این تهدیدها و با ابراز نگرانی از گسترش آتارشیسم در جامعه و سرریزیدن آوردن مستبدان از دل این آشفتگی، نسبت به ادامه این وضع هشدار می دهد.

ظواهر مخاطبان گروه های فشار (که باید ادامه همان سازمان های باصطلاح حزب الهی مقابل دانشگاه تهران، تحت رهبری، انواع «زهر»-خانم ها، برای حمله به گروه های ای احزاب و گروه های سیاسی باشد)، متهم به لیبرالیسم غربی هستند (!) و باید شامل طرح مقابله با یورش فرهنگی غرب شوند! حتی از میان خطوط برگرفته شده از چند اعلامیه و شبنامه تهدید آمیز، که در نشریه «عصرما» باز انتشار یافته است، می توان حدس زد، که دست «انجمن ضد بهائیت» زمان شاه، که حالا بصورت «مافیای حجتیه» در ایران عمل می کند، در پشت این حوادث قرار دارد.

بخش هایی از گزارش خبری نشریه «عصرما» را، که در مهاجرت توسط اپوزیسیون راست جا، به جنگ «آخوندها» با یکدیگر تعبیر می شود، و ظاهراً ارتباطی با اپوزیسیون مترقی و ضد آخوندی (!؟) نباید داشته باشد را در زیر بخوانیم:

«... دایره اجتهادات گسترش یافته است. اکنون دیگر اساتید دانشگاه ها و منورالفرکان و متجددان نیستند، که میزبانان بومی تهاجم فرهنگی بیگانه بشمار می روند، بلکه بسیاری از یاران صدیق امام و انقلاب نیز در اثر سطحی نگری، در این خیل قلنداد شده و در مظان اتهام قرار گرفته اند. شیوه مقابله، خشن تر شده و اگر تاکنون در قالب شبنامه ها و طعن و لعن های مقالات پاره ای از روزنامه ها و مجلات

(کیهان چاپ تهران) مسئله مطرح می شد، اکنون مقابله قهرآمیز و فیزیکی در دستور کار قرار گرفته است و دستجات سازمان یافته برای برهم زدن کلاس های درس و حمله به اشخاص و ... تدارک دیده می شوند».

«عصرما» سپس بدون ذکر نام، از نشریه ای سخن می گوید، که نقش ارگان این دستجات را ایفاء می کند. اتهاماتی که در این نشریه، علیه اساتید مذهبی دانشگاه ها و روحانیین مخالف اوضاع کنونی کشور طرح شده، به روشنی رد پای خط دهندگان اساسی گروه های ترور و شبنامه پخش کن را مشخص می کند. «عصر ما» می نویسد: «نشریه ای که خود را ارگان همه شهدا، بسیجیان و رزمندگان می داند و از وزارت ارشاد مجوز رسمی انتشار دریافت داشته، و در آخرین شماره خود جمع کثیری از اساتید دانشگاه ها را با اسم و رسم، متصف به صفاتی از قبیل «متجاسر به ساحت ائمه معصومین» - «مبلغ اندیشه های بهائیت» - «مرتد فطری» - «مفسد فی الارض»، نموده است و سپس حکم اعدام و واجب القتل بودن آنها را صادر می کند ...»

«عصرما» می نویسد: «... این نشریه در این حد متوقف نمانده و در تن از چهره های برجسته انقلاب و یاران صدیق امام را نیز عامل لیبرالیسم و تهاجم فرهنگی معرفی کرده است...». به نوشته «عصرما»، این در تن حجت الاسلام «احمدی»، عضو شورای انقلاب فرهنگی و حجت الاسلام «موسوی خروینی ها»، مدیر مسئول نشریه «سلام» هستند.

نشریه مورد اشاره «عصرما»، در مطلب خود وعده ترور «موسوی خروینی ها» را می دهد و می نویسد: «... پاسخ پاکبختگانی، همچون شهید «نواب صفوی» و یاران، به غائله آفرینی هایی امثال «کسروی» (احمد کسروی محقق ایرانی، که بدست فدائیان اسلام ترور شد) و «سلمان رشدی» های جدید، بسیار روشن، ولی سخت شکننده خواهد بود».

«عصرما» در ادامه مطلب خود، اشاره به نشریه دیگری بدون ذکر نام، با همین خط (تهدید و ترور) می کند و بخشی از مطالب تحریک آمیز و تهدیدکننده، آنرا، بعنوان نمونه، نقل می کند، که هدف در این مطلب نیز روحانیون و مخالفین در ردیف دو روحانی ذکر شده، در نشریه اول، هستند!

نشریه «عصرما» همچنین به تشکیلی، بنام «جمعی از فضلا و طلاب حوزه علمیه قم» اشاره می کند، که در حمله به محل تدریس و خانه آیت الله منتظری نقش فعال داشته اند و حتی در یک صحنه سازی قصد مجروح کردن (ترور) او را در سر کلاس درس داشته اند؟! این تشکیلی، در یکی از اعلامیه های (شبنامه های) خود می نویسد: «... ما صریحاً اعلام می داریم، برای مقابله با خطر جدی فعالیت های آقای «منتظری» و دفتر ایشان از هیچ کوششی فروگذار نکرده ... همچنین اعلام می نمایم، درس و شهریه ایشان عامل تداوم حرکت ضد نظام ری بوده و بایستی با هماهنگی های لازم تعطیل گردند».

«عصرما» می نویسد: «آنچه گفته شد، شمه ای از التهابات و غلیبان هایی است، که اینجا و آنجا در میان نیروهای مختلف اجتماعی به چشم می خورد و تحلیل این پدیده های ناپسند، که رو به گسترش و خورند بیشتر می رود، وظیفه ای ملی و اسلامی است، که برعهده هر نیروی سیاسی علاقمند به سرنوشت کشور و آبادی و آزادی می باشد».

«عصرما» بدستی صف فریب خوردگان این گروه بندی ها را، که عمدتاً از میان از جنگ بازگشتگان کمتر مطلع از مطامع سیاسی دست های پشت پرده هستند، از صف هدایت کنندگان آن ها، جدا کرده می نویسد: «... لایه های پائین این اقتدار، عمدتاً از دستداران انقلاب بوده و نگران آینده اند، اما فاقد تحلیل صحیح و عمیقی از شرایط می باشند و گمان می کنند، که حفظ انقلاب و ارزش های آن، در سایه جو ارباب میسر است، اما در عناصر هدایت گر و یا حداقل مشوق این جریانات، کمتر صداقت به چشم می خورد و علی الظاهر این گروه ها، مستقیم یا غیرمستقیم، توسط کسانی، که طمع قدرت و سودای استبداد در سر می پیروانند تحریک می شوند... اینکه بعضی از عناصر بی تحمل و ناآگاه به خود اجازه دهند در مسیر «امر به معروف»، به هر وسیله ای متوسل شوند و فی المثل در شهر مقدس مشهد، فرد مسلمانی را، که در امر تعلیم و تفسیر قرآن برداشت های متفاوت با نظرات رایج دارد، به قتل برسانند، مسئولیت کارگزاران را در چندان می کند. اغماض در مقابل حرکت های تبهکارانه و مجرمانه، توانی فاسدی بدنبال دارد، که انهایه دولت را در مقابل جریانات آتارشیستی به زانو درمی آورد... زمینه های ساختارهای مساعد اجتماعی و اقتصادی، اکنون در کشور ما به گونه ایست، که باد موافق به بادبان آتارشیسم می وزد».

«عصرما» در پایان و بدستی، ضمن تائید بر لزوم آزادی احزاب، فراکسیون های پارلمانی، اتحادیه ها، سندیکاهای صنفی و سازمان های غیرحرفه ای، بعنوان راه چاره جلوگیری از این هرج و مرج رو به گسترش، خواهان رفع کم کاری دستگاه های اجرایی کشور، در برخورد با آتش بیاران معرکه می شود و آنها را اینگونه معرفی می کند: «... پاره ای شخصیت های موجه ولی ساده دل، که دارای تربیون هستند، عملاً به هیزم بیار معرکه تبدیل شده اند و دامن تسک به شیوه های غیرقانونی و هرج و مرج آفرینی را برای مقابله با امور تشویق می کنند».

علیه حزب توده ایران

توطئه
دو «کیهان»

دو نشریه کیهان «لندن» و «هوانسی» اخیراً پرونده سازی مشترکی را، به منظور بدنام کردن حزب توده ایران و اعضا، به اجرا درآوردند.

اساس این پرونده سازی از گزارش کیهان لندن از جلسه «ایران در سال ۲۰۰۰» و بحث پیرامون جنبش چپ و آینده ایران آغاز شد. کیهان لندن گزارش این جلسه را، با ابراز شور و شفع از اینکه «مواضع چپ و راست به یکدیگر بسیار نزدیک بود»، چاپ کرد و حتی این پرسش را مطرح ساخت، که «با توجه به محتوای بحث ها، این روزها چه کسی «چپ» محسوب می شود؟» در واقع نیز، آنچه که کیهان لندن از این اجلاس، تحت عنوان نظرات جنبش «چپ» به چاپ سپرده است (اگر صحت داشته باشد)، حکایت از سرخوردگی، بدبینی و فروپاشی کسانی دارد، که در گذشته ای نه چندان دور، همه را «غیرانقلابی» و «اپروتونیست» خطاب می کردند.

در این میان، کیهان لندن، بزرگ ترین تحریف و توطئه علیه توده ای ها را سازمان داد و مدعی شد، که گویا فرستاده حزب توده ایران به این اجلاس، در توضیح «سیاست های جدید حزب»، از همکاری حزب توده ایران با طرفداران بازگشت سلطنت سخن گفته است. شیوه حضور فرستاده حزب توده ایران به این اجلاس، که در آخرین لحظات و در روز برگزاری آن اعلام گردید، ماهیت اکثریت شرکت کنندگان آن، که از «چپ» بودن، تنها یادگاری های گذشته را همراه دارند، دیدگاه های شخصی فرستاده حزب به این جلسه، که به مدافع راست ترین گرایش ها در حزب شناخته می شود، منتشر نداشتن متن کامل سخنان وی، که همه توده ای های دقیقاً بدانند، بنام آنها چه گفته می شود، و مهم تر از همه، تکذیب نکردن فوری و بلادرنگ خبر دروغ همکاری با طرفداران بازگشت سلطنت از سوی ارگان های صلاحیتدار حزبی و نشستن به انتظار چاپ شماره بعدی «کیهان لندن»، همه و همه شرایطی را پدید آورد، که کیهان «هوانسی» چاپ تهران، بتواند به پرونده سازی بزرگ علیه حزب توده ایران دست زده و از مجموعه این اجلاس، تنها یک جمله دروغ نسبت به حزب توده ایران را برجسته و منتشر ساخته و مدعی شود، که گویا حزب توده ایران، آمادگی خود را برای همکاری با مدافعان بازگشت سلطنت به ایران اعلام داشته است. شیوه برخورد کیهان هوانسی، این مطلب را نیز به همگان نشان داد، که گردانندگان ج.ا. منتظر فرصتی هستند، که بتوانند حیثیت ۵۰ ساله حزب ما را نزد توده مردم و نیروهای مترقی و دمکراتیک و مدافعین انقلاب ایران، به هر شکل ممکن، خراب کنند. این خود ضرورت هوشیاری ویژه همه ما را طلب می کند.

مستافانه یک سلسله از وقایع اخیر نیز موجب شده است، که عده ای از هواداران حزب ما، به این جنبه بسیار مهم قضیه، توجه نداشته باشند، و این پرسش رامطرح نسازند، که «چرا رهبری حزب خود خود فروا خبر دروغ کیهان لندن در مورد همکاری حزب با سلطنت طلب ها را تکذیب نکرد». عده ای معتقدند، که همه این اجلاس و ماجراهای پیش و پس از آن، «برنامه ای از پیش تنظیم شده» بوده است. نحوه حضور غیر منتظره و بی خبر فرستاده حزب در این جلسه و چاپ خبر تحریف شده در «کیهان لندن» و آنگاری تکذیب آن به خود گوینده و در همان «کیهان لندن»، همه و همه در چارچوب همین برنامه است. هدف از همه اینها، مطرح کردن جریانی در رهبری حزب و بزرگ کردن آن، به قصد حاکمیت کامل بخشیدن به جریان راست در حزب است. پاره ای دیگر، ضمن اینکه با این نظر کما بیش موافقتند، از جهاتی دورتر رفته و با استناد به اینکه در آخرین شماره نشریه «دنیا» ناگهان بحث «وحدت جنبش چپ» پیش کشیده شده و از ضرورت کنار گذاشتن «تنگ نظری ها» و «وقایت های سازمانی» در میان نیروهای چپ سخن به میان آمده و حتی «وحدت تشکیلاتی» آنها طلب شده است، معتقدند، که با تحولات اخیر و تعلیق پنج عضو دیگر از کمیته مرکزی حزب در پلنوم اخیر و شرکت فرستاده حزب در اجلاس به اصطلاح «جنبش چپ»، مفهوم این مقاله و ضرورت طرح ناگهانی «وحدت تشکیلاتی جنبش چپ» روشن شده است. مقصود، آشکارا، حفظ «وحدت تشکیلاتی»، حتی در درون حزب توده ایران نیست، چرا که معنا نداشت همزمان با طرح خرواست «وحدت تشکیلاتی جنبش چپ»، عده ای دیگر را از درون خود کمیته مرکزی حزب حذف کنند، بلکه منظور واقعی، ادامه سکوت و دادن امتیازات بازهم بیشتر به جریان های چپ لیبرال و پر کردن حزب با عناصر گوش بفرمان، به قیمت اخراج همه توده ای های وفادار است. عده ای دیگر پا را از این هم فراتر گذاشته و معتقدند، که مجموعه وقایع و تحولات اخیر، ادامه همان «سناریو» کنفرانس ملی و کنگره سوم است و هدف از برگزاری «اجلاس وسیع» آینده، بدست آوردن تائید تصفیه های اخیر در حزب و

ترمیم کمیته مرکزی حزب است، که اکنون می رود حتی اکثریت منتخب کنگره سوم را هم از دست بدهد. آنها در موافقت با دو گروه دیگر مدعی هستند، که به «زودی زود» شاهد اخراج و تصفیه کلیه مفسدو اعضای باقیمانده و پرسیا به و قدیمی دو حزب و در مقابل باز شدن دروازه های حزب بر روی عناصر بی اعتقاد به سرنوشت حزب توده ایران خواهیم بود.

به نظر ما، اولاً مجموعه این فرضیات و پیش بینی های وحشتناک، که به هر تقدیر وسیعاً پراکنده شده است، به معنی آن است، که جریانی در ارگان های رهبری حزب سعی دارد راه توطئه و خیانت را در پیش بگیرد و این اتهام فوق العاده بزرگی است، که به هیچوجه با اتکاء به فرضیات و حدسیات و یا قرار دادن چند واقعه در کنار یکدیگر، ولو آنکه همه آنها در جهت واحدی عمل کنند، نمی توان بر آن مهر تائید زد و حتی آن را مطرح کرد. ما همواره معتقد بوده ایم و هستیم، که در اختلافات سیاسی از وارد آوردن اتهامات بدون دلیل و مدرک اکیداً باید خودداری ورزید. دوم اینکه در مجموعه این طرز برخورد و پیش بینی ها، نوعی بدبینی و بی اعتمادی بین اعضای حزب ما به چشم می خورد و اینطور وانمود می شود، کلیه اعضا و هواداران حزب ما و همه توده ای های بر سابقه و استوار در داخل و خارج، مجموعه بی تحرکی هستند، که هیچ نقشی در سرنوشت حزب ندارند و نخواهند داشت و گویا کار حزب ما به آنجا کشیده است، که چند نفر می توانند «دریلا» برای خودشان بپیرند و بوزند و حزب را به هر کجا، که می خواهند، بکشانند. برعکس، به نظر ما، این مطلب باید برای همه روشن باشد، که حزب توده ایران جای یکه تازی هیچ فرد و جریانی نیست و تاریخ نشان داده است، که هر کس هوس یکه تازی در سر پیرواند، بر سر جایش نشاند خواهد شد. نه کسی حق دارد توده ای بودن را در انحصار خود بداند و نه کسی می تواند دیگران را از این حق محروم کند. سرنوشت حزب و همه ما نیز نه توسط هر تازه وارد از راه رسیده، بلکه توسط اعضا و نیروهای استوار حزب، فقط و فقط توسط آنها، تعیین خواهد شد. و اما نکته آخر اینکه، اصولاً ورود عناصر چپ سوسیال دمکرات و ضد توده ای به حزب، مسئله ای به همین سادگی نیست و تنها زمانی که ح.ت.ا. با هر گونه اندیشه انقلابی و مبارزه برای حاکمیت زحمتکشان وداع کرده باشد، مارکسیسم لنینیسم و اعتقاد به مبارزه طبقاتی را کنار گذاشته و بر دفاع و پشتیبانی خود از انقلاب بهمن ۵۷ خط بطلان کامل و تمام کشیده باشد، آنها حاضر به مصالحه و نزدیکی بوده و یا فکر ورود در چنین تشکیلاتی را به سر خود راه خواهند داد؛ که در آن صورت، این تشکیلات، فقط عنوان «حزب توده ایران» را بر خود خواهد داشت. به نظر ما، حتی تصور اینکه چنین تغییر و تحولی در حزبی، مانند حزب توده ایران، توسط فرد و یا جریانی، از هر راه و طریقی، تحصیل شود، به معنی بی اعتقادی کامل نسبت به تاریخ و سنت و توان مبارزه جویی اعضا و هواداران حزب است.

تجربه ده سال اخیر نشان داده است، که شیوه رهبری مبتنی بر دستور و فرماندهی و نشان ندادن تلاش برای اقتناع اعضا و هواداران، تصفیه و تعلیق و اخراج های پی در پی و مکرر، برگزاری جلسات فرمایشی «وسیع» برای تائید تصفیه های قبلی و بدست آوردن مشروعیت موقت، سیاست غیر طبقاتی، مخلوط کردن دوست و دشمن همه و همه به ایجاد فضای سالم در حزب و وحدت ایدئولوژیکی و تشکیلاتی آن یاری نمی رساند.

«راه توده» همواره بر این عقیده بوده است، که با ترسیدن از اعضا و هواداران حزب و ایمان و اعتقاد به توان و قنوت درک آنهاست، که می توان بر مشکلات غلبه کرد و روند فروپاشی وحدت ایدئولوژیک و سازمانی حزب را مانع گردید. تصمیمات اخیر، ما را باز هم بیشتر مطمئن ساخت، که سکوت و خاموشی، نه تا به امروز، هیچ گاه وحدتی به ارمغان آورده است، و نه در آینده وحدت آفرین خواهد بود. باز کردن کلیه مسایل برای اعضای حزب، پایان دادن به سیاست وسمی «خود را به ندیدن، نشنیدن و نفهمیدن زدن»، تنها راه برقراری و حفظ وحدت ایدئولوژیک و سازمانی در حزب ما خواهد بود. ما همچنان که مشاهده شد، در این مطلب تلاش کرده ایم، تا نگرانی های کنونی پاره ای از اعضای حزب را مطرح و در حد توان خود به رفع و پاسخگویی آنها یاری رسانیم. از این پس به این سیاست بیشتر از گذشته ادامه خواهیم داد و کلیه مناساتی، که موجب نگرانی و سوال اعضا و هواداران حزب ماست را، صادقانه و صریح مطرح خواهیم کرد و به آنها پاسخ خواهیم داد. البته در مواردی که در صلاحیت ما نیست، پاسخ را از ارگان های صلاحیتدار حزب طلب خواهیم کرد. ما امیدواریم، که از این طریق بتوان به فضای کنونی سوظن و عدم تفاهم پایان داد.

اما به نظر ما، آنچه که بیش از همه اهمیت دارد، آن است، که اجازه داده نشود، اینگونه مسائل، ما را از وظیفه اصلی و اساسی خود بازدارد و از درک صحنه واقعی تیرد و مبارزه دور سازد. همانطور که در ابتدا نیز گفتیم، در مجموعه نگرانی ها و حس و گمان های اخیر، یک نکته اساسی نباید فراموش شود و آن نکته مهم مبارزه با پرونده سازی مشترک کیهان «لندن» و «هوانسی» علیه ح.ت.ا. و تلاش بی وقفه آنها در جهت بدنام کردن و بی اعتبار کردن حزب ما در نزد مردم، از طریق متصل کردن حزب به هواداران بازگشت سلطنت مشروطه و غیر مشروطه به ایران است. آنها بدین وسیله می خواهند اینگونه وانمود کنند، که مخالفت های حزب ما با اوضاع کنونی ایران، از همان موضع طرفداران بازگشت سلطنت و مدافعان حاکمیت کلا سرمایه داری وابسته به امپریالیسم به کشور است و نه از موضع پیشرفت به جلو و از زاویه برقراری کامل استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی. با این توطئه و پرونده سازی است، که باید در هر کجا که هستیم و به هر شکل، که می توانیم، مبارزه کنیم.

«گردش به راست» در حزب توده ایران، ممکن نیست!

این شیوه ده ساله رهبری حزب، اکنون با تعلیق و طرد ۵ عضو دیگر کمیته مرکزی، که اتفاقاً برگزیده کنگره سوم نیز بوده‌اند و تبارک یک نشست جدید (وسیع‌تر)، بمنظور تبدیل این تعلیق و طرد به اخراج و حذف و سپس برگماری جمع دیگری، که تأییدکننده آگاه و یا ناآگاه گردش به راست رهبری حزب باشند، وارد روند تکاملی جدیدی شده است.

همه شواهد نشان می‌دهد، که گریز از هر نوع بحث حزبی، پافشاری بر لزوم اتخاذ تصمیمات مهم سیاسی-تشکیلاتی در اندک‌ترین جمع ممکن، امتناع از حضور در مجامع حزبی برای پاسخگویی به سوالات اعضای حزب و حتی «جنبش چپ»، عملی است آگاهانه، برای پیشبرد سیاستی غیراصولی و سازشکارانه در برابر اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در خارج از کشور. نشانه‌های این گردش به راست، بنظر ما، همانطور که در شماره ۲۸ «راه توده» نیز نوشتیم، چراغ سبزی است، که رادیو اسرائیل با پخش خبر بنام «رهبری مقیم برلین» حزب توده ایران پخش کرد.

ما نوشتیم، که امپریالیست‌ها، صهیونیسم و محافل وابسته به آنها در مهاجرت، کوچکترین نشانه‌ای، که حاکی از تغییر مشی و دیدگاه آنها باشد از خود نشان ندهاند و اصولاً قرار هم نیست نشان دهند. باید دید، در ما - حزب توده ایران - چه تغییری بوجود آمده است، که آنها برایمان آغوش گشوده‌اند.

ما درباره انتشار اخبار فعالیت‌های بااصطلاح «کمیته دفاع از حقوق مردم ایران» و شرکت نماینده «رهبری حزب» در اجلاس کنگره حزب کارگر انگلیس در نشریه «نامه مردم»، نیز نوشتیم، که حضور نمایندگان پارلمان انگلستان در این کمیته و پیوند ناگسستی حزب کارگر انگلستان با حزب کارگر اسرائیل، خود باننازه کافی گویای ماهیت این مجامع است.

ما با صراحت نوشتیم، که افتادن در دام‌هایی، که رهبری سازمان مجاهدین در سال‌های مهاجرت در آن سقوط کرده و هنوز در اسارت آن قرار دارد، و طمع سود بردن از حمایت محافل امپریالیستی-تبلیغاتی، در واقع تبدیل شدن به طعمه برای این محافل است.

شعار واحد «رهبری» انگشت شمار کنونی حزب در مهاجرت، در خصوص «طرد رژیم ولایت فقیه» و «جدائی دین از دولت»، که دقیقاً شعار جناح سلطنت طلب و راست اپوزیسیون ج.ا. در خارج از کشور است، طبعاً باید در یک نقطه به یکدیگر ملحق شده و یک حرکت و همکاری سیاسی واحد را طلب کند. سلطنت طلب‌ها و اپوزیسیون وابسته به امپریالیسم، همان هستند، که طبعاً باید باشند، حزب را می‌خواهند به کجا ببرند، که با آنها همصدا شده است؟

انتشار خبر نشست «سال ۲۰۰۰» اپوزیسیون ج.ا. در لندن (!؟) و پذیرفته شدن عضو «رهبری حزب» در آن، نشانه دیگری است از محق بودن همه توده‌ای‌ها و علاقمندان به سرنوشت حزب ما، در نگرانی نسبت به این روند.

نفس حضور در یک جلسه، بدون تردید، نه گناه است و نه غلط، اما باید دید، ما را براساس کدام دلیل و بینش، می‌پذیرند، ما هنوز نمی‌دانیم در آن جلسه دقیقاً چه گذشته است. سه نشریه «نامه مردم»، «کیهان لندن» و «کیهان هوانی»، هر یک گزارش جداگانه‌ای از این حضور و نطق ایراد شده در آن انتشار داده‌اند، نفس این توجه ویژه خود نشاندهنده اهمیتی است، که عدول حزب توده ایران از آرمان‌ها، اهداف و بریزه نگرش و سیاست اصولی‌اش در برابر انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ برای مخالفان و دشمنان حزب و انقلاب دارد.

«کیهان لندن» در مقدمه گزارش خود از اجلاس لندن، که نماینده بخشی از رهبری حزب در آن شرکت داشته، می‌نویسد: «مواضع «چپ» و «راست» در این جلسه... باننازه‌ای به یکدیگر نزدیک نبود، کثرتی از حاضران از سخنرانان سؤال می‌کردند، بالاخره این روزها به چه کسی «چپ» گفته می‌شود؟ از نکات این کنفرانس، اعتراف گروه‌های راست و چپ به اشتباهات گذشته و اظهار علاقه آنها برای همکاری با یکدیگر، بمنظور براندازی رژیم ج.ا. بود».

شاید نویسندگان «کیهان لندن» تصورات و برداشت‌های خود را از این اجلاس نوشته باشند و روی سخنان بیش از دکتر «امین‌نوار»، به آقایان «فرخ نگهدار» و «علی کشتگر» باشد، که روزگاری تحت عنوان اقلیت و اکثریت از هم جدا شدند، و

براساس اطلاعاتی، که در شماره ۴۴۴ نشریه «نامه مردم» انتشار یافته، «پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران» در آذرماه سال جاری برگزار شده است. در این پلنوم، که بنابر ادعای نشریه «نامه مردم» در فضائی صمیمی و رفیقانه برگزار شده است، علاوه بر تصویب گزارش ارائه شده به پلنوم، در ارتباط با اوضاع جهان و ایران (پس از اصلاحاتی) مسئله برگزاری نشست‌های وسیع‌تر رهبری حزب در آتیه مطرح شده و ضوابط مشخص برای آنها تعیین شده است.

بدین ترتیب «پلنوم» در عرصه سیاسی (گزارش) و تشکیلاتی (اجلاس وسیع‌تر) تصمیماتی اتخاذ کرده است.

نشریه «نامه مردم»، نه از پیشنهادات اصلاحی برای گزارش چیزی نوشته است و نه از دلیل لزوم تشکیل اجلاس وسیع‌تر و تعداد شرکت‌کنندگان در جلسه.

مرور گزارش منتشره در «نامه مردم» آشکارا نشان می‌دهد، که بندهای ناهمخوانی با اساس نگرش گزارش، به آن اضافه شده است، که در سلسله بحث‌های «راه توده»، تحت عنوان «سخنی با همه توده‌ای‌ها» بارها توجه به آنها یادآوری شده است، چکیده این بحث‌ها، همانا پافشاری بر لزوم تحلیل طبقاتی جامعه ایران، توجه به نیروهای مذهبی پیرامونی رژیم و دوری گزیدن از تخیل پروری و افتادن در دام تبلیغاتی سلطنت طلب‌های مهاجر و پشت کردن به هویت و سابقه تاریخی حزب و سرانجام، مخالفت پیگیر با هر گونه نفی سیاست حزب پس از پیروزی انقلاب بوده است.

هر خواننده‌ای، پس از مطالعه گزارش منتشره در «نامه مردم»، نه تنها متوجه ناهمخوانی‌ها و وصله‌های ناهم‌هنگ با روح حاکم بر گزارش می‌شود، بلکه صادقانه می‌تواند از خود بپرسد: «پس اگر این حرف‌ها صحیح است، چرا نویسندگان، تصویب‌کنندگان و منتشرکنندگان گزارش فوق، «راه توده» را باتهام جسارت طرح آنها، متهم به «توطئه» کردند؟ و انواع اتهامات زشت و ناروا را به آن بستند؟»

(تناقض نویسی‌های گزارش مورد بحث در همین شماره «راه توده» چاپ شده است.)

در مورد تصمیمات تشکیلاتی «پلنوم چهارم» نیز، علیرغم سکوت «نامه مردم»، در میان علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران، از «طرد» و «تعلیق» ۵ عضو کمیته مرکزی در همین پلنوم سخن درمیان است. گویا برای «طرد رژیم ولایت فقیه»، ابتدا «طرد» آنها مطرح بوده است!

در همین محافل گفته می‌شود، که این عده با مشی سیاسی-تشکیلاتی رهبری حزب در سال‌های پس از «کنگره سوم» مخالف بوده‌اند و با نظراتی متفاوت با آن داشته‌اند.

«راه توده» در طول انتشار دوره دوم خود، پیوسته بر لزوم مقابله با شیوه نادرست و غیرعلمی پنهان داشتن نظرات و پیشنهادات اعضای حزب پافشاری کرده و از طرح علنی آنها، دفاع کرده است. پنهان کاری و سرکوب نظرات طی ۱۰ سال گذشته موجب شده است، تا ده‌ها عضو به کم، حزب آمده و سپس آنرا ترک کرده، تعلیق و طرد شده و یا اخراج شده باشند، بدون آنکه اعضای حزب، بدانند چرا آنها آمده‌اند، چرا رفته‌اند و یا اخراج شده‌اند، نظرات آنها چه بوده است و چرا بقیه اعضای حزب از سیر و سرگذشت شکل‌گیری این نظرات و عوارض و عواقب تشکیلاتی مثبت و منفی آن بی‌اطلاع نگهداشته شده‌اند. چرا باید، حزب از امکان برخورد اندیشه‌ها محروم باشد؟ تجربه نشان داده است، که نفی این واقعیت پیوسته موجب تحجر فکری شده است. «بله» گویان کم تعمق هرگز یاران آگاه و استواری برای حزب ما نبوده‌اند، نه حزب ما، که همه احزاب (گزارش کنگره دانشمندان مارکسیست روسیه را در همین شماره بخوانید).

اهمیت مقاومت در برابر این شیوه عمل، که با کمال تأسف اکنون و متکی به آن می‌رود تا «رهبری» اندک شمار حزب در مهاجرت، هویت حزب را پشت درهای بسته، قربانی پاره‌ای محاسبات نادرست و غیراصولی سیاسی برای نزدیکی و همبستگی با اپوزیسیون راست مخالف انقلاب بهمن ۵۷ در مهاجرت کند، «دور» نه، که «صید» چندان شده است. ما در این مورد، در آینده از روند حذف اعضای با سابقه کمیته مرکزی حزب از شرکت در سرنوشت حزب، بی‌هویت کردن ارگان‌های حزبی، و سرانجام، کوشش برای بی‌خبر نگهداشتن اعضا، و حتی بخشی از رهبری حزب از سمت‌گیری‌ها و راست‌اندیشی‌ها، بیشتر سخن خواهیم گفت.

این نیرنگ و بازی زیرکانه را باید در آینده بیشتر شیکافت و درباره آن سخن گفت. ما برای اطلاع دقیق‌تر همگان از ماجرای حضور «محمد امیدوار»، بعنوان نماینده حزب توده ایران در اجلاس ۲۰۰۰، خوانندگان و علاقمندان نشریه «راه توده» و اصولاً همه توده‌ای‌های و علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران را ابتداء در جریان اخبار قرار می‌دهیم.

- کیهان لندن ۲۰ بهمن ماه ۷۲: دکتر «محمد امیدوار» از مسئولان حزب توده ایران، (در اجلاس ۲۰۰۰) گفت: «ما خواستار جدایی دین از سیاست... هستیم»

- کیهان لندن در تاریخ ۲۷ بهمن ۷۲ توضیح و تصحیح «محمد امیدوار» را (با تاریخ میلادی ۸ فوریه ۹۵) در صفحه ۱۱ چاپ کرد. براساس این توضیح (که ظاهر یک آگهی شخصی را دارد) «محمد امیدوار» گفته است: «...من در سخنرانی خود خواهان «جدانسی دین از حاکمیت» شدم، که از اصول مندرج در منشور آزادی حزب توده ایران...»

- نشریه «نامه مردم» در شماره ۲۵ بهمن ۷۲ خود، در حالیکه مشروح سخنان «محمد امیدوار» را درباره مسائل جهان چاپ کرده، در خصوص گفته‌های وی، در ارتباط با ایران، به این جملات پسندیده است: «...رفیق امیدوار به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب توده ایران و بعنوان دومین سخنران اجلاس (سال ۲۰۰۰)، ضمن توضیح نظرات حزب مندرج در «منشور آزادی» و فراخوان حزب به تمامی نیروهای آزادیخواه و دمکرات کشور، مسئله ائتلاف حزب توده ایران با نیروهای غیردمکراتیک، مانند طرفداران سلطنت و مجاهدین، با توجه به اعمال و مواضعشان، غیرممکن اعلام کرد و بخش‌هایی از برنامه حزب برای بازسازی کشور را توضیح داد...» (معلوم نیست، چرا تکذیب‌نامه و یا توضیح «محمد امیدوار» در «نامه مردم» چاپ نشده است)

- «کیهان هوانی» چاپ جمهوری اسلامی، که ظاهراً بیش از کیهان لندن و نشریه «نامه مردم» به اظهارات «محمد امیدوار» در مورد اوضاع ایران توجه داشته است و احتمالاً در اجلاس نیز شرکت داشته است، با اختصاص یکی از عناوین صفحه اول شماره ۱۹ بهمن ۷۲ به اجلاس لندن و به نقل از سخنرانی «محمد امیدوار» نوشت: «...یکی از سخنرانان این کنگره «محمد امیدوار»، عضو حزب منحل توده بود، که طی سخنانی مواضع کنونی حزب توده را تشریح کرد و گفت: مبارزه با رژیم ولایت فقیه، کلید اساسی حرکت در زمان فعلی است و باید رژیم دیگری جایگزین نظام کنونی شود... به اعتقاد حزب توده، پررسم براندازی نمی‌تواند به یکباره انجام پذیرد و باید ائتلاف گروه‌ها و گرایش‌های مختلف را پدید آورد و ما نیروی چپ، ملی و مذهبی را، جزئی از ائتلاف می‌دانیم و سلطنت‌طلب‌ها و مجاهدین را نمی‌توان در این ائتلاف وارد کرد...»

بنابراین، منطقی‌ترین انتظار آنست، که متن کامل اظهارات «محمد امیدوار» در نشریه «نامه مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران، که به نمایندگی از طرف آن، در اجلاس لندن شرکت کرده است، منتشر شود، تا همگان بدانند، وی چه گفته است.

آمار غم انگیز بی سوادی در کشور

خبرگزاری جمهوری اسلامی، از قول قائم مقام سازمان سوادآموزی کشور، گزارش داد، که تعداد بیسوادان زیر ۱۵ سال کشور، در مرز ۱۰ میلیون نفر است! طبق آمار ارائه شده توسط وی، تا سال ۱۳۷۰، بیش از ۲۳٪ زنان کشور، هنوز سواد نداشته‌اند و مردان نیز تا همین تاریخ، تا زیر ۲۰٪ بی‌سواد بوده‌اند. در روستاهای کشور درصد زنان بی‌سواد کشور، اکنون ۴۶٪ است.

قائم مقام نهضت سوادآموزی «محسن میرزائی»، که در تهران، به مناسبت گشایش نمایشگاه دستاوردهای سوادآموزی کشور، آمار بالا را اعلام کرده است، بدون اشاره به ارقام بی‌سواد در ده سال گذشته، با تأکید بر مبنای تاریخ ۱۳۷۰، اعتراف کرد، که مجموع بی‌سوادان کشور براساس سرشماری عمومی ۵۲٫۹٪ می‌باشد.

(رشد سریع جمعیت در سال‌های سانسور شده ۷۳-۷۰ و طبعاً افزایش تعداد بیسوادان کشور، از جمله انگیزه‌های فرار قائم مقام مذکور از اشاره به سال‌های اخیر است)

حالا شرمگین از انقلاب، مارکسیسم و سیاست پس از پیروزی انقلاب، در جبهه‌ای واحد کنار یکدیگر نشسته‌اند. چرا که توده‌ای‌ها، نه از گذشته خود شرمگینند، نه پشت به ایدئولوژی خود کرده‌اند و نه چیزی به سلطنت‌طلب‌ها و ضد انقلابیون بدهکارند. توده‌ای‌ها، همانقدر که مدعی برپادهندگان آگاه دستاوردهای انقلاب در جا، هستند، از وابستگان و دست نشاندهان سلطنت نیز ۵۰ سال آزادی برپاد رفته، تاراج مملکت، پایمال کردن استقلال کشور، وابستگی به امپریالیسم جهانی و... را طلب دارند.

حزب توده ایران، از انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ آگاهانه دفاع کرد، در آن شرکت کرد و در راه تحکیم دستاوردهای آن تا مرز مرگ و حیات کوشید. ناکامی ما، در تحکیم و گسترش این دستاوردها، پیش از آنکه به خواست و امکان ما مربوط باشد، به آرایش نیروهای اجتماعی، توطئه‌های امپریالیسم و وابستگان داخلی و مهاجرنشین آن، آگاهی و اعتماد نیروهای معتقد به انقلاب (مذهبی و غیرمذهبی) به یکدیگر، پیش زمینه‌های فکری و عقیدتی توده‌ها و دیگر عواملی بستگی داشت، که از اختیار ما خارج بود. براساس همین اعتقاد است، که امروز نیز، توده‌ای‌ها مانند همیشه، در کنار توده‌های مردم ایران مانده و با تمام نیرو و امکان موجود، برای دفاع از آرمان‌های انقلاب خواهند کوشید. **جبهه‌ای، متشکل از نیروهای خواهان دفاع از آرمان‌های انقلاب، همان سنگریست، که جای حزب توده ایران در آن است و لاغیر!**

ما این سخن را با همین صراحت می‌گوییم، تا برخی‌ها از خواب خرگوشی بیدار شوند و بیش از جدا ماندن از کاروان توده‌ای‌ها، مروری بر گذشته و حال خود کنند. اگر خود، پنبه از گوش‌هایشان درنیاورند، زمان و حوادث چنین خواهد کرد. گرچه دیر شده و از کاروان عقب مانده باشند!

به سیاست پشت درهای بسته باید خاتمه داد، زمینه بحث و گفتگو را در حزب باید فراهم ساخت، نه «طرد»، نه «اخراج»، نه «تعطیل» و نه هیچ تدبیر غیر اصولی دیگری نمی‌تواند جاده را برای جدا کردن حزب ما از گذشته‌اش و بی‌هویت کردن آن هموار سازد. حتی اگر زمینه‌سازان این تلاش و انحراف به راست، پیشینه‌ای در خور احترام داشته باشند.

اجلاس «لندن» و گزارش‌های منتشر شده

از اجلاس «جهان در سال ۲۰۰۰»، که در لندن برپا شد، تاکنون چند گزارش متفاوت در نشریات به چاپ رسیده است. سخنان «محمد امیدوار»، تحت عنوان «عضو رهبری حزب توده ایران»، در این میان بحث‌انگیزترین سخنان بوده است. انتشار وسیع بخشی از این سخنان در «کیهان هوانی» چاپ جمهوری اسلامی، همزمان با انتشار (ظاهراً) تحریف شده، بخشی از این سخنان در «کیهان لندن»، با تأکید بر لزوم «جدانسی دین از سیاست و دولت» و سپس انتشار تکذیب‌نامه «امیدوار» در کیهان لندن و انتشار بخش مربوط به اوضاع جهان از سخنرانی وی در نشریه «نامه مردم»، (خودداری از چاپ بقیه سخنان وی) در مجموع از اهمیت مسئله حکایت دارد.

این اهمیت بر اساس دو برداشت است:

- ۱- پذیرش نماینده و «عضو رهبری حزب توده ایران» در جمعی، که سلطنت‌طلب‌ها و مخالفان حزب توده ایران در آن اجتماع کرده بودند؛
- ۲- جدا ساختن حزب توده ایران از انقلابی، که هنوز سرانجام آن روشن نیست و انقلابیون و آرمان‌خواهانی، که در داخل کشور بر سر ایمان خود در دفاع از آرمان‌های انقلاب ایستاده‌اند.

این توطئه‌ایست، که بدون تردید جناح راست اپوزیسیون درخارج از کشور، تلاش دارد حزب توده ایران را قربانی آن کند و سپس روند تسلیم‌پذیری برخی دیگر از جریان‌ها و سازمان‌های چپ در برابر وابستگان به امپریالیسم را، سرعت بخشد. در داخل کشور نیز جناح حاکم، با برجسته ساختن آن (از جمله در کیهان هوانی)، سعی دارد به دو نتیجه برسد:

- ۱- بی‌اعتقاد معرفی کردن حزب ما به انقلاب (از ابتدا تاکنون) و طبعاً ایجاد محدودیت‌های باز هم بیشتر برای فعالان حزب داخل کشور در دفاع از انقلاب؛
- ۲- محق جلوه دادن پیروز ارتجاع و ضد انقلاب داخلی به حزب ما در سال ۶۲-۶۱ و قتل عام رهبران و کادرهای دستگیر شده آن، با هدف ایجاد انحراف در مسیر انقلاب.

بنام «حزب» به کام مخالفان حزب

نشریه «نامه مردم»، بخش دوم «گزارش هیأت اجرایی کمیته مرکزی حزب توده ایران به پلنوم چهارم» را در شماره ۴۴۶ منتشر ساخته است. این بخش شامل نگرش گزارش دهندگان نسبت به اوضاع ایران و موضع گیری در برابر آنست، که الزاماً باید در شعار تاکتیکی مورد نظر آنها برای این مرحله از تنش های جدی سیاسی-طبقاتی کشور، بازتاب یابد.

در این گزارش، که حتی در مرور گذرای آن نیز می توان، انواع تناقض اندیشی ها و ضد و نقیض نویسی ها را یافت و مقابل آنها علامت سؤال گذاشت، چند نکته محوری وجود دارد. ضد و نقیض نویسی های مورد اشاره، در همین محورها به چشم می خورد، نه در آمار و ارقام و نقل قول هائی، که از مقامات جمهوری اسلامی و نشریات داخل کشور برگرفته شده است.

بخش سنگینی از گزارش را همین نقل قول ها و آمار و ارقام تشکیل داده است، که اتفاقاً بدلیل توزیع و فروش نشریات چاپ داخل کشور، در خارج کشور، کمتر فرد سیاسی و علاقمند به اوضاع ایران (از هر جناح سیاسی) است، که از آنها اطلاع نداشته باشد. نفس انتشار این آمار و ارقام و اظهارات کارشناسان اقتصادی و سیاستمداران و مبارزان داخل کشور در انواع نشریات غیردولتی و حتی دولتی، خود گویای دو واقعیت است، که باید آنرا در نظر داشت.

۱- نیروهای راستگرا و دشمنان آرمان های اساسی انقلاب بهمن ۵۷ هنوز نتوانسته اند آنچنان بر جامعه مسلط شوند، که همه قلم ها را بشکنند و این دهان ها را بدوزند.

آنها، که نمی خواهند گذشته را به یاد آورند، تا ناچار نشوند درباره آینده سخن بگویند، شاید از یاد برده باشند، که تا پیش از انقلاب ۵۷، برای یافتن یک اظهار نظر و یا ابتدائی ترین آمار مربوط به اوضاع کشور، حتی مراجعه به سالنامه های آماری سازمان برنامه شاهنشاهی نیز گره گشا نبود. رژیم شاهنشاهی (دیکتاتوری سرمایه داری صنعتی وابسته، تکنوکرات های بوروکرات و وابستگان دربار سلطنتی و داروخته پهلوی) حتی از انتشار واقعیات آماری جامعه در سالنامه های اختصاصی نیز جلوگیری می کرد.

۲- نیروی اساسی و متفکر جنبش در داخل کشور، با مطالعه این نشریات و شنیدن اظهاراتی، که «نامه مردم» با استناد به آنها اوضاع ایران را تحلیل کرده است، کمتر از احزاب و سیاستمداران و مبارزان خارج از کشور مطلع نیستند، مردم نیز از نزدیک با عواقب و نتایج آمار و ارقام دست و پنجه نرم می کنند.

ابتدائی ترین نتیجه ای، که پس از این دو استدلال، بصورت سؤال برای هر فردی مطرح می شود، آنست که پس نظر حزب توده ایران درباره مرحله تاریخی رشد جامعه امروز ایران و سمت و جهت رشد آن برپایه نبرد طبقاتی جاری، کدام است و وظائف روز را، از جمله برای مبارزان در مهاجرت، چه می داند؟

ما هیچ نسخه شفابخشی برای دیگران نداریم، اما وظیفه خودمان را می دانیم و به آن عمل می کنیم. بنابراین، پاسخ ما به این پرسش روشن و قطعی است: «حزب توده ایران موظف است، جامعه را براساس داده های اطلاعاتی، تحلیل کرده و سمت و سوی آنها را، بعنوان قدیمی ترین و با تجربه ترین حزب سیاسی ایران، که متکفی به جهان بینی عملی است، نشان دهد»!

ببینیم، گزارش پرتناقض منتشر شده در نشریه «نامه مردم»، حامل چنین پاسخی است. اینکه تناقض ها ناشی از کدام حوادث و یا واکنش ها بوده اند، مبحث جداگانه ایست، که اگر با صراحت از آنها یاد شود، به صراحت نیز می توان به آنها پرداخت.

واکنش هائی، که بدون تردید ناشی از فشار بدنه حزب، برخی اعضای کمیته مرکزی مخالف و منتقد مشی کنونی حزب و پیشاپیش همه آنها، نگرش «راه توده» به اوضاع

ایران، بوده اند و بدین ترتیب، تناقض نویسی به کسانی، که نمی خواهند در برابر حقیقت تسلیم شوند، تحمیل شده است.

ما اعتقاد داریم، که گزارش مورد بحث، نه تنها از یک تحلیل طبقاتی از جامعه ایران فاصله دارد، بلکه بطور جدی و انکارناپذیر، تحت تأثیر تبلیغات و نگرش اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در خارج از کشور نیز قرار دارد.

این گزارش و بیش از آن، مشی سیاسی کنونی این بخش از حزب، که برخاسته از همین نگرش است، تمرینی است برای حرکت «پاروچین پاروچین»، بمنظور پیوستن به صف این اپوزیسیون راست و متکی شدن به مهاجرت و فعل و انفعالات آن، پیش از آنکه به حوادث داخل کشور توجه داشته باشد.

بنظر می رسد، تحت فشار و مقاومتی، که در بالا بدان اشاره شد، فصولی برای انکار این «سینه خیز سیاسی» به گزارش اضافه شده است، فصولی، که نقشی در مجموع سیاست و تلاش های سیاسی ندارد و این سینه خیز سیاسی، علیرغم درج این فصول در گزارش مورد بحث، ادامه دارد.

این تناقضات، که از دل آن بار دیگر شعار «طرد رژیم ولایت فقیه»، با پیوند آزادی، عدالت اجتماعی، و پس از این پلنوم اخیر- «استقلال» بیرون آمده است، کدامند و چگونه بازشناخته می شوند؟

این پیشوندها، که بتدریج به شعار «صلح، آزادی، طرد ولایت فقیه» اضافه شده اند، بر اساس کدام تحلیل و ارزیابی بدنبال یکدیگر صف می کشند؟

برای بازشناسی گزارش مورد نظر، ابتداء باید آمار و ارقام و اظهار نظر مطبوعات، کارشناسان و مقامات جمهوری اسلامی را، که در ایران منتشر شده و حجم سنگینی از گزارش را به خود اختصاص داده، در کنار مقدمه چینی های گزارش نویس، از تزا و ابداعات (!) گزارش جدا کرد و سپس آنها را یک مرور مقایسه ای کرد.

این تزا و ابداعات کدامند؟

تزاها ارائه شده در گزارش مورد نظر را، ما تقسیم بندی کرده و تحت عناوینی، که بازگو کننده مجموعه آنهاست، در زیر می آوریم:

* گزارش پلنوم و دولت «رفسنجانی»

♦ «تصمیم به یک سری اقدامات «رادیکال» اقتصادی برای نجات نظام از بحران (قبول طرح صندوق بین المللی پول در پایان سال ۷۱ از سوی هاشمی رفسنجانی)... در واقع به مثابه دفن کامل سیاست هائی بود، که مدعی «رادیکالیسم اجتماعی» و یا به عبارت دیگر، سمت گیری عدالت خواهانه در زمینه اتخاذ سیاست های اقتصادی بود.»

♦ «ما (همان موقع) نگرانی خود را از اثرات دهشتناک این سمت گیری جدید جمهوری اسلامی اعلام کردیم»

♦ «... سران رژیم جمهوری اسلامی، به دلیل ماهیت شدیداً ارتجاعی و واپسگرا، قادر نیستند، سیاست های مناسبی را برای بازسازی کشور و نجات آن از بحران کنونی اتخاذ کنند و نجات ایران در چارچوب رژیم «ولایت فقیه» امکان پذیر نیست»

♦ تحول دیگری، که ما در سال های اخیر شاهد آن بوده ایم، تشدید روند وابستگی جناح های حاکم، خصوصاً سرمایه داری بوروکراتیک به انحصارها و سرمایه داری جهانی است.

♦ سیاست های مخرب اقتصادی، که عمده تاً در راستای تامین منافع سرمایه داری تجاری کشور عمل می کند، در چند سال اخیر، اقتصاد کشور را بیش از پیش به یک اقتصاد مصرفی، که در آن بخش تولیدی رو به مرگ تدریجی است، بدل کرده است.

♦ رفقا! ما در اسناد گذشته کمیته مرکزی نیز همواره بر بی ثباتی و متضاد بودن ساختار حکومتی کنونی اشاره کرده، و آن را، یکی از مهمترین عوامل بحران را در جمهوری اسلامی دانسته ایم. واقعیت اینست، که علیرغم تلاش ها برای تعدیل این مشکلات و ایجاد یک ساختار یکدست و هماهنگ، بدلیل منافع کاستی روحانیت حاکم، بی اعتقادی و ناپیگیری دولت هاشمی رفسنجانی، چنین خواستی دست نیافتنی است. [سؤال:]

۱- برنامه صندوق بین المللی پول، «رادیکالیسم اقتصادی» است؟

۲- ساختار متضاد حکومتی، یعنی چه؟ نکند منظور آرایش طبقاتی حکومت است؟ مهمترین بحران در ج.ا. ساختار متضاد حکومت است؟ اگر این ساختار هماهنگ شده و مثلاً حکومت سرمایه داری وابسته کاملاً مسلط شد و این ساختار یک دست شد، آنوقت بحران ها تمام می شود و خیال ما نیز آسوده می شود؟

۳- ناپیگیری دولت رفسنجانی به چه مفهوم است؟ یعنی او در اجرای برنامه صندوق بین المللی پول، باندازه کافی توانا نیست و یا مثلاً زوروش نمی رسد، همه مخالفان را سرکوب کند؟ این سرکوب بسود کدام طبقه خواهد بود؟ تکلیف جنبش مردم برای دفاع از آرمان های انقلاب چه می شود؟

* گزارش پلنوم و ترکیب طبقاتی حکومت

♦ در حالیکه هرگز گروه حاکم (رسالت رفسنجانی) از لحاظ نظری در عمده ترین مسائل دارای عقاید بسیار مشابه هستند، معذالک نمی توان وجود برخی

تنهایی نه توان مقابله با جمهوری اسلامی را دارند، و نه از اعتماد و حمایت اکثریت مردم میهن ما برخوردار هستند، از جمله عللی است، که می توان برای تفرقه کنونی و شکل نگرش یک ائتلاف وسیع مردمی میان نیروهای مترقی و آزادیخواه، نام برد.

♦ ما امروز اگر بخواهیم یک ارزیابی واقع بینانه از نیروهای سیاسی، که در درون کشور حضور دارند و در راه آزادی میپروازیم، می کنند، بدیهیم و سیاست ائتلافی خود را بر آن اساس تنظیم کنیم، می توانیم عمداً از چند نیرو نام ببریم:

۱- طیف نیروهای ملی گرا، از نهضت آزادی تا حزب ملت ایران، به رهبری «داریوش فروهر» و باقی ماندگان جبهه ملی...

۲- بخش قابل ملاحظه ای از نیروهای مذهبی و طرفدار انقلاب بهمن، که با گذشت زمان و بدلیل خیانت رهبران جمهوری اسلامی به آرمان های انقلاب، از حاکمیت فاصله گرفته اند و اکنون خود را در مقابله با آن می بینند، این نیروها از پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه ای برخوردار هستند و هنوز تعداد قابل ملاحظه ای از هواداران آنان در ارگان های مختلف حضور دارند. حزب ما می بایستی برای نزدیکی با این نیروها تلاش کند. [سوال:]

۱- تلاش برای نزدیکی به نیروهای مذهبی، که پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه ای در جامعه دارند و طرفدار انقلاب بهمن هستند، با رد مبارزه آنها (که در گزارش با صراحت بیان شده و ما در بالا آنرا آوردیم) ممکن می شود؟

۲- این نیرو، که تعداد قابل ملاحظه ای از هواداران آنان هنوز در ارگان های مختلف حضور دارند، خود به معنی عدم شکست قطعی انقلاب و تسلط کامل ضد انقلاب بر تمام دستگاه حکومتی نیست؟

۳- تلاش برای نزدیکی به این نیروها، از راه «پروپاگاند» خطاب کردن آنها، رد مبارزه آنها، بدلیل همصدا شدن با «نامه مردم» برای تکرار شعار «طرد رژیم ولایت فقیه»، گذاشتن پرونده جنایات بزرگ قتل عام زندانیان سیاسی در زیر بغل آنها و... ممکن می شود؟

* گزارش پلنوم و «ولایت فقیه»

♦ «... هنوز به لحاظ وابستگی، حاکمیت کنونی را نمی توان با رژیم شاهنشاهی، که حتی ترکیب دولت را با صلاح دید سفیر آمریکا و انگلیس تعیین می کرد و ایران را در عمل به پایگاه نظامی-جاسوسی آمریکا بدل کرده بود، مقایسه کرد»

[سوال:]

- موضع ما در برابر حکومتی، که قابل مقایسه با رژیم شاهنشاهی نیست، چه باید باشد؟

♦ ما همچنان مدافع همکاری با تمامی نیروهای، که خواهان طرد رژیم «ولایت فقیه» و استقرار یک نظام متکی به آرای مردم هستند، می باشیم. [سوال:]

- مرزهای طبقاتی این همکاری کدام است؟ ضد انقلاب فراری، که با این تز موافق است و احتمالاً (همانطور که در زمان حیات آیت الله خمینی نیز بارها مطرح شد) سرمایه داری کلان داخلی نیز، فردا اگر منافعتش اقتضا کند، به صورت علنی با آن موافق خواهد بود. پس عملاً ما شعار آنها را تکرار نکرده ایم و در کنار آنها قرار نگرفته ایم، در حالیکه وظیفه ما دفاع از مبارزه مردم برای آزادی ها و دفاع از آرمان های انقلاب است؟

♦ هیچ نیروی آزادیخواه و به گمان ما اکثریت مردم، حاضر به پذیرش آشتی ملی در چارچوب حفظ رژیم ضد ملی و ضد مردمی «ولایت فقیه» و دستگاه های سرکوبگر آن نیستند. [سوال:]

۱- چگونه است، که یک رژیم ضد ملی و ضد مردمی است، اما هنوز در ارگان های آن مدافعان مسلح انقلاب حضور دارند و از نظر وابستگی به امپریالیست ها با رژیم شاهنشاهی قابل مقایسه نیستند.

۲- مفهوم آشتی ملی چیست؟ شکل است یا محتوا؟ (به مقاله این شماره سخنی با همه توده ای ها مراجعه کنید)

* گزارش پلنوم و «بحران اقتصادی-اجتماعی»

♦ به گمان ما، برای شناخت دقیق مشخصه های اساسی بحران کنونی، می بایست به مجموعه به هم پیوسته ای از علل و عوامل توجه کرد، نمی توان به عنوان مثال ۸ سال جنگ خونین را که صدها میلیارد دلار خسارت اقتصادی به کشور ما وارد آورد... انفجار جمعیت کشور از ۲۹ میلیون در آستانه انقلاب به ۶۰ میلیون... سخن نگفت.

♦ «وجود مراکز مختلف قدرت و در واقع حکومت «ملوک الطوائفی» در ایران از جمله علل اصلی بی ثباتی سیاسی و اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی محسوب می شود...» [سوال:]

۱- یک رژیم «رضاخانی» برای پایان این ملوک الطوائفی، از بار اصلی این بی ثباتی سیاسی-اقتصادی می کاهد؟ مرزهای طبقاتی و تحلیل اوضاع ایران در این حکم جسرانه (!) کجاست؟

تفاوت ها را، خصوصاً در زمینه چگونگی اداره کشور، برخی رفم های سطحی از سونی و پرورش و تشدید فشار از سوی دیگر را نادیده گرفت. [سوال:]

۱- وابستگی طبقاتی این دو گروه کدام است و در تضاد با منافع طبقاتی چه افشار و طبقات اجتماعی قرار دارد؟ نیروی سیاسی مخالف این دو گروه وابسته به کدام افشار و طبقات است؟ ما از کدام یک، از سه گروه، باید حمایت کنیم؟

* گزارش پلنوم و آرمان های انقلابی

♦ اگر رژیم جمهوری اسلامی هنوز نتوانسته است، تمامی شعارها و خواست های اولیه انقلاب بهمن را به دور/اندازد، نه از روی اعتقاد حاکمیت به این آرمان ها، بلکه بخاطر ترس آنان از مردمی است، که به دلیل صدها سال جنایت و غارتگری استعماری و نواستعماری در ایران، خواهان استقلال سیاسی کشور و مخالف شدید تسلیم شدن به خواست های سلطه جویانه قدرت های امپریالیستی هستند. [سوال:]

۱- خواست های اولیه انقلاب، یعنی چه؟ عدم توان حکومت برای بقبول گزارش نویسن- دور انداختن (!؟) شعارها و خواست های انقلابی مردم، ما را در کنار مردم برای دفاع از خواست مردم قرار باید بدهد و یا در کنار کسانی، که می خواهند دولت «یکدست و هماهنگ» بوجود آورند؟

* گزارش پلنوم و نیروهای سیاسی

♦ از تحولات دیگر... پاکسازی تدریجی نمایندگان خرده بورژوازی سنتی از حکومت، خصوصاً در چند سال اخیر است. انتخابات مجلس چهارم، ازاین نظر، نقطه عطفی در بیرون راندن همه آن نیروهای بود، که از لحاظ دیدگاه های فکری، به ویژه در زمینه اقتصادی-اجتماعی، به نوعی از «رادیکالیسم» پروپاگاندیستی به نفع توده های محروم، پشتیبانی می کردند. گروه قابل ملاحظه ای از رهبری این بخش از جنبش اسلامی هم، در مجموع خود، خصوصاً از لحاظ رویتانی، دارای نقاط اشتراک زیاد با حاکمیت کنونی است...

امروز در صفوف رانده شدگان از رهبری جمهوری اسلامی قرار گرفته اند... به هنگامی که خمینی دستور قتل عام هزاران زندانی سیاسی را صادر کرد، نه تنها مخالفتی ابراز نداشتند، بلکه... با این روند همکاری کردند. (گزارش، حساب آیت الله منتظری را از این جمع، جدا می کند) [سوال:]

۱- «نامه مردم» دلیلی بر همکاری رادیکال های پروپاگاندیستی (!) در زمان آیت الله خمینی برای قتل عام زندانیان سیاسی در دست دارد؟ (چنین دلیلی در گزارش ارائه نشده است!)

۲- پاکسازی نمایندگان خرده بورژوازی سنتی (بقول گزارش نویسن) در سال های گذشته، بسود اهداف مردمی انقلاب بود؟ اگر نبود، در عمل چگونه با این پاکسازی مقابله کردند؟ با شعار «طرد رژیم ولایت فقیه»؟

♦ امروز بخش بزرگی از نیروهای رانده شده از حکومت، به نحوی، در صفوف مخالفان رژیم کنونی قرار گرفته اند و مبارزه افشاگران آنان از طریق نشریاتشان، که در ایران چاپ می شود، در مجموع نگرانی های معینی را برای سران رژیم ایجاد کرده است. نیروهای مترقی و از جمله حزب توده ایران حق دارند، که با شک و تردید به این برخوردها نگاه کنند. ما قبلاً نیز براین موضوع تاکید کرده ایم، که تا زمانیکه خواست اساسی این نیروها حفظ ساختار «ولایت فقیه»، یعنی حفظ رژیم استبدادی کنونی است، مبارزه این نیروها نمی تواند بخشی از مبارزه عمومی خلق و نیروهای مترقی برای طرد رژیم «ولایت فقیه» و استقرار آزادی در ایران باشد.

♦ حزب توده ایران، با درک شرایط اجتماعی-اقتصادی میهن ما، براین اعتقاد است، که نیروهای مذهبی می توانند و می بایست در آینده کشور نقش داشته باشند. هرگونه تصویری غیر از این برداشت و هرگونه بی توجهی به این واقعیت، می تواند مآربه اتخاذ موضعگیری های نادرست بکشاند. [سوال:]

۱- چرا گزارش نویسن و تأیید کنندگان آن به خود حق می دهند به مبارزه «افشاگران» بخش بزرگی از رانده شدگان (اصطلاح «نامه مردم») از حکومت (ظواهر)، نمایندگان خرده بورژوازی سنتی شک کنند، اما مثلاً درباره مبارزه مشروطه خواهان شک نکنند؟

۲- براساس کدام تحلیل و ارزیابی به خود حق داده اند، مبارزه این نیروها را بخشی از مبارزه عمومی خلق و نیروهای مترقی برای آزادی ندانند؟ به صرف آنکه، شعار «طرد ولایت فقیه» را از پائین نشریه «نامه مردم» برنداشته و در صدر روزنامه های خود جای نداده اند؟

۳- گزارش نویسن و تصویب کنندگان آن، چگونه برای همان نیروهای، که برای مبارزه آنها ارزش قائل نیستند و آنرا بخشی از مبارزه عمومی خلق نمی شناسند، اعتباری در حد شرکت در سرنوشت کشور قائل می شوند؟ چگونه است، که دیگران را از موضعگیری نادرست در ندیدن این نیروها بر حذر می دارند، اما خود پیش از همه دست رد بر سینه آنها می زنند و در چاله موضعگیری های نادرست می افتند؟

♦ گزارشی پس از موضع گیری در برابر رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران و شخص مسعود رجوی، ادامه می دهد: ذهنی گرائی، انحصارطلبی و عدم درک این واقعیت، که هیچیک از نیروهای اپوزیسیون (ظواهر) خارج از کشور منظور است) به

مرزهای مغشوش طبقاتی در «گزارش»

آیا اسنادی، که پلنوم چهارم حزب توده ایران تصویب کرده و نشریه «نامه مردم» آنرا منتشر ساخته است، اسنادی علمی و برخاسته از جهان بینی علمی اعلام شده در اساسنامه حزب توده ایران است؟

نشریه «نامه مردم»، که تحت عنوان ارگان مرکزی حزب توده ایران منتشر می شود، در دوران اخیر و در حد عنوانی، که با خود دارد، واقعا سخنگوی یک مرکزیت منتخب سازمان های حزبی است؟ اعضای حزب، که از جانب همه آنها و بعنوان ارگان مرکزی و منتخب آنها سخن گفته می شود و به نام آنها و با شرکت چند نفر اجلاس تشکیل می شود، با چراغ در جریان خط مشی حزب قرار دارند؟ اسنادی، که منتشر می شود کجا و چه وقت به نظر سنجی گذاشته شده است؟ اسناد و خط مشی، که حتی با مصوبات کنگره سوم حزب، که رهبری کنونی حزب مشروعیت خود را در گسرو آن می داند، هماهنگی ندارد، در کدام ارگان و نهاد تنظیم و یک شبه بیرون داده می شود؟

ما بارها سیوژه در شاه های اخیر و بدبختی ظاهر شدن برخی نشانه های منفی و تاسف بار در مشی و فعل و انفعالات سیاسی رهبری انگشت شمار حزب در مهاجرت از همه توده ای ها خواسته ایم، تا با دقت و رسواسی در حد سرنوشت و نبود «حزب توده ایران» (در کیفیت تاریخی خود)، مطالب مندرج در نشریات حزبی، تحلیل ها و سرانجام دوری و نزدیکی های اجتناب ناپذیر ناشی از این تحلیل ها، با اپوزیسیون جمهوری اسلامی در مهاجرت را پیگیری کنند.

به همین دلیل است، که وظیفه خود می دانیم برخی نکات پیرامون گزارش اخیر منتشره در نشریه «نامه مردم» را، تحت عنوان «گزارش هیات اجرایی پلنوم چهارم» یادآور شویم و از همه توده ای های صاحب نظر و اعضای حزب بخواهیم، که دیدگاه ها و نظرات خود را پیرامون این گزارش و مشی سیاسی منتج از آن اعلام دارند. «حزب توده ایران» متعلق به همه توده ای هاست و هرگز سند مالکیت آن بنام افراد ثبت نشده است.

گزارش مورد بحث، تحولات اقتصادی اجتماعی ایران را طی دو سال گذشته و بحران موجود کشور را بدرستی، در ارتباط با برنامه صندوق بین المللی پول و حیلۀ تبلیغاتی «سپردن کار مردم به مردم» توسط دولت رفسنجانی تشریح می کند. گزارش برنامه صندوق بین المللی پول را به درستی «دفن کامل نیاست هانی» ارزیابی می کند، که مدعی «رادیکالیسم اجتماعی و یا بعبارت دیگر، سمت گیری عدالت خواهانه در زمینه اتخاذ سیاست های اقتصادی» بوده اند، اما حتی اشاره ای هم به طبقات مدافع این برنامه و منافع طبقاتی آنها نمی کند. گزارش وابستگی اقتصاد سیاسی سرمایه داری تجاری و «بوروکراتیک» را به امپریالیسم، نه می بیند و نه توضیح می دهد.

دوری از یک تحلیل علمی از وضع اقتصادی و منافع طبقاتی سرمایه داری وابسته در آنجا اوج می گیرد، که گزارش، «ماهیت شدیدا ارتجاعی و واپسگرا»ی «سران رژیم ج.ا.» را بدون آنکه توضیح دهد، آنچه می گذرد در واقع «بازسازی» کشور در راستای منافع طبقات استثمارگر سرمایه داری راستگرا و وابسته است، گویا مورد انتقاد قرار می دهد.

همین است، که ضمن برشمردن «علائم» بحران و «علل» فانی آنها، منافع طبقاتی راستگرایان حاکم و ارتباط آن با منافع امپریالیستی دیده نمی شود و توضیح داده نمی شود.

گزارش، علت اینکه، چرا علیرغم تلاش های سران رژیم (کدام بخش؟) «تهدیدگی عظیم به سمت کثرت تولیدی در کشور جذب» نشده است را «نشانه ساز ساختار بینار اقتصاد کشور» ارزیابی می کند، در حالی که این امر، «نشانه ساز» منافع طبقاتی سرمایه دار تجاری وابسته است. «ساختار بیمار اقتصادی کشور» به چه معنا است؟ اگر علت «بیماری»، خصلت وابستگی آن به امپریالیسم است، که هست، چرا در همین گزارش هم تمهید علیه برنامه صندوق بین المللی پول، جانی پیدا نمی کند؟

اختلاف دیدگاه ها نزد «بسیاری از مسئولان درجه اول مملکتی» نیز بطور مبهم مطرح می شود، و ریشه های طبقاتی آنها بر زمین باقی می ماند.

سردرگمی تئوریک گزارش آنجا تشدید می شود، که «مهمترین عوامل بحران در جمهوری اسلامی»، با «بی ثباتی و متضاد بودن ساختار حکومتی» همراه می شود و علیرغم کوشش های انجام شده (ظاهرا توسط دولت رفسنجانی)، آنها را در دو چیز می داند: «منافع کاستی روحانیت حاکم» و «ملوک الطوائفی» بودن ساختار حاکمیت.

همین است، که در گزارش، منافع طبقاتی سرمایه داری تجاری و وابسته به امپریالیسم، ریشه «بحران» نیست، بلکه «منافع کاستی روحانیت» ریشه بحران دولتی است. گزارش، «کاست روحانیت» را یک مسئله مابوا طبقاتی ارزیابی می کند، که نه بعنوان نماینده و سخنگوی منافع طبقاتی این و یا آن طبقه و قشر اجتماعی عمل می کند (که البته می تواند منافع طبقاتی روحانیت و یا بخش هایی از روحانیت هم باشد)، بلکه با پذیرفتن «یک دست» و همگون بودن «روحانیت» و قرار دادن آن ها در یک «کاست»، عملا از یک تحلیل واقع بینانه از جامعه و پروژه وضع و ترکیب اجتماعی ج.ا. فاصله می گیرد.

همین است، که گزارش با خود در تضاد قرار می گیرد، زمانی که بخشی از روحانیت (از جمله آیت الله منتظری) را، از درون این «کاست» خارج می سازد!

شواهد نشان می دهد، که «از جمله علل بی ثباتی سیاسی و اقتصادی رژیم ج.ا.»، برخلاف تصور گزارش، منافع «کاست روحانیت» و تنها «ملوک الطوائفی» بودن حاکمیت نیست، بلکه آن است، که سرمایه داری وابسته، ایران را به صحنه تاخت و تاز سرمایه امپریالیستی تبدیل می سازد. به این سرنوشت، کشورهای دیگر «از جمله روسیه و دیگر کشورهای شرق اروپا نیز در کنار دیگر کشورهای «جهان سوم» و «جنوب» نیز دچار شده اند، بدون آنکه در آنها «کاست روحانیت» پسر سر قدرت باشد، و یا «ملوک الطوائفی» از جمله مشخصات ویژه ساختار اجتماعی آنها باشد.

نکته جالب دیگر در گزارش، جدا کردن بخش اقتصادی و علل بحران، از «ساختار طبقاتی» در ج.ا. است. علت را، با توجه به نکات جدید مطرح شده در آن، باید در بحث های جدید مطرح شده توسط «راه توده» دید. این البته به این معنی نیست، که «سرمایه داری تجاری و بوروکراتیک نوین» تقسیم بندی جدیدی است، بلکه اعتراف به «تشدید روند وابستگی جناح های حاکم» به «انحصارها و سرمایه دای جهانی» عنصر جدید در نظرات ارائه شده است. البته این عنصر جدید آنگذر رشد نکرده است، که تفاوت وابستگی «سرمایه داری راستگری سنتی» را با «سرمایه دای بوروکراتیک نوین» تشخیص بدهد و از اینرو نیز قادر نیست، علل اختلافات «رسالت حجتیه» را با رفسنجانی درک کند.

بطور قطع اعتراف به «قرس» حاکمیت از «مردم»، که از آرمان های انقلاب، یعنی استقلال و مواضع ضد امپریالیستی دفاع می کنند، در گزارش شایان توجه است. اما با این همه، نه در فرمول وظایف حزب و نه در برخورد به متحلمان واقعی حزب، نشانی از این واقعیت دیده نمی شود.

انتقاد به مسلمانان مبارزه در حد خطاب غیراصولی آنها به «رادیکالیسم پروپولیستی»، نیز فاقد تحلیل طبقاتی از نیروهای است، که با نظریات انتقاطی، اما صادقانه خود، در روند مبارزه انقلابی پس از پیروزی انقلاب شرکت داشتند. آنها اکنون بر سر مواضعی قرار دارند، که بطور عینی، مواضع دفاع از دستاوردهای انقلاب بهمن است.

رساندن بحث به سطح «حفظ پست های کلیدی خود»، قبل از آنکه یک بحث سیاسی و یک بررسی همه جانبه از شرایط روز ج.ا. بشوند، هرگز روش حزب ما نبوده است.

همین دید غیرسیاسی و غیرطبقاتی است، که گزارش را قادر نمی سازد، در مورد جای واقعی «بخش بزرگی از نیروهای رانده شده از حکومت»، نظر واقع گرانه ای ارائه دهد. گزارش آنها را در «صفوف مخالفان با رژیم کنونی» قرار می دهد و از آنها می خواهد، که ابتدا علیه «ولایت فقیه» موضع بگیرند، تا «شک و تردید نیروهای مترقی و از جمله حزب توده ایران» را برطرف بکنند. گزارش نویس، با یک سر قلم، به نفی «مبارزه این نیروها» برای برقراری آزادهای قانونی در ج.ا. می پردازد و مبارزه آنها را از مبارزه عمومی خلق و نیروهای مترقی جدا می کند.

این جداسازی، به اعتراف گزارش نویس، در قسمت های دیگر گزارش به ضد خود تبدیل می شود، زمانی که اعتراف می کند، «نیروهای مذهبی می توانند و می بایست در آینده کشور نقش داشته باشند. هرگونه تصویری غیر از این برداشت و هر گونه بی توجهی به این واقعیت، می تواند ما را به اتخاذ موضع گیری های نادرست بکشاند».

۲۴مین سالگرد بنیانگذاری

«سازمان فدائیان خلق ایران» (اکثریت)

چرا «چپ» نتواند
پاسخگوی سؤالات

باشد؟

بیست و چهارمین سالگرد تاسیس سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) روز ۲۱ بهمن در شهر «بن» آلمان، برگزار شد. پیش از اجرای برنامه‌ای، که بمناسبت این روز تدارک دیده شده بود، یک جلسه پرسش و پاسخ با حضور سه عضو رهبری سازمان و نمایندگان برخی احزاب، سازمان‌ها و نشریات ترتیب یافت. بنا به دعوت سازمان، نماینده «راه توده» نیز در این جلسه شرکت کرد.

از جمله پرسش‌های مطرح شده در این جلسه، دورنمای سیاست و مشی کنونی رهبری سازمان اکثریت بود، که با مواضع بین‌انگاران سازمان، سیاست و مشی سازمان در برابر انقلاب ایران رادوگاه سوسیالیسم (تا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی)، تفاوت چشمگیر دارد. برخی پرسش‌های دیگر، که در این جلسه مطرح شد، بطور عمده، استراتژی و تاکتیک سازمان در نزدیکی و دوری به دیگر سازمان‌ها و اصولا همکاری و مشی اشتقاقی نال‌های اخیر سازمان را شامل می‌شد.

نظر رهبری سازمان درباره «سیستم پارلمانی»، فعالیت احزاب در این سیستم، برنامه جایگزینی (توسعه) سازمان در برابر مشکلات کنونی ایران، از جمله رشد جمعیت، پایان منابع نفتی، بیکاری، اعتیاد گسترده و ... نیز سؤال شد. از سوی اعضای رهبری سازمان، مشخصه برنامه جایگزین و «مدل توسعه» در ارتباط با «تعهد و باور به آراء مردم» مطرح شد. در این مشخصه «جداشی دین از دولت»، «دولت غیر ایدئولوژیک» و «احترام به تمامیت ارضی» مطرح شد.

در مورد جنبش چپ، پاسخ‌دهندگان گفتند، که «چپ از درون شکست بیرون آمده است»، اما سازمان، دیگر چپ گذشته را قبول ندارد؛ البته چپ ابتدا، باید توضیح دهد، که دارای چه محتوا و رهبری است. در مورد استراتژی و تاکتیک نیز، سازمان دیگر، مانند گذشته «دکم» نیست. امروز برای سازمان «غلبه بر فقر» استراتژی است. در واقع «داد» و «دمکراسی» پایه‌های چپ را تشکیل می‌دهند.

اعضای رهبری سازمان در این جلسه وجود هر نوع ارتباط با ج.ا. را در گذشته، و در هر سطحی رد کردند، اما تصریح کردند، که در صورت وجود شرایطی، که بتوان چنین مذاکره‌ای داشت، آنرا بررسی خواهند کرد؛ اما امروز چنین شرایطی وجود ندارد. چنین مذاکره‌ای در شرایط کنونی، مناکره‌ایست در شرایطی نامناسب برای اپوزیسیون.

نماینده «راه توده» در این جلسه گفت: اظهارات اعضای رهبری سازمان در این جلسه، برپایه در ارتباط با مسائل ایدئولوژیک، طبعا سؤالات و حتی مباحثات جدی‌تری را طلب می‌کند، که امیدوارم چنین امکانی فراهم شود.

بعنوان نمونه، محتوای مقوله استراتژی، یک «دوران تاریخی» رشد اجتماعی است و نمی‌توانیم آن را در یک محدوده زمانی تصور کنیم، البته کسانی، که مواضع ایدئولوژیک را ترک کرده‌اند، می‌توانند هر نوع که خواستند برای خود استراتژی و محدودیت زمانی تعیین کنند. این ارتباط به احزاب، سازمان‌ها و افرادی ندارد، که آنها نیز خود را چپ می‌دانند، اما ترک مواضع ایدئولوژیک را، همطراز پذیرش مواضع استراتژیک سرمایه داری و ایدئولوژی نظام آن ارزیابی می‌کنند. بنظر من، ریشه آن چپ، که «چپ با سؤالاتی، بیش از پاسخ‌هایی، که دارد، روبروست» در این ترک سنگر ایدئولوژیک نهفته است.

نماینده «راه توده» سپس، با اشاره به مطالب منتشر شده در آخرین سر مقاله تشریه «کار»، که در ارزیابی از انقلاب بهمن ۵۷ نوشته شده است، گفت: در این سر مقاله، دو نکته جدید مطرح شده است، که مایلیم آنها را در اینجا مطرح کنیم و توضیحات بیشتری بخواهم:

۱- در پایان سرمقاله مورد نظر، از «تشکیل یک آئرناتیو سیاسی از طیف وسیعی، از همه جمهوریخواهان» نوشته شده است. آیا سازمان بدین ترتیب برای سلطنت طلب‌ها و مشروطه‌خواهان در این جبهه جانی را در نظر گرفته است؟

۲- در همین سرمقاله، از یک «بیدیل انقلابی» بحث می‌شود، که اهداف آن «تعلق دمکراسی، تجدد، پیشرفت و عدالت اجتماعی»... باید باشد. در حقیقت از اهداف انقلاب بهمن صحبت می‌شود؛ یعنی استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی. آیا این بدان معنا است، که سازمان از جبهه منافقان آرمان‌های انقلاب بهمن جانبداری می‌کند.

یک عضو رهبری سازمان، در ارتباط با دو سؤال نماینده «راه توده» گفت: سازمان اعتقاد دارد، که سلطنت طلب‌ها نیز در ایران حق حیات دارند. ما حتی از آنها نیز انتظار داریم، حزب خود را علنا تشکیل دهند. سازمان خواهان محرومیت هیچ کس از آزادی نیست.

در مورد اهداف انقلاب بهمن نیز، بنظر سازمان، باید انقلاب، ضمن دفاع از اهداف آن، بار دیگر به نقد کشیده شود، تا اشباهات روی داده، که سهم سازمان خود ما نیز در آن کم نبوده است، روشن شود.

دیدگاه حزب ملت ایران درباره

آزادی احزاب
و انتخابات آزاد

«داریوش فروهر»، رهبر حزب ملت ایران، که در تهران بسر می‌برد، در آستانه سالگرد انقلاب بهمن ۵۷، طی گفتگویی کوتاهی با بخش فارسی رادیو آمریکا، در خصوص آزادی احزاب و مقایسه دو نظام سلطنتی و ج.ا. در این زمینه گفت: «احزابی، که در ایران با روند یک تازی سرسازش نداشته‌اند، چه پیش و چه بعد از انقلاب، وضع شایسته‌ای برای کوشش‌های سیاسی نداشته‌اند».

«فروهر»، در قسمت دیگری از گفتگویی خود، گفت: من فکر می‌کنم، که طی ۲۵ سال یا گرفتن دیکتاتوری (سلطنتی) از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ و چه حداکثر در سال ونیم پس از انقلاب، شیوه برخورد با احزاب یکسان و سرکوبگرانه بوده است، البته من چون در هر دو نظام در زندان بوده‌ام و سرکوب‌ها را از نزدیک دیده‌ام، می‌توانم بگویم، در نظام جمهوری اسلامی سرکوب‌ها، شکنجه‌ها و کشتارها بسیار افزون‌تر بوده است. حزب ملت ایران در آستانه شانزدهمین سالگرد انقلاب، برغم در هم شکسته شدن جدول ارزش‌های انقلاب، برغم خودکامگی مصلط بر کشور، با پیش گرفتن یک رشته کوشش‌های سیاسی، تلاش می‌کند، ایران، گذاری آرام، از وضع کنونی به سوی مردم‌سالاری داشته باشد. به این ترتیب، آینده، نه تنها حزب ملت ایران، بلکه همه احزاب می‌تواند روشن شود؛ در سرنوشت کشور دخالت داشته باشند و دگرگونی‌های ضروری، برای پدید آوردن زیست آزاد در ایرانی آباد را، فراهم سازند.

همچنین، به مناسبت سالگرد انقلاب ۵۷، از سوی حزب ملت ایران اعلامیه‌ای صادر شد، که نسخه‌ای از آن در اختیار «راه توده» گذاشته شده است. در این اعلامیه، ضمن ارزیابی کارنامه ۱۶ ساله جمهوری اسلامی در زمینه آزادی‌ها و عدالت اجتماعی، در مورد انتخابات آزاد آمده است: «دگرگونی‌های زندگی‌ساز در همه جا با خواست مردم سالاری، بتوان تنها شیوه درست کشور داری، همراه بوده است، که جز با برگزاری یک گزینش ملی نمی‌توان به آن دست یافت. انتخابات عمومی فرصتی است برای بازشناسی نازشانی‌های قانون اساسی و کردار زمامداران در جمهوری اسلامی. این فرصت، به یک نمایش رسوا تبدیل شده است؛ باید همه با هم در گذاری آرام، مردم سالاری را هدف قرار دهیم و پیش شرط‌های انتخاباتی را که تبلیغ بخش اراده ملت باشد، روشن کنیم. سردمداران ج.ا. با شتابزدگی به زمینه‌چینی برای انجام انتخاباتی فرمایشی تازه‌ای پرداخته‌اند. حکومت سعی دارد با گماردن «هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی» از سرنوشت‌های نگهبان و اعزام شماری دست‌آموز به گوشه و کنار کشور، بی‌اعتنا به ناخشنودی مردم، بار دیگر نمایش همیشگی را به روی صحنه آورد. حزب ملت ایران اعتقاد دارد، که در صورت همبستگی و بدون هیچ سازشی، با بیشترین فشار سیاسی از راه‌های گوناگون، سردمداران ج.ا. را باید وادار به ترک قلدری و انجام انتخابات آزاد کرد و ضمن برپایی مردم سالاری، حاکمیت ملی را زنده داشت.

سخنی با همه توده ای ها

۱۶ سال پس از انقلاب بزرگ بهمن ۵۷

پیش بسوی «آزادی»
برای «مدافعان انقلاب»

ما خودمان، در تمام تاریخ
حزبی مان، همیشه ذره ذره برای
یک گام به پیش جنگیده ایم و
کسانی در کنار خود، در انتظار
شکست و تمسخر ما بوده اند.
شایسته نیست این روش را، در
مورد کسانی بکار ببریم، که امروز
در کشور برای برداشتن یک گام
پیشتر مبارزه می کنند.

بودند و از آزادی های نسبتاً وسیع بهره مند و برخوردار بودند و در مقابل امثال «خزعلی» ها و «مکارم شیرازی» ها و «آذری قمی» ها، چنان عرصه را بر خود و پایگاه طبقاتی خود، یعنی کلان سرمایه داری و بزرگ مالکان تنگ می دیدند، که حتی برای جنگ با آیت الله خمینی، آماده می شدند. امروز نیز «رژیم ولایت فقیه» وجود دارد. همان آذری قمی ها و مکارم شیرازی ها، روسای حوزه های علمیه هستند و «ولی فقیه» تعیین می کنند و در مقابل، توده های زحمتکش بخش عمده قدرت خود را از دست داده اند و در شرایط فوق العاده دشوار به سر می برند و این در حالی است، که اختیارات «ولی فقیه»، چه به موجب قانون اساسی و چه از نظر عملی، بسیار محدودتر از آن دوران است.

به این ترتیب «رژیم ولایت فقیه» تافته جدا بافته ای، که گویا بر فراز سر تمام قوانین تکامل اجتماعی عمل می کند، نیست. تحول و تکامل این رژیم نیز، مانند هر رژیم دیگر، در چارچوب قوانین عام تکامل تاریخی صورت می گیرد. مسئله «آزادی» ها نیز در این رژیم، مانند هر رژیم دیگر، تابعی از اصل پایه ای مارکسیسم درباره «آزادی»، یعنی وابسته به تناسب نیروهای طبقاتی جامعه است. این تناسب اکنون به نحوی است، که حداکثر «آزادی» را برای «هاشمی رفسنجانی» ها و «مکارم شیرازی» ها و «آذری قمی» ها تامین می کند. فردا اگر تناسب کنونی تغییر یابد، «آزادی» برای نیروهای دیگری ممکن و حتی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

یادآوری این نکته در اینجا شاید بی مورد نباشد، که صرف نظر از مفهوم «طبقاتی»، حکم «آزادی در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست»، مفهوم «نسبی» آزادی را نیز نادیده می گیرد. «آزادی» مفهوم مطلقی نیست، که بگوییم ممکن است، یا ممکن نیست. اشکال معینی از «آزادی» در عرصه های معینی، بیشتر ممکن است و اشکال دیگری، در عرصه های دیگری، کمتر. شخص یا جریانی در حد چاپ یک مقاله یا سخنرانی، از آزادی برخوردار است، دیگری در چارچوب یک نشریه یا داشتن این یا آن شکل رابطه و سازمان و تشکیلات علنی. شخصیت و اعتبار آن فرد یا جریان، سیاست و مشی آن، مهم تر از همه، نیرویی که در پشت سر خود می تواند بسیج کند، تعیین کننده میزان و شکل و درجه «آزادی» اوست.

«رژیم ولایت فقیه» چیست؟

پاره ای معتقدند، که ما با این نحوه برخورد، «شکل» حکومت را از «محتوای» آن جدا می کنیم و به استقلال نسبی «شکل» و نقش مهم و بازدارنده آن در تکامل «محتوا»، بهایی نمی دهیم. به نظر این عده، «رژیم ولایت فقیه» نوعی از حکومت است، که بلحاظ شکلی، هیچ تحولی در چارچوب آن امکان پذیر نیست. در واقع اگر منظور از «تحول» آن است، که در چارچوب «رژیم ولایت فقیه» نمی توان جامعه کمونیستی برقرار کرد، حق با آنهاست، اما بحث در اینجا نه بر سر چنین تحولی، بلکه بحث بر سر درک مارکسیستی از «آزادی» ها و مبارزه برای آن است. بحث بر سر آن است، که آیا باید در چارچوب «رژیم ولایت فقیه» برای آزادی مبارزه کرد، یا اینکه پیشاپیش، این رژیم را بر بالای سر مبارزه طبقات معرفی نمود و مدعی شد، که «آزادی» در این رژیم ممکن نیست. بحث بر سر آن نیست، که این مبارزه برای «آزادی» الزاماً موفق خواهد بود، بحث بر سر نفی خودسرانه و بی پایه یک «امکان» است. امکان «آزادی»، امکانی است، که باید به آن معتقد بود و باید برای آن مبارزه کرد، چرا که تنها در مبارزه برای تحقق این امکان است، که جبهه نیروهای مترقی و ضد امپریالیست می تواند شکل بگیرد و به یک نیروی جدی و تعیین کننده در سرنوشت کشور تبدیل شود.

انتشار مقاله «نامه مردم، در کدام جبهه قرار دارد؟» در شماره ۲۹ «راه توده»، واکنش هاش متفاوتی را در میان اعضا و هواداران حزب توده ایران و بطور کلی علاقمندان و دنبال کنندگان حوادث و امور میهن ما برانگیخت. از مجموعه تماس ها و برخوردها می توان چنین استنباط کرد، که رابطه میان «آزادی» و «رژیم ولایت فقیه» و چگونگی آن یکی از نقاط بسیار گرهی سیاست حزب ما و مجموعه نیروهای اپوزیسیون را تشکیل می دهد و چندان از واقعیت بدور نیستاده ایم، اگر بگوییم درک نادرست این رابطه و ساده کردن آن در تزی نظیر «آزادی در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست»، (نامه مردم شماره ۲۳۰)، توانسته است و می تواند زبان فوق العاده سنگینی را به مجموعه نیروهای انقلاب و دمکراتیک کشور ما وارد کند و راه را برای حاکمیت مطلق ضد انقلابی و امپریالیسم، از طریق یک کودتای دست راستی، هموار کند. تلاش ما در اینجا بر آن است، که حکم مزبور را با در نظر گرفتن مفاهیم «آزادی» و «رژیم ولایت فقیه» بیشتر بشکافیم.

«آزادی» از دیدگاه نظریه مارکسیسم

حکم «آزادی، در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست»، «مفهوم مارکسیستی و طبقاتی «آزادی» را نادیده می گیرد.

هیچ رژیم یا نظامی در دنیا وجود ندارد، که «آزادی» در آن وجود نداشته و یا ممکن نباشد. در هر رژیم و در هر شکل از حکومت، اقشار و طبقات و نیروهای سیاسی معینی از «آزادی» برخوردارند و استفاده می کنند و در مقابل «آزادی» اقشار و طبقات معین دیگری سلب و یا محدود گردیده است. حکم پایه ای مارکسیسم درباره «آزادی»، که قاعدتاً «نامه مردم» باید آن را خوب بداند، آن است، که «درجه آزادی های فردی و اجتماعی در جامعه تقسیم شده به طبقات، تابعی است از تناسب نیروهای طبقاتی». یعنی آنکه در جامعه طبقاتی، هر طبقه ای، به اندازه نیرویی، که در جامعه از آن برخوردار است، متناسب با نیروهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، که در پشت سر خود دارد، از آزادی بهره مند خواهد بود.

از آنجا که مبارزه طبقات تعطیل بردار نیست، لذا تناسب نیروهای طبقاتی در جامعه نیز ثابت و پایدار نیست و الزاماً تغییر می کند و در نتیجه، حد و حدود «آزادی» ها، پیوسته در حال دگرگونی است. طبقاتی و اقشار اجتماعی و نیروهای سیاسی، که تا دیروز از «آزادی» کمتری برخوردار بودند، امروز در شرایط نوین «آزادی» بیشتری بدست می آورند و بر عکس آنها که امروز «آزادی» بیشتر دارند، فردا ممکن است «آزادی» محدودتری پیدا کنند، یا بسته به مورد، در شرایط یک کودتا، یا انقلاب اجتماعی، «آزادی» خود را موقتاً، یا برای همیشه، به کلی از دست بدهند.

«رژیم ولایت فقیه» نیز از این اصل و قاعده عام و مسلم مارکسیسم مستثنی نیست. «رژیم ولایت فقیه»، نه تعیین کننده بود و نبود طبقات و مبارزه آنها است و نه تعیین کننده آنکه، در نهایت، کدام یک از آنها پیشروی، یا عقب نشینی نماید. برعکس هم جایگاه و نقش «ولی فقیه»، به عنوان یک فرد، و هم مجموعه رژیمی، که به آن نام «ولایت فقیه» داده شده است، انعکاسی است، از تعادل نیروهای طبقاتی جامعه. خارج از این تعادل، نه «ولی فقیه» و نه «رژیم ولی فقیه» یک لحظه به حیات خود نمی تواند ادامه دهد.

مبارزه میان طبقات جامعه خارج از اراده و خواست «رژیم ولایت فقیه» وجود «داشته» دارد و خواهد داشت و چگونگی تعادل و تناسب میان این طبقات نیز، خارج از اراده این رژیم است. مثلاً در سال های ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ در کشور ما همین «رژیم ولایت فقیه» وجود داشت. با اینحال توده های زحمتکش از قدرت بسیار عظیمی برخوردار

توده» می نویسند، که دست‌اندرکاران آن می خواهند «زهر دعوت سرسپرده به تجربه تلخ مردم میهن ما و حزب ما را نسبت به رژیم «ولایت فقیه» در کپسول تحلیل «علمی» و «طبقاتی» به کام حزب بریزند»، (نامه مردم شماره ۴۲۷ ص ۶). یعنی آنکه، تحلیل علمی و طبقاتی حزب ما از انقلاب بهمن و پشتیبانی قاطع و تزلزل ناپذیر آن از انقلاب و قرار گرفتن آن در کنار توده‌های زحمتکش مذهبی، که از یک حزب چند صد نفره، در ظرف چند سال، یک حزب چند صد هزار نفره ساخت، «تجربه تلخ» بوده است، اما جایگزین کردن مارکسیسم با تعلیمات اجتماعی دستانی و کنار گذاشتن درک طبقاتی تمام احکام اولیه و بدیهی مارکسیسم و عقب‌نشینی مداوم سیاسی، عملی و تئوریک در برابر امپریالیسم و سلطنت طلب‌ها و در نتیجه تبدیل کردن آن حزب چند صد هزار نفره، به یک حزب چند نفره، «تجربه شیرین» است. مدافعان این «تجربه شیرین»، یکبار تاکنون به کسی پاسخ نداده‌اند، که شعار «سرنگونی ج.ا.» را از کجا و براساس چه تحلیلی بیرون کشیدند و چرا بعداً آن را کنار گذاشته و «طرد ولایت فقیه» را جانشین آن ساخته و چرا پس از گذشت بیش از ده سال، نه آن «سرنگونی» تحقق یافته است و نه این «طرد».

شعارهای سرنگونی ج.ا. یا طرد ولایت فقیه، شعارهای «روز آخر» است و بغرض آنکه بخواهیم ج.ا. را سرنگون، یا ولایت فقیه را طرد کنیم! براساس کدام درک و تحلیل استراتژیک، یا تاکتیکی، شعار «روز آخر» را در همان «روز اول» داده‌اند؟ و از همه این‌ها چه دستاوردی عاید حزب و اعضای آن شده است؟ و اکنون هم به اعضای حزب هشدار می‌دهند، که مبادا در دام «تحلیل طبقاتی» قرار بگیرند، که ممکن است آن «تجربه تلخ» تکرار گردد و حزب ما از شرایط اسفبار کنونی بیرون آید و به یک نیروی جدی مبدل شود، که همه نیروهای سیاسی ناچار باشند، آن را در نظر بگیرند.

خطر در کجاست؟

حکم «آزادی، در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست» از آنجاییکه نادرست است، لذا در عمل و زندگی روزمره تأیید نمی‌شود و هنگامی که بر سر آن لجاج می‌شود، شرایط را بسیار خطرآفرین‌تر می‌سازد. از همین روست، که ما مشاهده می‌کنیم، که نشریه «نامه مردم»، به موازات حکم فوق، تز دیگری را مطرح کرده و بر روی آن پافشاری می‌کند. براساس این تز، کشور ما اکنون در شرایط مشابه با «ارجگیری انقلاب بهمن» قرار دارد و رژیم فقط دارد، با دادن «آزادی» به «مخالفان کم خطر»، جلوی سقوط خود را می‌گیرد.

ما اکنون از این مطلب صرف‌نظر می‌کنیم، که نفس این «تز»، با حکم امکان‌ناپذیر بودن «آزادی» در رژیم ولایت فقیه، در تناقض است، زیرا اگر «آزادی» امکان‌پذیر نیست، در هیچ شرایطی امکان‌پذیر نیست و اگر در شرایط معینی، ولو آنکه آن را شرایط «مشابه با ارجگیری انقلاب بهمن» بدانیم، «آزادی» امکان‌پذیر باشد، پس معلوم می‌شود، جنبه عام و مطلق حکم مزبور نادرست است.

اما اگر حکم «آزادی، در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست» را با شرایط مشابه با ارجگیری انقلاب بهمن و دادن آزادی به مخالفان کم خطر در کنار یکدیگر بگذاریم، چنان‌بست خطرناکی بوجود می‌آید، که تنها رتبه‌ها ارتجاع و امپریالیسم می‌توانند بهره‌مند از آن و مدافع آن باشند.

*نشستن در خارج و شب و روز از «آلترناتیو دمکراتیک» صحبت کردن، مبارزه محسوب نمی‌شود.

اکنون وضع از این قرار است: در صورتیکه شخصی، حزبی، نیرویی، جریانی به «رژیم ولایت فقیه» مراجعه کند، یا به او فشار آورد، که از این‌ها یا آن شکل معین از آزادی برخوردار شود، اگر موفق نشود و دچار شکست گردد، گفته می‌شود: همانطور که معلوم بود، «آزادی» در چارچوب این رژیم ممکن نیست و بیهوده بودن تلاش برای افراد «نادان» اثبات گردید. اما اگر موفق بشود و بتواند قدمی به پیش بگذارد و یا حدی از آزادی را برای خود تأمین کند، گفته می‌شود: همان‌طور که معلوم بود، رژیم در صد دادن «آزادی» به مخالفان کم خطر است و یا ممکن است از آن هم فرائز رفته، از «توطئه» آزادی سخن گفته شود. مساله تنها عدم صداقت در برخورد و تلاش برای توجیه کردن و پیروز بیرون آمدن، در هر شکل و حالت، نیست. مسئله اصلی جلوگیری کردن از هرگونه مبارزه مشخص و تخطئه کردن مبارزان، در هر دو حالت «شکست»، یا «پیروزی» است. روشی که هیچ وجه تشابهی لاف‌ل با سنت و تاریخ حزب ما ندارد.

آنچه هم که گفته‌ایم، شوخی نیست، سیاست روز است. هنوز چند هفته‌ای نگذشته است، از آنکه «نامه مردم»، یکی از موقفیت‌های حزب ما در دهه اخیر را به «توطئه حزب‌سازی رژیم» نسبت داد. عکس آن را نیز در موارد بسیاری مشاهده کرده‌ایم. مثلاً پس از انتشار نامه‌ای خطاب به هاشمی رفسنجانی در روزنامه «سلام»، مبنی بر خواست آزادی و آشتی ملی، که متعاقباً دستگیری و محاکمه سردبیر این روزنامه را

در واقع باید گفت، که خرد این دوستان هستند، که شکل و محتوا را از یکدیگر جدا و نقش «شکل» را، به نحو باورنکردنی، مطلق می‌کنند. این مطلق کردن شکل حکومت، به خالی کردن آن از محتوای طبقاتی و تاریخی، متأسفانه آن چنان در سیاست کنونی بخشی از حزب در مهاجرت نفوذ کرده است، که شدیداً وارد برنامه حزب شده است. بخش مهمی از برنامه کنونی این بخش از حزب، به تغییرات شکلی حکومت اختصاص دارد و حتی در آن گفته می‌شود، که «استقرار حاکمیت خلق» ... «تنها در محدوده یک حکومت حقوقی تحقق‌پذیر است». در حالیکه همه می‌دانند، که «حکومت حقوقی»، از تزه‌های تبلیغاتی بورژوازی امپریالیستی علیه مارکسیسم است، که در جریان به اصطلاح «نراندیشی» وارد اتحاد شوروی شد و به همراه «منافع همه بشری»، مبنای تئوریک ویرانی سوسیالیسم را فراهم ساخت. در واقع هم حکومت امروز «پلستین‌ها» مجموعه کامل و بسی نظیر حکومت «حقوقی» مورد نظر امپریالیست‌ها را به همه جهانیان نشان می‌دهد. در هر حال، چنانکه از برنامه کنونی حزب کاملاً روشن است، «رژیم ولایت فقیه» بعنوان یک شکل حکومت باید کنار رفته، یا «طرد» شود و به جای آن یک «حکومت حقوقی»، یا «دمکراتیک» برسر کار آید. در اینجا بحث اساساً برسر آن نیست، که «رژیم ولایت فقیه» تجلی حاکمیت طبقات معینی بر جامعه است و «طرد» آن و جانشین شدن آن با یک «حکومت حقوقی»، یا «دمکراتیک»، به معنی طرد حاکمیت این طبقات و جانشین شدن آن با حاکمیت طبقات دیگری بر جامعه است. بحث برسر جانشین شدن این «شکل» حکومت، یعنی شکل مذهبی، شکلی که در آن دین و دولت آمیخته شده است، با شکل دیگر حکومت، یعنی شکل غیرمذهبی و مبتنی بر جنای دین از دولت، صرف‌نظر از محتوای طبقاتی هر دو آنهاست.

درست در همین جا و در توجیه همین شیوه برخورد است، که می‌بینیم، اندیشه‌هایی نظیر «کاست روحانیت»، یا «بورژوازی بوروکراتیک»، مطرح می‌شود. چنانکه در «نامه مردم» می‌خوانیم: «اینکه بطور کلی قشر روحانیت حاکم بدنبال منافع کورراتیک و کاستی خود بوده و عملاً استخوان‌بندی سرمایه داری بوروکراتیک را تشکیل می‌دهد. نه سخن تازه است و نه ادعای گزاف» (شماره ۴۲۷ ص ۶). یعنی چه؟ یعنی اینکه، در «رژیم ولایت فقیه»، طبقات معینی حاکمیت ندارند، بلکه «قشر روحانیت» حاکم است و این قشر بدنبال منافع «کورراتیک و کاستی» و صنفی خود است و استخوان‌بندی «سرمایه داری بوروکراتیک» را تشکیل می‌دهد، یعنی استخوان‌بندی مجموعه کارکنان و کارمندان و سیاستمداران عالی‌رتبه‌ای، که به دلیل موقعیت خود در دستگاه سیاسی کشور، از امتیازات ویژه و «ناحق» برخوردارند و ثروتمند شده‌اند. «رژیم ولایت فقیه» رژیمی است پاسدار این امتیازات «ناحق». این رژیم، یعنی این افراد و اشخاص باید کنار روند، یک رژیم «دمکراتیک»، «حکومت حقوقی»، نظامی، که در آن کسی از امتیازات «ناحق» برخوردار نباشد، به جای آن برسر کار آید. در اینجا دیگر ما با مارکسیسم روبرو نیستیم، بلکه با تعلیمات اجتماعی مدارس کشورهای سرمایه داری مواجه هستیم، که می‌گوید:

«رژیم‌های «دیکتاتوری»، رژیم‌هایی هستند، که به زور امتیازاتی را به ناحق برای صنف‌ها و گروه‌ها و اشخاص معینی پاسداری می‌کنند. مثل رژیم‌های کمونیستی، که برای «کمونیست‌ها» امتیازات ویژه بوجود می‌آورند! این رژیم‌ها باید به کنار روند، به جای آن رژیم‌های «دمکراتیک» برسر کار آید، که دیگر در آن حق و یا قانون حاکم است و آن روستازاده یا کارگرزاده یا فرزند آن میلیاردر از «امکان برابر» برخوردار است. این «امکان برابر» در محدوده «حقوق» و «قانون» و «دمکراسی» است. یعنی قانون هیچ فرزند کارگر و دهقان را به زور منع نمی‌کند، که برود و میلیاردر بشود و البته مسلم است، که جامعه نمی‌تواند «امکان برابر» ملیاردر شدن را برای همه اعضای خود تأمین کند.» با پذیرش این احکام در واقع اندیشه مارکسیسم تابع مقلات و احکام عام و غیر طبقاتی علوم سیاسی و حقوقی بورژوازی می‌شود، که ویژگی اصلی آن مطلق کردن نام و تمام شکل حکومت و خالی کردن آن از محتوای طبقاتی و تنزل دادن تحولات اجتماعی، به گذار از یک شکل معین به شکل دیگر، به گذار از حاکمیت افراد و اشخاص و اصناف معینی به افراد و اشخاص و اصناف دیگر است، و دقیقاً به همین دلیل است، که در تمام برنامه کنونی حزب، حتی در یک مورد صحبت از آن نمی‌شود، که این «طرد رژیم ولایت فقیه»، به معنی «طرد» حاکمیت کدام یک از طبقات اجتماعی و به روی کار آمدن کدام طبقات دیگر جامعه است. در واقع نیز، تدوین کنندگان و مدافعان شعار «طرد باد رژیم ولایت فقیه»، نمی‌توانند این رژیم را بعنوان دستگاه حاکمیت طبقات معینی بر جامعه بپذیرند، چرا که به محض آنکه این اندیشه پذیرفته بشود، حکم بی‌محتوا و نادرست «آزادی، در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست»، الزاماً به کنار رفته و این حکم درست مطرح می‌شود، که در رژیم ولایت فقیه، مانند هر رژیم دیگر، «آزادی» برای اقتدار و طبقات معینی فعلاً ممکن است و وجود دارد و در مقابل، برای اقتدار و طبقات دیگری، فعلاً ممکن نیست و وجود ندارد. و پذیرش این حکم، یعنی حمایت از متحدین طبقاتی و قرار گرفتن در کنار آنها و نه متحد شدن با هر کس، که «طرد ولایت فقیه» را شعار خود قرار داده است. و همه این‌ها، یعنی بلورد گفتن با شعار «طرد ولایت فقیه».

بی‌جهت نیست، که می‌بینیم برخی‌ها هنگامی که از ضرورت «تحلیل طبقاتی» سخن به میان می‌آید، از جا دررفته و عصبانی می‌شوند و مثلاً در مورد «راه

اما سمت دیگر تحولات داخل کشور، تقویت «گرایش به چپ» است. تقویت این گرایش امکانات مجموعه نیروهای دمکراتیک در مقابله با امپریالیسم و ارتجاع را افزایش می‌دهد و می‌تواند پایه تحولی دمکراتیک در کشور ما قرار بگیرد.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است، که آیا میان بیان این ادعا، که خطر یک کودتای دست‌راستی در کشور ما وجود دارد، از یکسو، و اینکه «گرایش به چپ» در جامعه تقویت می‌شود، از سوی دیگر، تضادی وجود ندارد؟ واقعیت این است، که این تضاد در متن تحول جامعه ایران وجود دارد. برنامه امپریالیسم و ارتجاع در جهت به شکست کشاندن قطعی انقلاب ایران و از جمله، برنامه امپریالیستی «تعدیل اقتصادی»، تأثیرات متضادی در جامعه ایران برجای گذاشته است. این برنامه از یک سو موقعیت امپریالیسم و کلان سرمایه داران وابسته را در اقتصادی کشور مدام تحکیم می‌کند و لذا امکانات و نیروی سیاسی آنها را پیگیرانه گسترش می‌دهد، اما از سوی دیگر، نه تنها بخش هر چه وسیع‌تری از توده‌های زحمتکش را از هستی ساقط کرده است، بلکه بخش‌های بزرگی از اقشار متوسط را نیز بتدریج خانه خراب کرده و به صف زحمتکشان می‌راند و در نتیجه گرایش به چپ را در مجموعه جامعه ایران، روز به روز، تقویت می‌کند. بر اثر تأثیر این عامل متضاد است، که صف عملا متحد امپریالیسم و سلطنت‌طلبان و جناح‌های راست ج.ا.، تا حدودی شکاف برداشته است. امپریالیسم و سلطنت‌طلبان با تمام نیرو بر ادامه برنامه «تعدیل اقتصادی» پافشاری می‌کنند و معتقدند، که هر گونه مقاومت توده زحمتکش مذهبی و غیرمذهبی را، ولو به قیمت کشتار صدها هزار نفر، باید در هم شکست.

از نظر سلطنت‌طلب‌ها، جریان راست ج.ا. سه وظیفه برعهده دارد، که باید آنها را تمام کند: ۱- پیوند زدن اقتصادی ایران به اقتصاد کشورهای امپریالیستی و وابسته ساختن بی‌پارگی کشور به امریکا و امپریالیسم جهانی؛ ۲- خصوصی کردن صنایع نفت و واگذاری نفت ایران به امپریالیست‌ها؛ ۳- سرکوب توده‌ها و نیروهای مترقی مذهبی، به عنوان متشکل‌ترین و قوی‌ترین نیروی ضد امپریالیستی موجود.

پس از اینکه این سه وظیفه انجام شد، سلطنت‌طلب‌ها آماده به دست گرفتن قدرت خواهند بود و مابقی نیروهای انقلابی، یعنی سازمان‌های ملی و چپ را با این ادعا که گویا «انقلاب» اساسا تقصیر آنها بوده است، سرکوب خواهند نمود و خود را «وارث» خرابی‌های ج.ا. معرفی کرده، برنامه امپریالیستی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را عینا و مو به مو در کشور اجراء خواهند کرد. اما از سوی دیگر، جریان راست ج.ا.، که زیر فشار «گرایش به چپ» قرار دارد و بالطبع مایل نیست به همین سادگی نقش جاده صاف کن سلطنت‌طلب‌ها را ایفاء کند، ناچارا به گذشت‌هایی تن داده است، این گذشت‌ها به صورت پاره‌ای عقب‌نشینی‌ها از برخی اصول فرعی و بی‌اهمیت و غیرقابل اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، در کنار امتیاز مهم قایل شدن آزادی برای «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» بوده است. مورد اخیر به هیچوجه برای سلطنت‌طلب‌ها و امپریالیسم قابل تحمل نیست و درست از فردای این «آزادی» است، که عصبانیت و خشم خود را با بحث مداوم درباره به اصطلاح «ثروت‌های کلان و باد آورده» هاشمی رفسنجانی و خانواده‌اش به او نشان می‌دهند.

در هر حال، اگر این مجموعه را در نظر بگیریم، آنگاه مشاهده می‌شود، که پنهان شدن در پشت شعارهای به ظاهر انقلابی «سرنوشت ج.ا.»، «طرد ولایت فقیه»، «آزادی» در رژیم ولایت فقیه ممکن نیست و امثال آنها، تا چه اندازه دقیقاً و مو به مو همسو با خواست امپریالیسم و ارتجاع و سیاست آنهاست و به چه میزان به امکان قرار گرفتن نیروهای مترقی داخل و خارج کشور در کنار یکدیگر و دفاع مشترک آنها از «آزادی» و «عدالت اجتماعی» لطمه وارد می‌آورد.

با در نظر گرفتن همه اینهاست، که ما معتقدیم، مبارزه برای «آزادی»، نه «آزادی» تخیلی، که قرار است پس از سرنوشت ج.ا. یا طرد ولایت فقیه، تحت حاکمیت سلطنت‌طلب‌ها و با مجیز گفتن برای آنها به دست آوریم، بلکه برای «آزادی» همین امروز، هم اکنون، در چارچوب همین رژیم و با همین امکانات موجود و با همه محدودیت‌هایی، که ممکن است وجود داشته باشد و برای آن‌ها، که در داخل کشور هستند، وجود دارد، مبارزه برای این «آزادی» وظیفه نخست و مقدم همه نیروهای مترقی و دمکراتیک کشور است. با همین دیدگاه است، که ما خواست «آزادی برای همه مدافعان انقلاب» را، در راس خواسته‌های خود می‌دانیم و معتقدیم، همه مدافعان و شرکت‌کنندگان در انقلاب بهمن، صرف‌نظر از موضعی، که نسبت به ج.ا. دارند، حق دارند و باید امکان فعالیت آزاد در کشور را داشته باشند. بدیهی است، چنین آزادی یک شبه دست نخواهد آمد، اما تنها در مبارزه برای آن، می‌توان صف متحد نیروهای مترقی و دمکراتیک داخل و خارج از کشور را در برابر صف امپریالیسم و سلطنت‌طلبان و راستگرایان سازمان داد و اهداف و آرمان‌های انقلاب بزرگ مردمی و ضد امپریالیستی بهمن را تحقق بخشید.

بدنبال داشت، «نامه مردم» چنین نوشت: «محاکمه مهندس عبدی و عاقبت کار او درس مهمی است برای کسانی، که در توهّم ایجاد یک نیروی اپوزیسیون قانونی اسلامی به سیاست بازی با رژیم مشغول بوده و هستند» (شماره ۲۲۰ ص ۸). همانطور که مشاهده می‌شود، بن بست، کامل است. اگر مبارزه کنی و موفقیت ولو کوچکی بدست آوری، که معلوم می‌شود «سازشکار» و «کم خطر» هستی، یا «توطئه‌هایی» در کار است، یا به «حفظ و بقا» رژیم کمک می‌کنی و اگر، در این پا آن مورد، ناکام شوی، که معلوم می‌شود، در «توهّم» بوده‌ای و به «سیاست بازی» مشغول شده‌ای و در «رژیم ولایت فقیه» امید اصلاح و بهبود داشته‌ای، که حق «حماقت» را برکف دستتاز گذاشته‌اند! اما تکلیف چیست؟ بالاخره باید در جامعه ایران و در چارچوب همین به اصطلاح «رژیم ولایت فقیه» برای آزادی مبارزه کرد، یا نباید مبارزه کرد؟ برای موفقیت باید کوشید، یا نباید کوشید؟ نشستن در خارج از کشور و شب و روز از «آلترناتیو دمکراتیک» صحبت کردن، که مبارزه محسوب نمی‌شود. چه کسی را می‌خواهیم فریب دهیم؟ خودمان را، یا مردم را؟ اشتباه نکنیم، مردم فریب نمی‌خورند.

بی‌اعتنایی شدیدی که نسبت به اپوزیسیون در جامعه ایران وجود دارد، به خاطر آن است، که اپوزیسیون در مبارزه روزمره مردم ایران شرکت نمی‌کند. مردم ایران قطره قطره برای آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه می‌کنند. به جای خراب کردن این مبارزه، به جای تخطئه کردن آنها، که امروز در کنار این مردم قرار دارند، به جای نشستن به انتظار شکست آنها، بجای هلله و شادی کردن و انتباهات حرف‌های خود را جستجو کردن، به جای همه این‌ها باید در کنار مردم و نیروهای مدافع آنها قرار بگیریم.

ما با دیگران حرفی نداریم. روی سخن ما با «توده‌ای» هاست، ما خود در تمام تاریخ زندگی حزبی مان، قربانی این روش و سیاست بوده‌ایم. همیشه ذره ذره، برای آن که بتوانیم یک گام به پیش برداریم، چنگیده‌ایم و کسانی که کنار گود، با انبانی از «احکام» حاضر و آمده، در انتظار نشسته بودند، تا شکست ما را ببینند و تمسخر و تحقیرمان کنند! شایسته نیست، که ما خود این روش را در مورد دیگران، در مورد کسانی، که با هر عقیده‌ای، امروز در کشورمان برای برداشتن ولو یک گام بیشتر مبارزه می‌کنند، بکار ببریم.

اما اگر این انتقادات را تا بدین جا خطاب به «نامه مردم» مطرح کرده‌ایم، نه برای آن است، که «نامه مردم» نمونه منحصر بفردی ارائه داده است، برعکس، در تمام اپوزیسیون از سلطنت‌طلب‌های مدافع امپریالیسم گرفته، تا ماروا، چپ‌ها، کلیه مسائل ایران، بسته به مورد، با یکی از این در تز تحلیل می‌شود: یا «آزادی»، در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست»، یا «رژیم در آستانه سقوط است و با دادن شعار آزادی قصد دارد جلوی سرنوشتی خود را بگیرد!» و واقع مبتکر و مبلغ اصلی این در تز سلطنت‌طلب‌ها هستند، که از یکسو مدام بر روی جنبه مذهبی ج.ا. انگشت گذاشته و مدعی هستند، که این رژیم «ظرفیت» دادن آزادی را ندارد. همان‌ها از سری دیگر صفحات نشریه خود را در اختیار سازمان‌های معلوم الحال نظیر «سوسیال دمکراسی ایران» قرار می‌دهند، تا از طرف آنها، به احزاب و جریانانی نظیر «نهضت آزادی» و «حزب ملت ایران»، بابت آنکه بدنبال آزادی خود هستند، فحش و بدو بیراهه تشار کنند. معلوم نیست، اگر واقعا فکر می‌کنند امکان «آزادی» در این رژیم وجود ندارد، چرا نگران آزاد بودن «حزب ملت ایران» و «نهضت آزادی» هستند؟ این دو تر نادرست و ضد انقلابی سلطنت‌طلب‌ها اکنون در سطح اپوزیسیون و از جمله متأسفانه در بخشی از حزب ما راه یافته است و مانع فوق‌العاده جدی و حتی می‌توان گفت، سهمگین‌ترین مانع در راه مبارزه جدی و مشخص برای آزادی و قرار گرفتن نیروهای مترقی داخل و خارج در کنار یکدیگر، بوجود آورده است. ما در مقابل چه می‌گوییم؟

آزادی برای همه مدافعان انقلاب

ما به هیچ یک از در نظریه فوق کمترین اعتقادی نداریم. بنظر ما «آزادی» در چارچوب رژیم ولایت فقیه، مانند هر رژیم دیگر، ممکن است و به قرار گرفتن نیروهای دمکراتیک در کنار یکدیگر و قدرت مجموعه آنها بستگی دارد. حتی می‌توان گفت، که امکان آزادی در ج.ا.، به دلیل وجود جناح‌ها در حاکمیت و مبارزه میان آنها و مهمتر از آن، بدلیل حضور نیروهای مترقی مذهبی، بسیار بیشتر از یک رژیم اختناق عادی است. در هر حال، پشت احکامی نظیر «آزادی در این رژیم ممکن نیست»، نباید پنهان شد و بی‌عملی خود را توجیه کرد. باید برای ذره ذره آزادی، مبارزه کرد.

در همان حال ما به هیچ وجه معتقد نیستیم، که جامعه ایران در شرایط مشابه با «ارژگیری» انقلاب بهمن قرار دارد، برعکس، ما در شرایط عقب‌نشینی و سرانجام، شکست قطعی انقلاب بهمن، در شرایط قدرت گرفتن و نفوذ روزافزون امپریالیسم و کلان سرمایه داران در اقتصاد کشور، در شرایط ظهور یک «رضاخان» تازه قرار داریم. این «رضاخان» شاید فعلا و الزاما، با خود «سلطنت» نیارد، اما در هر حال اختناق و سرکوب نیروهای ضد امپریالیست و دمکراتیک را مسلماً به همراه خواهد آورد. به نظر ما تحلیل نیروهای مترقی و دمکراتیک در داخل کشور نیز همین است و به همین دلیل، هر چه بیشتر، در حول دفاع از «قانون اساسی» متشکل می‌شوند.

(بخش اول)

در پیش پای صندوق بین المللی پول و انحصارات امپریالیستی

آرمان های انقلابی چگونه قربانی می شوند؟

این فاجعه چنان است، که امروز حتی در میان دست اندرکاران جمهوری اسلامی نیز هر کس به نوعی تلاش می کند، تا آنرا به گردن دیگری بیاندازد و از بار مسئولیت خود بکاهد.

روحانیت مبارز، دولت و جناح رسالت، بعنوان جبهه قوت در جمهوری اسلامی، حتی پای آیت الله خمینی را هم به میان می کشند، تا خود را از زیر ضربه خارج کنند. آنها بدین ترتیب دولت «میرحسین موسوی» را نیز شریک این فاجعه ملی قلمداد می کنند.

جناح مقابل، که دولت مردان کابینه «میرحسین موسوی» نیز در جمع آن قرار دارند، معتقداند، که آیت الله خمینی در برابر این برنامه، بعنوان طرح بازسازی نقاط جنگ زده، بی اطلاع از سمت گیری آینده آن، فقط سکوت کرده بود و اظهار نظر قطعی را به آینده موکول کرده بود. واقعیت هر چه باشد، در حاصل آن تأثیری ندارد، زیرا پذیرش برنامه صندوق بین المللی، بعنوان یک برنامه ضد ملی، که مغایر تمام آرمان های انقلاب ۵۷ و شعارها و وعده های کاربدستان جمهوری اسلامی بود و هست، فاجعه ای برای کشور است.

حزب ما، پیش از پیروزی انقلاب، این حقیقت را بعنوان یک خطر اساسی بی وقته یادآور شده بود، و پس از پیروزی انقلاب نیز با اعلام برنامه های کوتاه مدت و دراز مدت اقتصادی، در طول فعالیت علنی و نیمه علنی خود در جامعه، بر لزوم یک سمت گیری اقتصاد ملی و منطبق با جامعه ایران پای فشرده و از همه طرفداران انقلاب خواست، که در یک جبهه ائتلافی درباره آن به بحث بنشینند.

حزب ما این جبهه را «جبهه متحد خلق» اعلام داشت و اعلام داشت، که از هر پیشنهاد دیگری در زمینه نام جبهه ای، با محتوای انقلابی فوق، حمایت می کند و حاضر به گفتگو پیرامون آنست. حزب، این شعار را یک تلاش اساسی برای سمت گیری اقتصاد ملی ایران ارزیابی کرده و آنرا در عین حال، ضامن حفظ اتحاد نیروهای انقلابی در برابر نیروهای ضد انقلابی می دانست. اتحادی، که فراهم نشد و نیروهای ضد انقلابی، بر اثر این ضعف اساسی، موفق شدند بزرگترین ضربات را از این طریق به انقلاب وارد آورند و مملکت را تا مرز غارت ثروت ملی - حتی خصوصی سازی نفت ایران - پیش ببرند.

بنابراین، برنامه «تعدیل اقتصادی» و یا «اقتصاد بازار»، که دولت هاشمی رفسنجانی با حمایت سرمایه داری تجاری و پرقوت ایران و گروهی از روحانیون سازمان های متکی به آن در جامعه ایران، اجرای آنرا متقبل شد، در حقیقت نوعی بازگشت به عقب و گردش براست در سمت گیری اقتصادی در ج.ا. باید ارزیابی شود. این سمت گیری بسود سرمایه داری وابسته به امپریالیسم جهانی است، که در غیاب اردوگاه سوسیالیسم، با بی پروایی کم نظیری، به جامعه ایران تحمیل شد.

با این ارزیابی است، که رقتی مقاومت مردم ایران در برابر این سمت گیری (نه تنها در بدنه نظام، بلکه تا حد شکاف در بخش هایی از لایه های حکومتی) روز به روز بیشتر تشدید می شود، می توان، جامعه و رویدادهای آنرا، با انگشت اشاره به مدعیان شکست انقلاب، نشان داد و از آنها خواست، که سر از گریبان «فاتحه» بیرون آورده و به صحنه روپرو نگاه کنند.

تحلیل رویدادهای ایران نشان می دهد، که جامعه ایران و بدنه نظام ج.ا. صفوف خود را در برابر فرامین اقتصادی امپریالیسم جهانی فشرده می کند و ما یقین داریم، که نتیجه این نبرد، سرانجام انقلاب سال ۵۷ را مشخص خواهد کرد. این واقعی ترین و آشکارترین صحنه کارزار برای توده های مردم و همه انقلابیون با هر ایدئولوژی و تعلق حزبی و سازمانی است.

این همان صحنه ایست، که حزب ما از فردای پیروزی انقلاب و در مقابله با طرح های اقتصادی دولت موقت، که خواهان ادامه تسلط سرمایه داری صنعتی وابسته

۱- سیاست «تعدیل اقتصادی»، که دولت هاشمی رفسنجانی مجری آن است، یک سیاست استثنایی است، که با درنظر داشت مجموعه اوضاع سیاسی-اقتصادی ایران تنظیم شده و به اجرا گذاشته شده است؟

۲- برنامه «تعدیل اقتصادی»، یک سیاست اقتصادی ماوراء طبقاتی در ایران است، که در چارچوب تحلیل ها و ارزیابی های اقتصاد علمی نمی گنجد؟

۳- این سیاست، که تاکنون دو برنامه ۵ ساله از دل آن بیرون آمده، سیاستی ملی و در جهت حفظ استقلال کشور است؟

۴- روح انقلاب ۵۷ و مفاد قانون اساسی ج.ا. با این برنامه هماهنگ است و کارگزاران و تصویب کنندگان آن - در حد مسئولیت خود - پاسخگویی تخلف از قانون اساسی و عوارض فاجعه بار این برنامه هستند؟

حزب توده ایران، این مجموعه را، از ابتدای انقلاب، پس از پیروزی آن و اکنون، چگونه می دید و می بیند و چرا این برنامه را فاجعه ای برای مملکت - در همه ابعاد آن - ارزیابی می کند؟ و به کدام دلائل از همه نیروهای مترقی و میهن دوست انتظار دارد، با راقع بینی، نسبت به آن واکنش نشان دهند و بدون گرفتار آمدن در چنبره یک سلسله بحث های غیرعمده، آنرا بعنوان مهمترین موضوع سیاسی-اقتصادی روز کشور مورد توجه و دقت قرار دهند؟

بحث بر سر سمت گیری اقتصاد ایران، از فردای پیروزی انقلاب ۵۷ با شدت تمام آغاز شد. رهبری حزب توده ایران آنرا در چارچوب نبرد «که بر که» در جامعه ایران انقلابی ارزیابی کرد و در عین حال نظر خود را در هر مرحله پیرامون آن اعلام داشت. در سال های نخست پیروزی انقلاب این سمت گیری - در مجموع خود - علیه سرمایه داری وابسته در کشور و در جهت استقلال ملی، از رشدی در خور توجه، اگر چه کند و ترام با فراز و نشیب بسیار برخوردار بود. آغاز جنگ عراق علیه ایران و سپس ادامه فاجعه بار آن، که بمدت ۸ سال ثروت مملکت را همراه با ارزنده ترین دستاوردهای انقلاب بلعید و یک هزار میلیارد دلار خسارت برای ایران به همراه آورد، فصل جداگانه ایست از این سمت گیری. در سال های پس از پایان جنگ، با استمرار شدن پایه های قوت سرمایه داری تجاری وابسته در کشور و قرار گرفتن نمایندگان سیاسی آن در مقامات کلیدی و یا پذیرش این نمایندگی از سوی کار بدستان طراز اول در جمهوری اسلامی، سمت گیری فوق با شتابی دم افزون به یک گردش به راست تمام عیار در جمهوری اسلامی - ختم شد. غیاب احزاب مترقی در صحنه و سرکوب آزادی های منلوج در قانون اساسی - ختم شد. فروپاشی اتحاد شوروی، بسرعت در ایران، بعنوان شکست یک مدل اقتصادی تبلیغ شد و در کنار آن، فرامین و مدل های ارائه شده توسط امپریالیسم جهانی بعنوان فاتح بی رقیب اقتصادی-سیاسی جنگ سرد، مدلی اجتناب ناپذیر برای اقتصاد ایران اعلام شد.

این کوتاه ترین، فشرده ترین و در عین حال واقع بینانه ترین ارزیابی سیاسی از سمت گیری فاجعه بار «اقتصاد بازار» در ایران است. فاجعه ای، که نزدیک به ۴۰ میلیارد دلار بدهی خارجی، نزدیک به ۴۰٪ (فقط در سال ۷۲) تورم، نصیب اقتصاد ایران کرد.

این فاجعه، که زمینه های آن در طول جنگ فراهم شده بود، در حقیقت فصلی تاریک و ضد ملی از نبرد «که بر که» در ج.ا. بود، که بسوزووازی تجاری وابسته ایران به کمک روحانیت متکی به آن (و بعداً شریک مستقیم آن) در نظام جمهوری اسلامی موقوف به اجرای آن شد.

جنگ با عراق، پیروش علنی سرمایه داری وابسته و تجاری کشور را برای تعمیل قانونی و آشکارا سبب گیری سرمایه داری وابسته به ایران انقلابی، متوقف کرد. گرچه تا پیش از آغاز جنگ، دورنمایی برای پیروزی آنان وجود نداشت.

حزب توده ایران، وقتی پیروش ارتش عراق به ایران را یک توطئه عظیم امپریالیستی علیه انقلاب ایران ارزیابی کرد، به این نکته بسیار مهم توجه داشت، که جنگ در نهایت می تواند بسود سرمایه داری وابسته و مورد حمایت امپریالیست ها ختم شود. برخاسته از همین واقعیت مهم بود، که رهبری حزب در نخستین اعلامیه خود بمناسبت جنگ صریحا اعلام داشت، که «علیرغم برخی خوش باوری های موجود در ج.ا.ا، این جنگ، یک جنگ دراز مدت خواهد بود، که امپریالیسم آمریکا برای به زانو درآوردن انقلاب ایران آنرا تدارک دیده است. باید در عین حمله و عقب راندن ارتش عراق به پشت مرزهای بین المللی، از دام یک جنگ فرسایشی پرهیز کرد».

روند حوادث، صحت علمی این ارزیابی حزب ما را تأیید کرد. یک هزار میلیارد دلار خسارت جنگی، یک میلیون کشته و مجروح و معلول، ویرانی عظیم، نابودی کادری ارزنده انقلابی و مذهبی، تسلط سرمایه داری وابسته غارتگر به سلسله مراتب قدرت حکومتی، غلظت امپریالیسم در ارگان های دولتی و مناسبات پنهان با ارتجاعی ترین محافل امپریالیستی-مجهربنیستی، حاصل این توطئه است.

جنگ با عراق، نبرد برای سمت گیری اقتصاد کشور را به پشت صحنه برد. سرمایه داری تجاری و قشر نوین بوروکراتیک در دستگاه حکومتی، که به بهانه تهیه سلاح و شکستن محاصره اقتصادی (مشمول سلاح) غرب سرمایه داری علیه ایران، سراسر جهان امپریالیستی را زیر پا گذاشت، در عین میلیارد ها تومان سرد، از قبیل دلالی اسلحه و واردات مواد ضروری و مورد نیاز مردم علیرغم همه کوشش دولت برای کنترل واردات و صادرات کشور، پیوندهای خود را با محافل امپریالیستی مستحکم کرد. در همین دوران در داخل کشور، آنها ضد ملی ترین کارزار تبلیغاتی را علیه کمونیسم، حزب توده ایران و اردوگاه سوسیالیسم سازمان دادند. آنها بدین ترتیب، در عین حال که پشت جبهه خود را، در سنگرهای علامت گذاری شده امپریالیسم جهانی محکم می کردند، در داخل کشور عملا با این تبلیغات به محاصره اقتصادی ایران توسط امپریالیسم جهانی کمک کردند و نقش ستون پنجم دشمن را در داخل کشور ایفا کردند. بر اثر همین تبلیغات موزیانه و ضد انقلابی، فاصله رهبری جمهوری اسلامی و دولت از کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی، نه تنها حفظ شد، بلکه عمیق تر نیز شد. در عرصه داخلی نیز بدین ترتیب و در عین حال که آنها شبکه های مافیایی خود را در تمام ارگان های حکومتی سازمان می دادند، نیروهای انقلابی-مذهبی را توانستند محروم از همکاری با دیگر نیروهای ضد امپریالیست و ملی ایران نگاه دارند. ده ها طرح اقتصادی بدین ترتیب عقیم ماند.

آنها در حالیکه توانستند مانع اجرای اصول مترقی قانون اساسی شوند، در عرصه خارجی نیز توانستند مانع انعقاد قراردادهای اقتصادی برای توسل و یا توسعه صنایع کشور شوند.

جلوگیری از اصلاحات ارضی، مخالفت با قانون کار، ممانعت با گسترش تعارضی ها و سرمایه گذاری پایه ای برای صنایع کشور، از جمله نمونه های بارز تلاش این دوره سرمایه داری وابسته تجاری ایران و تعمیل سمت گیری اقتصادی سرمایه داری وابسته به کشور بود. آنها موفق شدند، حتی مانع به پایان رسیدن طرح های صنعتی نیمه تمام پیش از انقلاب، به کمک کشورهای سوسیالیستی سابق و براساس قراردادهای عادلانه «پایایی»، شوند. بازرقرین نمونه در این زمینه، طرح نیمه تمام پتروشیمی در جنوب کشور و نیروگاه انرژی بوشهر بود، که در کشور لهستان و آلمان دمکراتیک با عادلانه ترین پیشنهادها، آمادگی خود را برای اجرای آن ها اعلام داشته بودند. ده ها مقاله و سرمقاله تحریک آمیز درباره لهستان، که کیهان چاپ تهران و روزنامه جمهوری اسلامی آنرا در اشاره به توطئه غرب در لهستان (به کمک «لخ والسا»، «له ستان» می نوشتند)، از جمله نمونه های بارز این کارزار است، که تاریخ انقلاب ایران بدون عنایت به آن، هرگز کامل نیست و نخواهد بود؛ و این در حالی بود، که نه ژاپن و نه آلمان فدرال، علیرغم وسیع ترین مناسبات تجاری-صنایع با ایران پس از انقلاب (بویژه دوران جنگ)، پیوسته از قبول پایان آن خودداری کردند، که همچنان ادامه دارد. آنها ایران را برای غارت می خواستند و می خواهند و سرمایه داری تجاری ایران، اقتصاد وابسته را بهترین و سودمندترین سمت گیری اقتصادی برای خود می شناخت و می شناسد. از قبیل همین تجارت و سپس دلالی در داخل کشور، اکنون بیش از ۲۰ هزار میلیارد ریال نقدینگی در دست بورژوازی تجاری ایران، به مهمترین عامل تعیین کننده سمت گیری سیاسی ایران تبدیل شده است. قدرتی، که اکنون در پشت پرده «تعمیل اقتصادی» بانک جهانی و صندوق بین المللی پول سنگر گرفته و با اتکا به آن، پول ملی ایران را به نابودی کشیده شده است. برابری ریال با دلار را به ۲۵۰۰ / ریال رسانده است و انواع بورس بازی را در سراسر کشور رایج ساخته است. بورس «سکه طلا» اکنون یکی از عرصه های تاخت و تاز آنست. آنها با صراحت می گویند، که این برنامه ادامه خواهد داشت. (۱)

آنها در جریان این کارزار، حتی موفق شدند، شیرهای گاز مایع ایران را (که طبق یک قرارداد رسمی منعقد پیش از انقلاب صادر می شد) بطرف اتحاد شوروی

بر کشور بود، با این شعار «چرا چون وابسته بوده ایم، باید وابسته باقی بمانیم؟»، موضع خود را به صراحت اعلام داشت.

ده سال پس از پیروزی انقلاب، سرمایه داری تجاری وابسته، که به کمک جنگ و سرکوب نیروهای طرفدار انقلاب، نقش برتر را در اقتصاد ایران بدست آورد، با تعمیل «برنامه تعدیل اقتصادی» به جامعه و به خدمت گرفتن چهره های شناخته شده ای، که به همکاران و یاران آیتا الله خمینی شهرت داشتند، همان مسیری را طی کرد، که دولت موقت طرفدار آن بود، با این تفاوت منفی، که آن وابستگی «صنعتی» بود و این وابستگی «تجاری».

نگاهی به پیروش های نوینی برای تعمیل و یا ادامه سرمایه داری وابسته در ایران و مرور کارنامه انقلابی حزب ما برای مقابله به آن، ظاهرا باید نه تنها بر بینایی نیروهای انقلابی پیرامون ج.ا.ا در چندان بیافزاید، بلکه باید حجتی باشد بر این ادعای علمی حزب ما، که صحنه اصلی نبرد طبقاتی را پیش از هر صحنه دیگری، در صحنه اقتصادی و سمت گیری آن، باید دید.

هر نوع سمت گیری سیاسی در کشور، متأثر از سمت گیری اقتصادی خواهد بود. بر همین اساس است، که امروز وقتی عده ای شعار «آزادی» را بدون مشخص کردن نظرات و برنامه های اقتصادی خود طرح می کنند و از تحلیل موقعیت طبقاتی جامعه ایران می گریزند، ما وظیفه داریم، این واقعیت را بار دیگر تکرار کنیم و بگوییم، که «آزادی» برای کی؟ و در خدمت کی؟ «آزادی» مقوله ای غیر طبقاتی نیست. چنان که می بینیم، در ایران امروز هم نیست. اکنون هم «آزادی» ها در چارچوب ضعف و قدرت نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در ایران وجود دارد. بورژوازی تجاری وابسته، نه یک روزنامه، بلکه چندین ارگان و سخننگوی صبح و عصر در ایران دارد. نه رادیو، که تلوزیون را هم تلاش دارد، در اختیار کامل خود نگهدارد و ... نیروهای مترقی نیز به نسبت پایگاه اجتماعی آگاه و بالفعل خود، آزادی محدود دارند.

این نسبت، می تواند تغییر کند، اما چنین تغییری بی تردید در گرو تضعیف پایگاه نیروهای ضد انقلابی و تغییر سمت گیری اقتصادی ایران ممکن و عملی است.

۶ ماه پس از پیروزی انقلاب (مرداد ۱۳۵۸)، نخستین طرح برنامه اقتصادی ایران، تحت عنوان «طرح های انقلاب» (۱)، منتشر شد. حزب توده ایران بلافاصله اعلام داشت، که تهیه کنندگان و منتشر کنندگان طرح های دولت موقت و شورای انقلاب، زیر پوشش چند شعار انقلابی و بازی با الفاظ، در عمل نظام سرمایه داری وابسته را پیشنهاد می کنند.

این پیروش حزب توده ایران به طرح اقتصاد وابسته، که ابتدا در مطبوعات حزبی انعکاس یافت، بسرعت به مقاومت آگاه در مجموعه رهبری ج.ا.ا و بدنه آن تبدیل شد. طرح مسئله سمت گیری اقتصادی ایران بعد از انقلاب، بسرعت به یک بحث همگانی تبدیل شد. حضور علنی حزب ما در صحنه، منانند یک داور انقلابی، تأثیر مستقیم خود را در مقابله با انحراف ها و توطئه ها گذاشت.

مجموعه طرح ها و پیشنهادها برای سمت گیری اقتصادی کشور، بدین ترتیب تا تصویب قانون اساسی کشور، معوق ماند. همه جنگ ها به این صحنه موقوف شد و شمشیرها برای پیروزی در آن آماده شد. مجلس تدوین قانون اساسی، که در کلیت خود متأثر از انقلاب ضد امپریالیستی، آزادیخواهانه و عدالت جریانه ۵۷ بود، چنان از تصویب نهایی گذشت، که طرح هایی نظیر طرح اقتصادی دولت موقت، حداقل با آن صراحت، دیگر امکان طرح در جامعه را نیافت. حزب ما، طرح برنامه پیشنهادی خود را، که با توجه به موقعیت سیاسی-اقتصادی ایران و متکی به سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی و با بهره گیری از دانش انقلابی ارزنده ترین کادری های انقلابی و کارشناسان زبده اقتصادی حزب تهیه کرد. این طرح در چند نسخه در اختیار دفتر آیتا الله خمینی و نمایندگان مجلس خبرگان گذاشته شد و سپس اصول اساسی آن در نشریات حزبی منتشر شد و ده ها مطلب و مقاله پیرامون لزوم توجه به آن انتشار داد. ما براین یقین هستیم، که بخش اقتصادی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بدون این کوشش تاریخی و انقلابی حزب ما، که بلندگوی خواست ها و آرمان های انقلاب بود، از تصویب نهایی نمی گذشت.

اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ (۸ ماه پس از تصویب قانون اساسی)، سرمایه داری وابسته و نمایندگان سیاسی آن، پیروش جدیدی را آغاز کردند و طرح دیگری برای سمت گیری اقتصاد سرمایه داری جامعه مطرح شد، که با وجود مغایرت آشکار آن با برخی مفاد طرح اول، همچنان در خدمت نظام سرمایه داری وابسته بود. حزب توده ایران، پس از انتشار این طرح نیز اعلام داشت: «عمده ترین مانع در راه توسعه و تکامل کشور ما، وجود استعمار و تأیلات کشورهای امپریالیستی و انحصارات بین المللی در زمینه تحکیم و تشدید وابستگی اقتصادی و سیاسی میهن ما به این کشورها بوده و در آینده نیز جز با مبارزه جدی و قاطع با امپریالیست ها، به سرکردگی آمریکا و قطع وابستگی، توسعه و تکامل کشور ممکن نخواهد بود.» (تعمیل گزارش و سیاست های توسعه و تکامل ج.ا.ا. از انتشارات حزب توده ایران شهریور ۵۹)

بینند و میلیون ها دلار گاز ایران را بدین طریق در هوا بسوزانند. آخرین ارقام اعلام شده در این زمینه بین ۲ تا ۵ میلیارد دلار است.

سرمایه داری تجاری، با انگیزه و آرزوی سودهای بادآورده از توافقات (واردات و صادرات)، که چنگ بهترین شرایط را بری آن فراهم ساخته بود، بقا هر نوع زیرساختی صنعتی ایران مخالفت کرد.

تیره سازی مناسبات با کشورهای سوسیالیستی، که علیرغم تحریک غرب سرمایه داری حاضر به همه نوع کمک صنعتی به ایران بودند، از جمله با همین انگیزه سازمان داده شد، و برای موفقیت آن، کارزار ضد شوروی و ضد توده ای پیوسته تشدید شد و از هر حادثه ای در این زمینه استفاده شد. از جمله ورود ارتش اتحاد شوروی سابق به افغانستان (که اکنون و با خروج آن از افغانستان، این کشور با خاک یکسان شده است).

این پیروزی سرمایه داری تجاری ایران، بدون یورش به آزادی نیروها و احزاب طرفدار انقلاب، ممکن نبود، که حزب ها بزرگ ترین قربانی آن محسوب می شود. این یورش، همانگونه که حزب ما پیوسته هشدار داده بود، یورش به کمونیسم، بی دینی و الهاد نبود، یورش به انقلاب و هوشتارترین پاسدار انقلاب بود، که فقط پس از پیروزی از آن، ارتجاع می توانست یورش به نیروهای مذهبی-انقلابی را سازمان دهد.

با نگاهی به صحنه سیاسی-اقتصادی ایران امروز، این پیش بینی تاریخی رهبری حزب ما نیز، بیش از هر زمان دیگری، قابل درک و تأیید است.

کشتار انقلابیون مذهبی در زندان ها، توطئه سر به نیست کردن آنها در جبهه های جنگ، سرکوب و پتنگرد آنها (تا مرز جاننشین آیت الله خمینی (آیت الله منتظری)، حضور صدها انقلابی مذهبی در زندان ها، که رقم طلبه های آن به ۶۰۰ نفر می رسید، گرفتن همه نوع امکان فعالیت دولتی و علنی سیاسی از آنها، در سال های پس از یورش به حزب توده ایران، چگونه انکارپذیر است؟ این عرصه اکنون چنان جنگ است، که حتی این نیروها برای انتشار یک نشریه ۸ صفحه ای در دفاع از آرمان های انقلاب، در دشوارترین مضیق ها قرار دارند.

از دل نبردی، که بر سر سمت گیری اقتصادی ایران جریان داشت، پس از پایان جنگ، و در حالیکه سرمایه داری تجاری بسیاری از اهرم های لازم قدرت را در اختیار گرفته بود، برنامه ضد انقلابی «تعدیل اقتصادی» بیرون آمد، که بر مبنای پیش از برنامه اقتصادی دولت موقت برای تعمیل سرمایه داری وابسته به ایران صراحت داشت. سرگیجه ناشی از خسارات عظیم جنگ، ناامیدی از پیروزی در جنگ و سرخوردگی ناشی از آن، فریادش اردوگاه سوسیالیسم، زود بندهای پشت پرده با امپریالیسم جهانی - که در طول جنگ در بالاترین سطوح برقرار شده بود، از هم پاشیدگی و مغشوش شدن صفوف مذهبیون انقلابی، نبود مخالف جدی و آگاه و مشکل در جامعه، همه و همه زمینه های لازم را برای این گردش به راست ضد انقلابی فراهم ساخته بود.

در حقیقت، ده سال پس از انقلاب و در حالیکه هزاران کادر انقلابی از صفوف مذهبیون در جبهه ها به خاک و خون کشیده شده بودند و صدها تن از رهبران و کادرهای برجسته و انقلابی حزب توده ایران و دیگر سازمان های انقلابی قتل عام شده بودند، «اسلام صفوی»، با تمام قدرت در برابر «اسلام علوی» قد عمل کرد (۲). در حالیکه معاملات و گفتگوهای پشت پرده با محافظ امپریالیستی برای گرفتن رام های خارجی بشدت جریان داشت و سرمایه داری فریه شده تجاری جیب های خود را برای آن گشاد کرده بود، در سراسر جامعه بازی موش و گربه «حجاب» و «بدحجابی»، جدایی مردان و زنان و اتوبوس ها، مبارزه با مردان دارای پیراهن آستین کوتاه! «ویدئو» و غیره توسط طرفداران «اسلام صفوی» از یکسو، نیروهای مذهبی ساده و بازگشته از جبهه جنگ را در شهرها سرگرم کرده و از سوی دیگر روشنفکران غیرمذهبی و مذهبی و پراکنده و مبهوت را از تحلیل و ارزیابی یورش بریاد دهندگان استقلال کشور، بازداشت در واقع این دوران، دوران غفلت بزرگ طرفداران «اسلام علوی» است، که بعدها، با انواع پیگردها و تضییقات علیه آنها ختم شد.

طرفداران «اسلام علوی»، که آیه ۴ سوره قصص را از ابتدای پیروزی انقلاب، مانعیت خود اعلام داشته بودند، فقط توانستند ناظر خود باخته این یورش، «که» سرمایه داری، با تمام قدرت علیه «که» انقلابی باشند. حتی امید به آزادی انقلابیون دگراندیش اسیر در زندان ها نیز یورش به ناامیدی تبدیل شد. آنها را قتل عام کردند. رقم این سپاه انقلابی اسیر، که در مراسم پیشواز از سرمایه داری تجاری وابسته برای جلوس علنی بر مسند سه قره مقننه قضائیه و مجریه به قریانگاه برده شد، تا ۵ هزار نفر تخمین زده می شود، که تنها طی چند روز قتل عام شدند!

بدین ترتیب، طرفداران «اسلام علوی»، که منطبق با سوره قصص معتقد بودند «منضعین» باید «پیشوایان» و «وزارتین» روی زمین شوند باز صحنه، بسود طرفداران آیه ۲۶ سوره «نساء»، رانده شدند، که معتقدند «آنچه زنان و مردان کسب کرده اند، متعلق به آنان و ملک آنان است» و خود میلیاردها دلار پول غارت شده را در اختیار داشتند! آنها (طرفداران اسلامی صفوی) ۴۱۹ صفحه از قرآن را، که آیه ۳۶ در آن ثبت است، باز کرده و زیر این چتر حفاظتی (!) کار کشیدند! مجلس، دستگاه رهبری و نیروهای نظامی را شروع کردند.

انقلابیون مذهبی و مرعوب، فراموش کردند، با شعار «لاخره» و دیگر اصول و احکام قرآن، یورش به این مالکیت و غارت را به سود جامعه سازمان دهند. اختناق و سانسور و عدم حضور انقلابیون (مذهبی و غیرمذهبی) در جامعه، وسیع ترین توده های مردم را به ناظران بی اطلاع و گمراه این مرحله از نبرد سرنوشت ساز «که» بر «که» در جامعه، تبدیل کرد.

قانون اساسی، چنان تا در پشت انواع جنجال های روز ارتجاع و عوارض جسمی و روحی ناشی از جنگ با عراق رانده شده بود، که سرمایه داری به آسانی توانست، حتی از مجلس سوم، که هنوز مذهبیون طرفدار قانون اساسی ۵۷ علیرغم از دست دادن قدرت اجرایی، هنوز سنگرهای استواری را در آن در اختیار داشتند، پا را روی اصل ۴۴ قانون اساسی کشور گذاشته و برای اجرای برنامه صندوق بین المللی پول و در جهت نابودی استقلال و اقتصاد کشور، رسماً (!) رای بگیرد و به غارت کشور و تعمیق وابستگی آن به امپریالیسم، جنبه قانونی نیز بدهد! این اصل، اقتصاد کشور را به بخش دولتی، تعارضی و خصوصی (که اولویت آنها با ترتیب ذکرشان در قانون اساسی مشخص شده است) اعلام می کند.

بنابراین، سیاست «تعدیل اقتصادی»، که با هدف خصوصی سازی در تمامی عرصه های اقتصادی کشور، پس از پایان جنگ با عراق، بعنوان هدف استراتژیک دولت و جمهوری اسلامی اعلام و پیگیری شد، برنامه ایست که از دل مبارزه طبقاتی (که بر «که» در ایران انقلابی، بعنوان لیبیک به برنامه امپریالیستی، بیرون آمده است، تسلط بورژوازی تجاری وابسته بر اقتصاد کشور، هدف و حاصل این برنامه است، مخالفت رو به گسترش در برابر این برنامه، در سطوح پایین رژیم و بدنه آن از یکسو و مجموعه دولت دوران جنگ و نمایندگان دوره های اول و دوم و سوم مجلس اسلامی، که در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی فعالیت می کنند، از سوی دیگر، نشاندهنده دور جدیدی از مبارزه در برابر این سلطه سرمایه داری تجاری وابسته بر کشور است. این احتمال که سرمایه داری تجاری وابسته، با حفظ ظاهر اسلامی (مانند عربستان سعودی) با سرمایه داری وابسته صنعتی کنار آمده و مشترکا در مقابل مخالفان بایستند و در برابر هر نوع عقب نشینی و یا به عقب رانده شدن، مقاومت کنند، امری تقریباً اجتناب ناپذیر است.

از نظر ما، این مخالفت و مقاومت، همان نبردی است، که از فردای پیروزی انقلاب بر سر سرنوشت اقتصادی و سمت گیری آن آغاز شد و هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است. سرانجام قطعی این نبرد، همان سرانجام قطعی انقلاب بهمن ۵۷ است. برنامه «تعدیل اقتصادی» بدین ترتیب، نه یک برنامه ملی و ویژه ایران است (پاسخ به سوال نخست) و نه یک برنامه ماوار، طبقاتی (پاسخ به سوال دوم). در جبهه چپ و طرفداران سوسیالیسم، تنها کسانی می توانند در برابر آن سکوت کنند، که از بینش علمی-طبقاتی فاصله گرفته باشند؛ فاصله ای، که با کمال تأسف بدنبال سقوط اتحاد شوروی در کشورهای سوسیالیستی، گریبان بسیاری از سازمان های چپ ایران را گرفته است.

برنامه «تعدیل اقتصادی»، یا خصوصی سازی، متکی به «بازار آزاد»، که بزرگ ترین قربانی آن در سال های اخیر و در اروپا، «روسیه» محسوب می شود و در آمریکایی لاتین «مکزیک»، برای ایران نیز مانند همه جای دیگر جهان، برنامه ایست ضد استقلال ملی (عام) و در ایران برنامه ایست خلاف قانون اساسی کشور و آرمان های انقلاب بهمن ۵۷ (خاص). تلاش برای تشکیل «جبهه نجات انقلاب ایران» از روطه کیوتی، با هر شعاری که تشکیل شود، نخستین هدف و برنامه اش افشا، و مقابله توده ای بر برابر این برنامه است.

(پایان بخش اول)

پیش نویس

۱- «مجموعه نقلیگی در کشور ۵۶ هزار میلیارد ریال است، که بخشی از آن به بازار سکه و طلا سرازیر شده است» «تورپخش»، رئیس کل بانک مرکزی - نقل از اطلاعات هوایی ۱۲ بهمن ۷۲

۲- استدلال مربوط به دو نوع «اسلام صفوی» طرفدار سرمایه داری و ظلم و اختناق و ارتجاع و «اسلام علوی» طرفدار عدالت، آزادی و ترقی، در سال های پیش از پیروزی انقلاب ۵۷ و بصورت عمده در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۵۰ توسط متفکر اسلامی، دکتر «علی شریعتی» در سخنرانی های وی در حسینیه ارشاد تهران و سخنرانی های، که وی در این زمینه منتشر می ساخت مطرح شد. البته پیش از او نیز چنین استدلالی از سوی بسیاری از مسلمان متفکر و ترقی خواه مطرح شده بود.

رهبری حزب توده ایران، آگاه از گرایشات مذهبی وسیع ترین توده های مردم که متکی به احکام اسلامی در انقلاب شرکت کرده بودند، پس از پیروزی انقلاب، با توجه به شرایط انقلابی حاکم بر جامعه، این تعبیر «اسلامی» را به دو اصطلاح سیاسی «اسلام آمریکایی» و «اسلام انقلابی» نام گذاری کرد، که به اشکال مختلف در نشریات حزبی بکار گرفته شد.

«خصوصی سازی» در صنایع نفت ایران

دولت امریکا اعلام داشت، که درتدراک تحریم نفتی ایران است تا از این طریق محاصره اقتصادی ایران را کامل کند. براساس این تصمیم، حتی نفت ایران، که اکنون یک سوم آن بصورت غیرمستقیم به امریکا فروخته می شود، بصورت غیرمستقیم نیز از سری شرکت های امریکائی خریداری نشود.

این تصمیم و تهدید دولت امریکا همزمان شده است با تصمیم ضد ملی دولت جمهوری اسلامی برای راگذاری صنایع نفت کشور به بخش خصوصی، که بدون لحظه ای تردید، منظور از سرمایه گذاری بخش خصوصی در صنایع، نفت همانا تشکیل شرکت های مختلط ایرانی-خارجی است. این شرکت ها پس از ملی شدن نفت ایران در زمان دکتر مصدق، بتدریج توسط دولت «کودتا»، تحت همین بهانه، یعنی شرکت های مختلط ایران-خارجی با سرمایه ۵۱-۴۹، تشکیل شدند و غارت نفت ایران در شکل جدید و جهانی آن ادامه یافت. ج.ا. از همین برنامه شاهنشاهی را می خواهد احیا کند. همین است، که مفسر اقتصادی کیهان لندن و گارشناسان نفتی وابسته به سرمایه داری فراری ایران، بلافاصله زبان به تائید و تمجید از این پیشنهاد در ج.ا. گشودند.

بنظر می رسد، که تعریف نفت ایران از سری امریکا، در عمل تشویق خصوصی سازی صنایع نفت در ایران است. بدین ترتیب، که سیاست گذاران ج.ا. و طراحان این پیشنهاد ضد ملی می تواند برای جلب موافقت مخالفان داخلی، استدلال کند: «در صورت شریک شدن شرکت های نفتی جهانی در صنایع نفت ایران، با این تحریم امریکایی، عملا خود این شرکت ها مقابله خواهند کرد!» یعنی یک بازی امپریالیستی (خارجی) و ضد ملی (داخلی) از دو سر در خدمت تاراج نفت کشور.

روی جهانی این سیاست کدام است؟

تقدیرنگی عظیم دلار نزد سرمایه مالی بین المللی (اولیگارشی مالی)، که نقش عمده را در سیاست های پیشنهادی اقتصادی مالی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی دارد، موجب بالا رفتن بی سابقه اشتباهی آنها برای بلعیدن و غارت مستقیم ثروت های ملی و استراتژیک کشورهای «جهان سوم» و «جنوب» شده است. هدف برقراری کامل نئوکولونیالیسم مدرن در چارچوب نظم نوین جهانی امپریالیستی. نشریات کشورهای بزرگ سرمایه داری اکنون باصراحت از برنامه «خصوصی سازی» سرمایه مالی بین المللی می نویسند و ابایی ندارند، تا ساختارهای اجرایی آنرا نیز علنی کنند. پس از فرمایشی اردوگاه سوسیالیسم سیاست آشکار غارت ثروت های ملی کشورهای جنوب، برای سرمایه داری یک اصل شده است، که همچنان پدوش مونوپول های داخلی در این کشورها به دستاوردهای اجتماعی زحمتکشان این کشورها.

روزنامه امریکایی «انترناسیونال هرالد تریبون» در گزارش مالی ماه ژوئیه سال ۹۴ خود، ضمن اعتراف به آنکه «تب خصوصی سازی» خانم «تاجر» اکنون نسخه وار به سراسر جهان صادر شده است، از ایجاد شرکت های دلالی، از جمله برای غارت «بازارهای درحال رشد»، می نویسد و اضافه می کند، که صحنه فعالیت کشورهای «جهان سوم» و «جنوب» است. (مراجعه کنید به «راه توده» شماره ۲۴، شهريور ۷۳ مقاله «اولیگارشی مالی»، «دیکتاتوری جدید جهان»)

نماینده یکی از این شرکت های دلال انگلیسی (Foreign & Colonial)، «امیل مک لاگین»، به اعتراف روزنامه فوق الذکر (در گزارش سال ۱۹۹۲)، «Pemex»، به آخرین «طعمه» غارت ثروت های ملی کشور مکزیک دارد چشم طمع دوخته است. «سیامک پروین» در کیهان لندن شماره ۵۴۱ (۲۶ ژانویه ۱۹۹۵) در مقاله ای در تشویق و تایید سران ج.ا. و سرمایه داری وابسته داخلی به «خصوصی سازی در صنایع نفت ایران»، که ج.ا. آنرا اعلام داشته است، به سرمایه داران وطنی مژده می دهد، که «یکی دو هفته است، که مکزیک ها هم از امکان خصوصی شدن شرکت ملی نفت (Pemex) سخن می گویند».

«سیامک پروین»، که از «درهم شکستن» (تابو) درباره «خصوصی سازی در صنایع یک کشور بزرگ تولید کننده نفت» (مکزیک) صحبت می کند تا دولت رفسنجانی را در این راه تشویق کرده باشد. برای اثبات ضرورت خصوصی سازی در صنایع نفت ملی شده ایران، اتفاقا در همان شماره کیهان لندن، که در آن خبر درگذشت مهندس «مهدی بازرگان»، (رئیس هیات خلع ید از شرکت انگلیسی نفت جنوب در دولت ملی دکتر مصدق) می نویسد: «فراموش نکنیم، که در سال ۱۹۳۸ میلادی، ملی شدن صنعت نفت در مکزیک یک ترفان سیاسی-اقتصادی در سراسر آمریکای لاتین برپا کرد، با ابعادی شبیه جنبش ملی شدن نفت ایران در خاورمیانه». او بلافاصله اضافه می کند، که «این حرف ها دیگر قدیمی شده اند!» و ادامه می دهد: «به هر حال،

امروز خصوصی سازی به یک فرآیند اقتصادی مسلط در بسیاری از کشورهای در حال توسعه مبدل شده است.» بدین ترتیب کیهان لندن، مشوق دولت رفسنجانی می شود و به او یادآوری می کند، که در این راه لازم نیست زیاد هم پیم به خود راه بدهد. مکزیک هم همین راه را می رود! و آب هم از آب تکان نمی خورد.

*(این امر تا این حد پیش رفته است، که رئیس اتاق صنایع فلزکاری آلمان در مذاکرات اخیر خود برای بستن قرارداد دستجمعی حقوق در سال ۱۹۹۵، نه تنها پیشنهادی برای ازدیاد سطح حقوق ها مطرح نکرد، بلکه از سندیگها می خواست، که آنها پیشنهاد لغو مزایای کارگران را مطرح سازند، تا امکان «حفظ محل کار» برچورد (آید)

ریشه های خشم توده ها

در لایه های نشریات دولتی و غیردولتی داخل کشور، به آسانی، می توان سمت و سوی تحولات و خواست ها و اهداف مردم را پیدا کرد. این خواست ها، که ممدتا اقتصادی است، آنجا که به طرح خواست های سیاسی سیاسی نیز کشیده می شود، بطور مستقیم و غیرمستقیم، به لزوم بازگشت و یا بازگرداندن آزادی ها به جامعه و به عقب راندن پاسداران و حامیان اختناق اشاره می شود. یعنی آزادی ها نیز، بعنوان راه حلی برای خاتمه دادن به غارت مردم و نگون بختی وسیع ترین توده ها مطرح می شود.

* من مسر شهید هستم و سه فرزند دارم و پس از شهید شدن مسر، بجای اینکه حقوق او را کامل بدهند، حقوق بازنشستگی اش را دادن و الان با تمام مزایای بازنشستگی ماهیانه ۱۷ هزار تومان حقوق می گیرم و این درحال است، که خط فقر در کشور را ۱۸ هزار تومان اعلام کرده اند.

* بنده يك کارگر هستم با ۶ سر عائله. حقوق دریانتي ماهیانه بنده پس از ۱۸ سال کار، هیجده هزار و سیصد تومان است، که از این مبلغ هشت هزار و سیصد تومان کرایه منزل می پردازم و در یکی از شهرک های اطراف تهران می نشینم. آیا با ده هزار تومان ۶ سر عائله با این توزیع اسفناک امروزه می شود، زندگی کرد. مگر مرگ کارگر و قشر مستضعف فرا رسیده؟

* ما جانبازان دردمان را به کدام گوش شنوایی بگوئیم؟ هر سال بنیاد جانبازان تعیین درصد سجد می کند و مرا از ۶۰ درصد مجروحیت به ۲۵ درصد رسانده اند.

* بنیاد جانبازان شش ماه است، که هزینه درمانی خانواده جانبازان را در شهرستان قم پرداخت نکرده است.

* با انقلاب اسلامی، که ما فکر می کردیم مخالف سرمایه داری است، به آینده امیدوار شدیم، اما متأسفانه به که نشد، بدتر شد. بنده الان سه چهارم درآمد ماهیانه ام را بابت اجاره می پردازم.

* بنده يك کارگر هستم، که حدود ۷ سال است، که اجازه نشین می باشم. آخر ما با ۱۲ هزار تومان حقوق چگونه زندگی خود را اداره کنیم؟ ۶ هزار تومان آن را باید کرایه خانه بدهیم و با ۶ هزار تومان و ۵ سرعائله شما بگوئید ما چکار کنیم؟

* علی رضا مهریزی جانباز ۲۵ درصد، کارگر کارخانجات تولیدی ممتاز صاحب کلسیونی از ترکش در بدن. دریغ از فراموشی لاله ها.

* بنده بسیجی هستم از سال ۶۱ تا ۶۸ در جبهه ها بوده و تقریباً در تمام عملیات ها شرکت نموده ام. ۲۵٪ هم جانبازی دارم. چند روز است، که همراه زن و چهار فرزندم شبها در پارک دانشجو می خوابیم، واقعا دیگر ذله شده ام.

* پس از شهادت برادرم در جبهه های جنگ تحمیلی، عهده دار مخارج خانواده می باشم. اینجانب و خانواده شهید پرویز را از گرانی رها سازند.

* من يك جانباز شیمیایی هستم. در مورد گرانی، مقصر خود دولت است. ما جانبازها، که چیزی در دست نداریم.

* یکبار هم به بنیاد شهید سراسر کشور بروید و درددل خانواده های شهید را گوش داده و ببینید، که مسئولین واقعا چه باری از دوش این خانواده ها برداشته اند.

* در محدوده چهار راه نظام آباد، اول خیابان سیلان جنوبی، پشت ساختمان مترو- يك زن و شوهری هستند، که حدود چندین ماه است، که در پیاده رو دارند زندگی می کنند.

* اگر بنیاد جانبازان به این عزیزان رسیدگی کند، بهتر است، تا اینکه مقابل ساختمان این بنیاد خودشان را به آتش بکشند.

تیغ «سلطنت طلب ها» بر گلوی «نهضت آزادی»

هیات رهبری «نهضت آزادی ایران»، بدنبال درگذشت مهندس «مهدی بازرگان»، رهبر این نهضت، در تهران تشکیل جلسه داد. در این اجلاس، دکتر «ابراهیم یزدی»، از اعضای هیات رهبری نهضت آزادی ایران، با اتفاق آراء، بسمت دبیر کل این نهضت انتخاب شد.

دکتر «ابراهیم یزدی» ۶۲ سال دارد و در کابینه «مهندس بازرگان» (دولت موقت پس از پیروزی انقلاب) سمت، وزیر خارجه ایران را داشت. وی تحصیلات پزشکی خود را در ایران به پایان رسانده و سپس یک دوره تخصصی را در دانشگاه های آمریکا طی کرده است. «ابراهیم یزدی» از جمله اعضای فعال انجمن های اسلامی آمریکا بوده است و در دوران پیش از کودتای ۲۸ مرداد، از جمله فعالان طرفدار دکتر «محمد مصدق» و جنبش ملی شدن نفت بوده است.

«ابراهیم یزدی» در تمام سال های گذشته، در ایران و در هیات رهبری «نهضت آزادی ایران» فعال بوده است. اجلاس هیات رهبری «نهضت آزادی ایران» در تهران و بدنبال درگذشت مهندس «مهدی بازرگان» در سن ۸۷ سالگی، تشکیل شد.

دکتر «یزدی» پس از آنکه به سمت دبیر کل «نهضت آزادی ایران» برگزیده شد، در یک مصاحبه محدود مطبوعاتی با چند خبرنگار خارجی شرکت کرد و خبرگزاری فرانسه، که نماینده آن در مصاحبه دکتر «یزدی» شرکت داشته است، گزارش داد، که دکتر «یزدی»، بنا بر اظهارات خود وی در این مصاحبه، برای دو سال بسمت دبیر کل «نهضت آزادی ایران» انتخاب شده است.

دکتر «یزدی» در این مصاحبه درباره فعالیت های «نهضت آزادی» و مواضع آن در برابر جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن، گفت: «ما هنوز یک روزنامه رسمی نداریم، اما نظرات و دیدگاه های خود را بصورت جزوه و پلی کپی در سطح معینی توزیع می کنیم». دکتر «یزدی» اضافه کرد: «نهضت آزادی» هنوز امیدوار است، موانع موجود بر سر راه انتشار نشریه ارگان «نهضت آزادی ایران» از میان برداشته شود و دولت با خواست ما برای فعالیت علنی موافقت کند.

دکتر «یزدی» در این مصاحبه تاکید کرد، که «نهضت آزادی ایران»، مانند دوران حیات زنده یاد مهندس «مهدی بازرگان»، بعنوان منتقد دولت جمهوری اسلامی ایران، در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی می خواهد فعالیت کند.

«ابراهیم یزدی» طی سفری، که اخیراً (پیش از درگذشت مهندس بازرگان) به آمریکا کرد، در یک میزگرد با رادیو ۲۴ ساعت ایرانیان مقیم آمریکا شرکت کرد و نظراتی را درباره اوضاع ایران، انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و انتقاداتی که «نهضت آزادی ایران» نسبت به عملکرد دولت و رهبران جمهوری اسلامی دارد، اعلام داشت. آن اظهارات، با اظهاراتی، که وی پس از انتخاب به سمت دبیر کل «نهضت آزادی ایران» در تهران بیان داشته، در اصول تفاوتی با یکدیگر ندارند.

معلوم نیست، در حالیکه مصاحبه «یزدی» از رادیوهای مختلف پخش می شود و در تهران نیز نامه توضیحی وی در ارتباط با این مصاحبه ها چاپ می شود (روزنامه اطلاعات) و او می تواند در مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران خارجی شرکت کند، چرا «نهضت آزادی» بصورت جدی برای فعالیت علنی اقدام نمی کند. همچنان که معلوم نیست، دولت چرا و به چه منظوری اجازه انتشار نشریه آنها را نمی دهد، در حالیکه مانعی بر سر راه سفرهای خارج از کشور، مصاحبه های خارج از کشور و حتی مصاحبه های رادیویی از داخل کشور، با رادیوهای فارسی زبان خارج کشور، برای آنها وجود ندارد!

در خارج از کشور، درگذشت مهندس «مهدی بازرگان» بازتاب های متفاوت داشت. در چند شهر اروپایی و آمریکا مجالس یادبودی برای وی برگزار شد و کلیه نشریات نیز مطالبی را درباره شخصیت، گذشته سیاسی و فعالیت های مبارزاتی او، در دوران پیش از سرنگونی سلطنت پهلوی و پس از آن، به چاپ رساندند. در ایران نیز کلیه مطبوعات داخلی عکس و خبر درگذشت مهندس «بازرگان» را منتشر ساختند، که البته در این میان سهم و نقش روزنامه «سلام» و نشریه «عصر ما»، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، برجسته تر و منصفانه تر از دیگر نشریات بود.

در خارج از کشور و از میان نشریات فارسی زبان، «کیهان لندن» به موضوع خصمانه خود نسبت به «نهضت آزادی ایران» و شخص مهندس «بازرگان» به جرم تائید انقلاب بهمین پذیرش مسئولیت دولت موقت پس از پیروزی انقلاب، ادامه داد و برای بروز دشمنی خود با میلیون مسلمان ایران، از مرگ مهندس «بازرگان» نیز نگذشت!

کیهان لندن در صفحه نخست خود، از متن وصیتنامه مذهبی و شخصی مهندس «بازرگان»، جمله «پیش طلبی از ملت ایران» را به گونه ای انتشار داد، که گویا مهندس «بازرگان» از ملت ایران، بدلیل سهمی که در انقلاب داشته، معذرت

خواهی کرده است، در حالیکه متن کامل این وصیتنامه کاملاً نشان می دهد، که مهندس «بازرگان» صرفاً براساس یک سنت مذهبی طلب آموزش کرده است.

مهندس «بازرگان» پیوسته معتقد به فعالیت در چارچوب قانون اساسی جمهور اسلامی بود، و آنقدر تجربه سیاسی داشت، که بپنداند پس از او نیز نهضت آزادی به حیات سیاسی خود باید ادامه دهد و بنابراین سخن را باید سنجیده بگوید و بنویسد. حتی در تهران صحبت از آنست، که مهندس «بازرگان»، پیش از ترک ایران برای معالجه، با اعضای رهبری «نهضت آزادی ایران» تشکیل جلسه داده و سخنانی را ابراز داشته، که وصیتنامه او تلقی می شود. او در همین جلسه، نظر مثبت خود را برای جانشینی دکتر «ابراهیم یزدی» مطرح کرده است.

کیهان لندن، در تکمیل خصومت هواداران سلطنت با همه شرکت کنندگان و تائید کنندگان انقلاب بهمین ۵۷، در نیم صفحه ای، که به مرگ مهندس «بازرگان» و سوابق او اختصاص داد، در اشاره به سال های زندان مهندس «بازرگان» در رژیم سلطنتی، بدین کوچکترین اشاره به محاکمه وی در دادگاه نظامی ارتش شاهنشاهی به جرم صدور یک اعلامیه سیاسی و ده سال محکومیت او و آیت الله طالقانی در این دادگاه، تنها نوشت: «مهندس بازرگان در گذشته چند سال در قزل قلعه بوده است!» کیهان نوشت «قزل قلعه» چیست و کجاست، تاهر کس که این زندان و شکنجه گاه پس از کودتای ۲۸ مرداد را (تا آستانه تکمیل شکنجه گاه ها و بندهای زندان اربین در دوران شاه)، از خاطر برده است، دوران سیاه اختناق شاهنشاهی را در خاطرش مرور نکند. کیهان از دوران زندان مهندس «بازرگان» چنان نوشت، که گویا مهندس «بازرگان» چند سالی را در یکی از جزایر «سی شل»، «قناری» و یا یکی از هتل های معروف جهان، بنام «قزل قلعه»، بوده است، نه در زندان قزل قلعه!

خصومت با «نهضت آزادی ایران» توسط سلطنت طلب ها، در کیهان لندن همچنان ادامه دارد، به نحوی که خبر تشکیل مصاحبه مطبوعاتی دکتر «یزدی» در ایران و اظهارات وی نیز جانی در این نشریه پیدا نکرد. گویا آنها نیز براین تدبیراند، که با مرگ «بازرگان»، نهضت آزادی نیز بهتر است از صفحه شطرنج احزاب سیاسی ایران پاک شود. برویه احزابی، که هنوز در ایران و در جمهوری اسلامی به حیات خود سبهر شکل ممکن - ادامه می دهند و برای بازگشت آزادی ها به جامعه فعالیت می کنند.

برای هر فردی این سوال باقی است، که اگر سلطنت طلب ها رکیهان لندن طرفدار آزادی هستند، خوب چرا از آزادی احزاب داخل کشور حمایت نمی کنند،

بنظر ما پاسخ روشن است، کیهان لندن طرفدار ادامه اختناق در ایران است، زیرا در صورت ترک برداشتن دیوار سانسور و اختناق در جمهوری اسلامی، آنها بزرگترین سوز و حربه تبلیغاتی خود را از دست خواهند داد.

سوز و ای، که در سال های اخیر تحت تبلیغ «آزادی پس از سرنگونی جمهوری اسلامی»، به استراتژی جناح پر قدرت اپوزیسیون راست ج.ا.د. خارج از کشور تبدیل شده است و حاصل آن باید بازگشت سلطنت به ایران باشد. این «استراتژی»، برانر عملکرد جمهوری اسلامی و قدرت غیرقابل انکار تبلیغاتی سلطنت طلب ها در خارج از کشور، متأسفانه بخش عظمی از جنبش چپ را نیز بدنبال خود کشانده است.

ناخشنودی «کیهان لندن» از ادامه سیاست مهندس «بازرگان» در «نهضت آزادی ایران»، با هدف بازگرداندن آزادی ها به جامعه، در تحریف و سانسور گذشته مبارزاتی بازرگان و سانسور مصاحبه مطبوعاتی دکتر یزدی در تهران خلاصه نمی شود، سه هفته پس از مرگ مهندس «بازرگان»، کیهان لندن (در شماره ۲۰ بهمین ۷۳) پس از ۱۴ سال به یاد استاد جاسوسی سفارت آمریکا افتاده است و از میان هزاران برگ، سندی که در سلسله کتاب های «استاد لانه جاسوسی آمریکا» در ایران منتشر شد، یک برگ را بیرون کشیده است. طبق این سند، که معلوم نیست کدام قسمت آن مستند و کدام قسمت حاشیه نویسی است، گویا مهندس «بازرگان» با مهندس «شریف امامی»، نخست وزیر شاه در سال ۵۷ ملاقات کرده است و با آیت الله «شریفعلی» نیز «سر و سری» داشته است. بهانه این یادآوری ناگهانی (!) نیز خاطرات «امام» (الله اردلان)، نایب رئیس مجلس سنای شاه (عضو لو فراماسیونی ایران) است، که در کیهان لندن چاپ می شود.

«کیهان لندن»، بدین تردید نگران آن ملاقات و این «سر و سیر» ادعایی حاشیه نویسی خاطرات «اردلان» نیست، ظاهراً باید نگرانی از آنجا ناشی شود، که دکتر «یزدی»، در مصاحبه اخیرش در تهران، ابراز امیدواری کرده و گفته است، خواهان فعالیت «نهضت آزادی ایران» در چارچوب قانون اساسی ج.ا. است و نسبت به اجازه و انتشار نشریه ارگان نهضت، تلویحاً ابراز امیدواری کرده است. کیهان بدین ترتیب یاد استاد لانه جاسوسی افتاده است، تا از اختناق داخل کشور پاسداری کند و میدان را برای یک تازی مانیای حجتیه و باند رسالت دزولت، همچنان خالی نگذارد. «لودگی» هادی خرسندی، طنزنویس «کیهان لندن» نیز، که در همین شماره «بازرگان» و آیت الله خمینی را در کنار هم به ریشخند گرفته است، چاشنی نمکین این «آزادی خواهی» است.

شمیر آخته ای، که سلطنت طلب ها علیه «نهضت آزادی ایران» از نیام برکشیده اند، پس از به خاک سپاری مهندس «مهدی بازرگان»، اکنون سینه «ابراهیم یزدی» را نشانه گرفته است، «علیرضا نوری زاده» در هفته نامه «نیمروز» چاپ لندن یورش نخست را آغاز کرد و بدنبال آن «کیهان لندن» در شماره ۲۷ بهمین خود، یزدی را به صندلی اتهامی نشاند، که سلطنت طلب ها، شرکت کنندگان در انقلاب بهمین را بر آن

جنگ و تجارت، خون انقلاب رامکید!

در لندن یک کنفرانس اقتصادی برای تحلیل اقتصاد آشفته ایران تشکیل شد. در این کنفرانس، که روزهای ۱۸ و ۱۹ ژانویه ۹۵ برپا شده بود، علاوه بر کارشناسان ایرانی و انگلیسی، کاردار سفارت ج.ا. در انگلستان نیز شرکت داشته. عده‌ای از سیاستمداران و اساتید دانشگاه‌های انگلستان نیز در کنفرانس فوق شرکت داشتند.

در جمع سخنرانی‌های ایراد شده در این کنفرانس، سخنان «هاشم پسران»، بیش از همه ایجاد بحث کرد. «هاشم پسران»، که از مدیران صنایع وابسته زمان شاه می‌باشد و اکنون در دانشگاه‌های لندن تدریس می‌کند، در این کنفرانس و از موضع لزوم پذیرش صنایع وابسته و سرمایه‌داران صنعتی دوران شاه از سوی صاحبان سرمایه‌گذاری در جمهوری اسلامی، گفت: «برنامه پنجساله اول دولت و برنامه دوم آن نشان می‌دهد، که کنترلی روی پول وجود ندارد. (جمع شدن نقدینگی در دست سرمایه‌داران تجاری وابسته) و عوارض ناشی از تورم بزرگ‌ترین مشکل فعلی کشور است. در (تاریخ معاصر) ایران دو مورد تورم وجود داشته است. یکبار در زمان جنگ بین‌الملل دوم و یکبار در دوران مصدق. اما آن دو مورد نیز چنان نبودند، که اقتصاد ایران را از پای درآورند.» (۱)

«هاشم پسران» تلویحاً و با اشاره به واقعیات، می‌خواست بگوید، که در دوران جنگ و بدلیل عدم اعتماد به آینده سیاسی کشور، سرمایه‌ها به سرمایه‌های نقدی تبدیل شد و از بکارگیری آن در تولید خودداری شد. در دوران مصدق نیز، که «هاشم پسران» به آن اشاره کرد، نیز سرمایه‌داری ایران، از بیم تبدیل جنبش ملی نفت به یک انقلاب اجتماعی، بسرعت سرمایه خود را نقد کرد و تنها پس از کودتای ۲۸ مرداد آنرا بتدریج سرمایه‌گذاری صنعتی کرد و با در تجارت درازمدت بکار گرفت.

«هاشم پسران» بدین ترتیب راه حل خروج از بحران را ابتداء امنیت سیاسی برای سرمایه‌داران در کشور اعلام داشت و سپس لزوم قبول سرمایه‌داران صنعتی خارج از کشور را، برای شرکت در یک نظام با ثبات سرمایه‌داری وابسته در ایران مطرح کرد. «در کنفرانس لندن این آمار نیز در ارتباط با جمعیت ایران، ترکیب سنی آن و موقعیت کشاورزی ارائه شد:

جمعیت ایران در سال ۱۳۶۵ به ۴۹٫۴ میلیون نفر رسید، در حالیکه این رقم در سال ۱۳۳۵ حدود ۱۸٫۹ میلیون نفر بود. جمعیت ایران اکنون ۶۶ میلیون نفر تخمین زده می‌شود، که جمعیت شهرنشین آن حدود ۵۷ درصد است. ترکیب سنی جمعیت کنونی ایران بسیار جوان است. بطوریکه ۴۵٪ آن زیر ۱۵ سال است. تخمین زده می‌شود، که اگر رشد جمعیت ایران بشکل کنونی ادامه یابد، این جمعیت در آستانه سال ۲۰۰۰ به ۷۸ میلیون نفر برسد.

همزمان با رشد جمعیت شهرنشین ایران، ۳۵٪ زمین‌های قابل بهره‌برداری کشاورزی ایران، که آب کافی نیز دارد، بدون کشت مانده است. رقم زمین قابل کشت در ایران ۱۵ میلیون هکتار است. (در ابتدای پیروزی انقلاب «جهاد سازندگی» تلاش انکارناپذیری را برای گسترش زمین‌های زیر کشت ایران به خرج داد، که آغاز جنگ و کارشکنی‌های روحانیون سنتی مخالف این تلاش و جذب و انباشت پول کشور در دست سرمایه‌داران بازار ایران، این تلاش را نه تنها اجازه نداد، تا مرحله گسترش تصارونی‌های کشت و صنعت گسترش یابد، بلکه همین تلاش ابتدایی را نیز در نطفه خفه کرد. توقف واگذاری زمین به کشاورزان، مطابق مصوبه شورای انقلاب، برای اصلاحات ارضی مطابق اصل ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی (بند ج و د)، تغییر ترکیب مدیریت در وزارت کشاورزی و سپس کشاندن نیروی جوان جهاد سازندگی به جبهه‌های جنگ، از جمله نکات و دلائل برجسته این شکست است.

[۱] «قوم»: عبارتست از کاهش ارزش پول. نشر اسکناس بیش از حد لازم برای مبادله کالایی و در نتیجه افزایش قیمت کالاها و پایین آمدن سطح زندگی توده‌های زحمتکش جامعه («راژه‌نامه» ویژه برنامه حزب توده ایران)]

می‌نشانند. در لزوم قصاص «ابراهیم یزدی» از نظر حاشیه‌نویس صفحه آخر کیهان لندن ۲۷ بهمن، همان پس، که او در محاکمه «سپهبد مهدی رحیمی» (رئیس شهربانی شاه که اعدام شد) حضور داشته است. جرم او از نظر سلطنت‌طلب‌ها در چندان است، چرا، که گویا «می‌خواهد گورکن نهضت آزادی شود» و «با جناحی از رژیم آخوندی کوتاه بیاید» و صد البته که منظور مثل روز روشن است:

۱- هشدار است به «نهضت آزادی»، که دست از تلاش برای فعالیت آزادی سیاسی در ج.ا. بردارند و بگذارند اختناق ادامه یابد و جامعه در بی‌خبری، تا لحظه وقوع فاجعه، باقی بماند!

۲- اینکه پرونده سنگین شرکت در محاکمه ژنرال‌های ارتش شاهنشاهی و فرمانداری نظامی را بیش از این نزد سلطنت‌طلب‌ها سنگین نکنند و لاقل برای گرفتن یک درجه تخفیف در محاکمه آینده، امروز به سیاست سلطنت‌طلب‌ها در داخل کشور گردن بگذار و بجای فعالیت برای آزادی‌ها در ج.ا. به جمع سلطنت‌طلب‌های طرفدار اختناق بپیوندند.

سوژه‌ای، که در سال‌های اخیر تحت تبلیغ «آزادی پس از سرنگونی جمهوری اسلامی»، به استراتژی جناح پر قدرت اپوزیسیون راست ج.ا. در خارج از کشور تبدیل شده است و حاصل آن باید بازگشت سلطنت به ایران باشد. این «استراتژی»، برافز عملکرد جمهوری اسلامی و قدرت غیرقابل انکار تبلیغاتی سلطنت‌طلب‌ها در خارج از کشور، متأسفانه بخش عظمی از جنبش چپ را نیز بدنبال خود کشانده است.

فروشگاه‌های «رفاه» به سود سرمایه‌داران است

در ایران و ظاهراً برای مبارزه با گرانفروشی (۱) طرح ایجاد فروشگاه‌های سراسری «رفاه» پیاده می‌شود. قرار است، در این فروشگاه‌ها اجناس به قیمت تعیین شده توسط دولت فروخته شود. بدون تردید این نرخ‌گذاری نمی‌تواند بی‌توجه به تورم و سقوط پول ملی کشور انجام شود و بنابراین این امکان، که نرخ‌ها با بازار تفاوت چندانی داشته باشد، بعید است. دولت برای کنترل و فرو نشاندن خشم مردم، که در برابر افزایش نرخ‌ها، در آستانه ترویز تحمل خود را از دست داده‌اند، به این ترفند متوسل شده است. وقتی واردات کشور و توزیع کالا در اختیار بخش خصوصی است، چگونه می‌توان نرخ آنها در اختیار دولت باشد؟

نشریات داخل کشور به اشاره می‌نویسند، که این فروشگاه‌ها با سرمایه‌گذاری تعدادی از بنیادها و سرمایه‌داران تشکیل می‌شوند و ۲۵٪ سود نیز از هم اکنون برای سرمایه‌گذاران پیش‌بینی شده است. ضمناً به کسانی، که سهام آنرا می‌خرند نیز ۲۰٪ سود تعلق می‌گیرد. بدین ترتیب از همان ابتدا، اجناس این فروشگاه‌ها ۴۵٪ سود به سرمایه‌گذاران می‌رساند، که از جیب مردم و مصرف‌کنندگان باید تأمین شود، یعنی باز هم از جیب مردم به جیب سرمایه‌داران. دولت گویا براین تصور است، که بدین ترتیب بخشی از نقدینگی بخش خصوصی را جذب سرمایه‌گذاری کند!

این در حقیقت همان سیستم بهم پیوسته توزیع و فروش مواد غذایی و مصرفی مردم است، که در کشورهای سرمایه‌داری اجرا می‌شود، منتفی در این کشورها تولید نیز داخلی است، اما در ایران واردات جای خالی تولید را باید پر کند!

آینده ۲۰۰۰ هزار واحد صنعتی تهران

نشریه اصناف تهران، در ارتباط با تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای «رفاه» نوشت: چرا وزارت بازرگانی، کسب و تجارت را به سازمان‌های غیر مسئول واگذار می‌کند؟ هر روز بر تعداد توزیع‌کنندگان اضافه می‌شود. چرا بجای توسعه مراکز تجاری و ساختن پاساژهای چند طبقه، فکری به حال صنایع تولیدی نمی‌کنند؟ این صنایع بر اثر نبود مواد اولیه، اکثراً در حال تعطیل است. سیل مهاجران هنوز از روستاها بطرف شهرها سرازیر است. رسانه‌های گروهی مردم را به مصرف‌گرایی تشویق می‌کنند و اجناس وارداتی بازارها را قبضه کرده است.

(جمع صنوف توزیعی تهران ۲۰۰۰ هزار واحد است، که در ۶۰ اتحادیه صنفی متمرکزند)

کنگره حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان پایان یافت

«کمونیست»های آلمان تحت نظارت پلیس امنیتی

در آخرین روزهای ماه ژانویه، در شهر برلن آلمان، چهارمین کنگره حزب «سوسیالیسم دمکراتیک آلمان» برگزار شد. این حزب، از درون حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک سابق بیرون آمده است. رهبری حزب، پیش از برپایی کنگره، تزهایی را، که برای بحث در اختیار اعضا و هواداران قرار گرفته بود، تغییر داد و بدین ترتیب کنگره با تزهایی جدیدی کار خود را شروع کرد.

هدف از تغییر تزها، آنگونه، که در کنگره حزبی مطرح شد، تبدیل حزب سوسیالیسم دمکراتیک به حزب «شایسته برای ائتلاف» با دیگر احزاب آلمان بود. هم در جریان کار کنگره و هم در آستانه برپایی آن، محافل سرمایه داری آلمان و رسانه های گروهی این کشور کارزار شدیدی را علیه فراکسیون کمونیست این حزب سازمان دادند. این فراکسیون ضمن پافشاری بر ایدئولوژی حزبی (مارکسیسم) عقیده دارد، که حزب سوسیالیسم دمکراتیک باید همچنان یک حزب ضد سرمایه داری باقی بماند. اساسنامه حزب نیز تا پیش از تشکیل کنگره مورد بحث، از این تیز دفاع می کرد.

در جریان مباحثات کنگره، که تحت فشار شدید تبلیغاتی رسانه های گروهی سرمایه داری جریان یافت، فراکسیون کمونیست ها نتوانست آراء لازم را برای تزهایی مورد نظر خود بدست آورد و بدین ترتیب، بار دیگر رهبری حزب سوسیالیسم دمکراتیک در سال های پس از فروپاشی آلمان دمکراتیک، توانست سکان رهبری را در دست های خود حفظ کند. تزهایی که توسط این بخش از رهبری (حاکم) به کنگره ارائه شد، عمدتاً بر محور ایدئولوژی زدایی و عدول از مبارزه ضد امپریالیستی متمرکز بود، که در در تیز (بند) خلاصه شده بود.

کنگره اخیر با ایجاد تغییرات در اساسنامه و برنامه حزب، نظرات رفرمیست ها را تأیید کرد. برای آشنایی با نظرات پلاتفرم کمونیستی در حزب سوسیالیسم دمکراتیک، بخش هایی از گفتگوی لیدر فراکسیون مذکور را، که از لابلای گزارش مشروح و تحریک آمیز مجله اشپیگل، در ارتباط با مسائل کنگره این حزب برگزیده ایم، می خوانید:

اشپیگل می نویسد:

«بیزکی»، دبیر اول حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان، پیش از تشکیل کنگره گفته بود، ما بطرف لیبرالیسم پیش می رویم.

خانم «واگن کشت»، سخنگوی پلاتفرم کمونیستی و عضو رهبری این حزب، که تزهایی در کنگره رای لازم را نیاورد، درباره این ادعای «بیزکی» می گوید: «رفیق بیزکی لازم بود بطور مشخص تشریح می کرد، که منظور او از این اصطلاح چیست؟ بنظر ما، هر نقطه نظر اجتماعی، که امروز خود را «لیبرال» معرفی کند، نشان می دهد، که نسبت به نظام سرمایه داری دچار خوش خیالی است. من با چنین نقطه نظرانی هیچ نوع رابطه فکری مشترک ندارم.»

در همین مصاحبه، که پیش از تشکیل کنگره انجام شد، خانم «کشت» از جمله گفت: «رفیق بیزکی مسئولیت رهبری حزبی را دارد، که برنامه آن یک برنامه ضد سرمایه داری است و ایشان این برنامه را پذیرفته است. مکانیسم بهره کشی بصورت بنیادی باید در جامعه تغییر کند. بانک ها و صنایع بزرگ کشور، ثروت های ملی محسوب می شوند. ضمناً رفیق بیزکی مدعی است، «مبارزه طبقاتی» یک مفهوم واقعگرایانه برای آلمان امروز نیست و اصولاً این مبارزه را به معنای تئوریک گذشته آن قبول ندارد. او بدین ترتیب، فقر و ثروت را در کنار هم می پذیرد. بر مبنای همین نگرش است، که او در تزهایی دهگانه خود، از اصطلاح «یک قرارداد اجتماعی» صحبت می کند، که فاقد مفهوم مبارزه طبقاتی است.» خانم «کشت»، در ارتباط با تزهایی جناح رفرمیست حزب سوسیالیسم دمکراتیک، که در کنگره اخیر رهبری حزب در اختیار آنها باقی ماند، گفت: «رفیق بیزکی در تزهایی دهگانه خود، در ارتباط با ائتلاف ها، مدعی است، که این تزها تزهایی رفرم در آلمان است و در مصاحبه های خود با نشریات آلمان می گوید: «من می توانم یک نقطه تماس با سوسیال دمکرات ها (حزب سوسیال دمکرات آلمان) محسوب شوم». او در این ارتباط از حزب سبزها و جناح

چپ حزب سوسیال دمکرات نام می برد. اظهار نظرهای رفیق «بیزکی» در گفتگو با نشریات، در آستانه کنگره حزبی و در ارتباط با دیگر احزاب کشور نیز جالب است. او می گوید: «من با دمکرات مسیحی های متقابل به چپ هم حاضریم رابطه داشته باشیم، اما آنها معمولاً برخورد مناسبی با ما ندارند.»

خانم «کشت»، در گفتگوی خود با مجله اشپیگل، در ارتباط با آلمان دمکراتیک سابق، که بشکل تحریک آمیزی توسط خبرنگار این مجله مطرح شده بود، گفت: «فروپاشی آلمان دمکراتیک، در واقع، یک حادثه ضد انقلابی بود، که طی ۵ سال این بخش از آلمان را به نابودی کشاند، آلمان دمکراتیک یک نقطه شروع مترقی بود، که در آن بهره کشی انسان از انسان وجود نداشت. امروز سرمایه بار دیگر در این قسمت از آن مسلط شده است. این یک پس روی آشکار است.»

خانم «کشت»، در پاسخ به این سؤال خبرنگار اشپیگل، که آیا شما طرفدار حکومت تک حزبی هستید، یا نه؟ گفت: «سوسیالیسم آینده، با خود دمکراسی را نیز همراه خواهد داشت.»

مجله اشپیگل، در این گزارش به این واقعیت نیز اعتراف می کند، که نه تنها در حزب سوسیالیسم دمکراتیک، بلکه در حزب سوسیال دمکرات آلمان نیز گرایش های مارکسیستی وجود دارد. این نشریه بطور مشخص و البته تحریک آمیز، از طرفداران «روزا لوکزامبورگ» در این حزب می نویسد و اشاره به نقش حزب کمونیست آلمان در اشاعه دیدگاه های خود در جامعه می کند.

کارزار رسانه های گروهی آلمان علیه گرایش به چپ در کنگره اخیر حزب سوسیالیسم دمکراتیک، پس از پایان کار کنگره و با اظهارات بشدت تحریک آمیز رئیس دولت ایالت برلن آلمان، علیه فراکسیون مارکسیست این کنگره وارد مرحله جدیدی شد. او روز بعد از کنگره گفت: «اعضای پلاتفرم کمونیستی» را تحت مراقبت پلیس قرار خواهیم داد»

البته این فقط یک جنجال علنی تبلیغاتی بیش نیست، زیرا همگان می دانند، که این مراقبت پیش از کنگره وجود داشته و پس از آن نیز وجود خواهد داشت. این سخنان صریح، فقط باید کسانی را از خواب خرگوشی بیدار کند، که در جهان سرمایه داری، دمکراسی و آزادی ها را شالوده ای فراتر از مبارزه طبقاتی یافته اند و چنان اسیر تبلیغات قرار دارند، که کمتر به خود اجازه می دهند، پرده های خیال را کنار زده و واقعیات را ببینند!

آراء بیست و سه درصدی، که مردم شرق آلمان به حزب سوسیالیسم دمکراتیک دادند و حتی در چهار منطقه، نماینده این حزب بالاترین رای را آورد و به مجلس فدرال راه یافت، به این علت بود، که مردم زخم خورده از «تاراج سرمایه داری» در شرق آلمان، علیه برپا رفتن همه دستاوردهای اجتماعی خود، علیه تحمیل بیکاری و... به این حزب رای دادند، رای دادند تا این حزب، یک حزب ضد سرمایه داری باقی بماند، سرمایه داری آلمان علیه این رای بسیج شده است.

شکار کمونیست ها در «کلمبیا»

در کشور «کلمبیا» تیم های ترور، که از سوی پلیس و سازمان امنیت این کشور سازمان داده شده اند، به شکار کمونیست ها، مبارزان ملی ومیهن پرستان و سعت بخشیده اند. براساس اطلاعاتی، که دفتر بین المللی حزب کمونیست کلمبیا منتشر ساخته است، اعضای احزاب سیاسی اپوزیسیون، در کلمبیا امنیت جانی ندارند. براساس این اطلاعات، روز ۱۷ نوامبر ۱۹۹۴ «رادریگولوز»، عضو جبهه میهنی و حزب کمونیست کلمبیا، از درون یک اتومبیل در حال حرکت از مقابل ساختمان حزب کمونیست و جبهه میهنی در یکی از شهرهای کلمبیا، به رگبار گلوله بسته شده و بقتل رسیده است. عده ای از عابری نیز بر اثر این تیراندازی بشدت مجروح شدند. در روز ۹ اوت ۹۴، «مانوئل گمپدا» تنها سناتور کمونیست عضو مجلس سنای کلمبیا، بطرز وحشیانه ای به قتل رسید، اکنون این بیم وجود دارد، که ترورها گسترش یافته و بسیاری از وابستگان احزاب مترقی و هوادار حقوق بشر از این طریق قربانی شوند.

این کشتارها، عمدتاً توسط گروه شبه نظامی «کلمبیا عاری از چریک»، انجام می شود، که تاکنون با صدور چند اطلاعیه، اعضای احزاب سیاسی اپوزیسیون و فعالان اتحادیه های کارگری را تهدید به قتل کرده است.

براساس گزارش های رسمی دولت کلمبیا، تاکنون ۷۱۷ نفر از اعضای حزب جبهه میهنی کلمبیا، ترور شده اند. سازمان های طرفدار حقوق بشر، این رقم را تا ۲ هزار تخمین می زنند.

• (اطلاعیه فوق، از شرایطی در کشور کلمبیا سخن می گوید، که بیم آن می رود در ایران نیز با تشکیل گروه های ترور، حوادثی مشابه آن در حال تدارک باشند. «راه توده» اخبار مربوط به فعالیت های ضد انقلابی این گروه ها در ج.ا. را در همین شماره چاپ کرده است و ما خواندن دقیق آنرا توصیه می کنیم)

پرونده تیراندازی در مقبره آیت الله خمینی بسته شد؟

در تهران اعلام شد، که همه بازداشت شدگان صحنه سازی تیراندازی به هاشمی رفسنجانی بر سر مقبره آیت الله خمینی، از زندان آزاد شده‌اند. گویا تنها یکی از متهمان هنوز در بازداشت بسر می‌برد و قرار نیست محاکمه‌ای برای او برپا شود. برخی اخبار جسته و گریخته نیز حکایت از آزادی مشروط این متهم دارد؛ بدین صورت، که اغلب در خانه‌اش بسر می‌برد و تنها گهگاه چند شبی را هم در زندان طی می‌کند! بدین ترتیب پرونده یک «حادثه سازی» بزرگ، که بدون تردید می‌بایستی زمینه‌ساز یک سلسله حوادث خونین، بعنوان پیامد ترور، می‌شد، پس از ۸ ماه بسته شده است!

یکی از متهمان آزاد شده این صحنه سازی، علاوه بر کار اصلی خود، به شغل خبرنگاری نیز اشتغال داشته است، و بهمین جهت پس از ترور و دستگیری وی، وزیر اطلاعات و امنیت کشور اعلام داشت: «... افراد دیگری هم هستند، که بصورت جانی به اینها (متهمان دستگیر شده) کمک می‌کردند، یا امکانات برایشان تهیه می‌کردند. اینها متأسفانه بعضی هایشان در بعضی از روزنامه‌ها شاغل بوده‌اند، که ما اگر برایمان نقش اینها به شکل سیاسی روشن شود، اقدام جدی خواهیم کرد...»

روزنامه «سلام» در شماره ۲۵ دیماه ۷۲، با اشاره به آزادی متهمان و با اشاره‌ای آشکار به اشارات وزیر اطلاعات و امنیت نوشت: «... پرواضح بود، که در آن زمان، این سخن ابهام‌انگیز، افکار عمومی را متوجه کدام روزنامه می‌کرد و اصولاً هدف از این سخن، وارد کردن فشار بر کدام روزنامه بود...»

«راه توده» در تاریخ ۱۹ بهمن ۷۲ (بلافاصله پس از پخش خبر ترور نافرجام هاشمی رفسنجانی در روز ۱۷ بهمن)، با انتشار یک «فوق‌العاده» تحلیلی، با اشاره به اهداف این صحنه سازی و مقایسه آن با تیراندازی شاموفیک «ناصر فخرآرایی» بطرف محمدرضا شاه در دانشگاه تهران و سپس یورش به حزب توده ایران، نوشت: «در تهران، توطئه از پیش تدارک دیده شده‌ای برای یورش به تمامی مخالفان متشکل و غیرمتشکل دولت در حال تکوین است. تیراندازی بطرف هاشمی رفسنجانی، بخشی از این توطئه است. طرح وسیع تصفیه نیروهای نظامی رژیم، از آرمان‌گرایان انقلاب ۵۷ و خلع سلاح مخالفان پیرامونی رژیم، در دست اجرا می‌باشد. باید در آینده نزدیک (در صورت موفقیت این طرح)، یورش به نیروهای دگراندیش مذهبی، که همچنان در پیرامون آن قرار دارند، مخالفان برنامه‌های اقتصادی دولت، که با هدایت صندوق بین‌المللی پول انجام می‌شود، ملین مخالف، که در داخل کشور و در سخت‌ترین شرایط نظرات خود را به اشکال گوناگون بیان می‌کنند، برخی نشریات، که نظرات این طیف وسیع را منعکس می‌کنند، آغاز شود. اشارات وزیر اطلاعات و امنیت به گروه‌های چپ و نام بردن از «فدائیان خلق» (در آستانه ۱۹ بهمن، سالگرد تاسیس این سازمان)، حکایت از وسعت توطئه دارد. هدف بستن برخی دهان‌های نیمه باز، یورش به مطبوعات، تشدید اختناق، قلع و قمع آرمان‌گرایان مذهبی، طرفداران آزادی و ... در کشور است. ما ضمن هشدارباش به همه نیروهای مخالف در داخل کشور ساز جمله نیروهای مذهبی پیرامون ج.ا.، خارج ساختن چهره‌های شناخته شده این نیروها را از تیروس توطئه، توصیه می‌کنیم»

کارشناسان اقتصادی امپریالیسم در تهران!

خبرگزاری فرانسه، در جریان مخابره گزارشی از وضع اقتصادی و سقوط دوباره پول ملی ایران در برابر «دلار»، فاش ساخت، که جمعی از کارشناسان کشورهای عضو «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» وابسته به محافل امپریالیستی در ایران بسر می‌برند و اوضاع اقتصادی ایران را تحت نظر دارند. مطابق با ۴۰ میلیارد دلار

بدهی خارجی ایران، کارشناسان کشورهای امپریالیستی حق دارند، برای حراست از مال خود (پول قرضی) در ایران نشسته و اوضاع سیاسی-اقتصادی کشور را کنترل کنند. از سری دیگر، سالنامه اقتصادی-اجتماعی لوموند گزارش داد، که توان سرمایه‌گذاری در ایران از بین رفته است (رعده‌ای، که دولت پس از پایان جنگ به دول سرمایه‌داری داده بود). دولت بین دو گرایش «اقتصاد دولتی» و «اقتصاد بازار» گیر کرده است. در تهران جوانان و دانشجویان علیه سیاست‌های لیبرالی در اقتصادی کشور شعار می‌دهند و خواهان برپایی نظامی پسود مستضعفان هستند.

نقش جدید «جامعه یهودی‌ها» در جهان

کوچ یهودی‌های اتحاد شوروی سابق به اسرائیل، کاهش یافته است. در بسیاری از شهرهای این جمهوری‌ها، کانون‌های مستقل سیاسی-اقتصادی یهودیان تشکیل شده است، که ارتباط مستقیم با اسرائیل دارند. همین کانون‌ها، تجارت را در اقتصادی نوین جمهوری‌های یاد شده، که همان اقتصاد سرمایه‌داری در جهان سوم محسوب می‌شود، هدایت می‌کنند و در دست دارند. این فعالیت در جمهوری آذربایجان چشمگیرتر از دیگر جمهوری‌هاست. اخیراً یک سلسله مذاکرات بین مقامات آذربایجان با مقامات دولت اسرائیل بر سر نحوه فعالیت کانون‌های یهودی در آذربایجان صورت گرفته است، که مقامات جمهوری آذربایجان، آنرا همکاری‌های حقوقی-قضائی عنوان کرده‌اند.

در جمهوری آذربایجان بیش از ۵۰۰ هزار یهودی سکونت دارند، که از این جمع در جریان فروپاشی اتحاد شوروی تنها ۴۰ هزار نفر به اسرائیل کوچ کردند. کوچ یهودی‌ها از آذربایجان خیلی زود متوقف شد و تشکیل یابی آنها در خود این جمهوری آغاز شد. حتی آنها، که در ابتدا کوچ کرده بودند، اکنون بی‌وقفه و در ارتباط با امور سیاسی-اقتصادی به آذربایجان سفر می‌کنند. تسلط به دو زبان آذربایجانی و روسی، در مین تسلط به زبان عبری، از جمله برتری‌های این جمع محسوب می‌شود. بدین ترتیب، جامعه یهودی‌های مقيم جمهوری‌های ماوراءقفقاز، به دست پر قدرت سیاسی-اقتصادی اسرائیل در این جمهوری‌ها تبدیل شده است. این تجربه‌ایست، که یهودی‌های مقيم آمریکا به نحو احسن از آن سود گرفتند و اکنون جامعه ۴ میلیونی یهودی‌های نیویورک سهم غیر قابل انکاری در هدایت سیاست عمومی کشور و وسائل ارتباط جمعی دارد. در امریکای لاتین نیز وضع به همین منوال است، و شواهد نشان می‌دهد، که آینده خاورمیانه نیز چیزی جز این نیست.

تشکل یهودی‌های پراکنده در سراسر جهان و در کشورهای مختلف، به دولت اسرائیل امکان داده است، تا در کلیه این کشورها از بازی پر قدرت اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی برخوردار شود. این امکان، در کنار سرمایه مطنی، که صهیونیسم بین‌الملل در باش جهانی و صندوق بین‌المللی پول دارد، به اسرائیل امکان می‌دهد، تا از این طریق انواع مانورهای سیاسی را در جهان سوم و حتی جهان غرب سازمان دهد. اسرائیل انحصار کامل بازار ۲۰۰ میلیارد دلاری خاورمیانه را خواهان است و این درحالی است، که حتی به‌نوشته روزنامه الاهرام مصر، هم اکنون اسرائیل ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی کشورهای عرب را در کنترل دارد.

برخاسته از همین امکانات است، که اسرائیل سعی در هماهنگ ساختن همه جهان سرمایه‌داری با سیاست خود در قبال ایران دارد. این هماهنگی کوچکترین ارتباطی با نظر اسرائیل نسبت به سران جمهوری اسلامی ندارد، چرا که اتفاقاً سیاست‌های ماجراجویانه سران جمهوری اسلامی در خدمت همان هدفی است، که اسرائیل در جستجوی آنست. این سیاست، از بهارن وحشیانه خاک ایران (نظیر آنچه با عراق شد) می‌تواند آغاز شود و تا جنگ داخلی و تجزیه خاک ایران ادامه یابد. ناراضانی و ناباورانی صیق مردم نسبت به عملکرد داخلی و خارجی جمهوری اسلامی، بی‌امتنادی به شمارهای تند و بی‌پشتوانه حکومت در خصوص امپریالیسم و صهیونیسم، مناسب‌ترین زمینه را برای نادیده انگاشتن این واقعیات در میان مردم ایران فراهم ساخته است. سرکوب آزادی‌ها، جلوگیری از رشد آگاهی مردم و تبلیغ یک بدمی دیدگاه‌های کج و معوج سیاسی توسط سران حکومت، امکان همه نوع مانور رادراختیار اسرائیل می‌گذارد. اسرائیل بی‌وقفه بر طبل «بنیادگرانی اسلامی» می‌کوبد، تا دانه‌های پراکنده در خلیج فارس و خاور میانه را به ریسائی بکشد، که در دست دارد.

اولین «کنگره اتحادیه دانشمندان مارکسیست»

دانشمندان مارکسیست روسیه، که تحت نام گروه «روسو» در پارلمان این کشور دارای یک فراکسیون هستند، در ماه اکتبر سال گذشته، نخستین کنگره خود را برگزار کردند. این کنگره در «مسکو» تشکیل شد و مهمترین هدف آن عبارت بود از «تحلیل شکست سوسیالیسم موجود»، «آزوبایی اوضاع جهان و بویژه موقعیت سرمایه داری مونوپول»، «دیالکتیک کنونی جهان در روسیه»، «مقوله «مافوق امپریالیسم» در آثار لنین و برخی اشارات مارکس به این امکان»، «تولید انبوه در جهان سرمایه داری».

این کنگره در مسکو و با شرکت ۱۹۱ نماینده و ۲۹ مهمان، از جمله نماینده حزب کمونیست فدراسیون روسیه و دیگر سازمان‌های کمونیستی این کشور، برگزار شد. کنگره در پایان کار خود، ۷۷ عضو را، به عنوان اعضای ارگان مرکزی برگزید و به توصیه نمایندگان شرکت کننده، قرار شد، این تشکیلات از هر نوع گرایش برای تبدیل شدن به یک ارگان و سازمان معینی پرهیز کند و در چارچوب نهادی متشکل از دانشمندان مارکسیست، باقی بماند.

یکی از مهمترین سخنرانی‌های ایراد شده در این کنگره، تئوریک، سخنرانی گزارش گروه پروسور «ر. ای. کوزولایف» بود. او، که از سازمان دهندگان اصلی این مجمع محسوب می‌شود، در سخنرانی خود گفت: «اجلاس، در دوران و شرایطی برگزار می‌شود، که دوران گفته‌های فراموش شد، پرنسپ‌های از دست رفته، نگرش‌های ترک شده و بالاخره خیانت به آرمان‌ها و اعتقادات است. ارتجاع فقط به مارکسیسم پورش نیاورده است، بلکه «هرمانیسم» نیز زیر ضربات این پورش قرار گرفته است. فرهنگ واقعی انسانی سرکوب می‌شود و از انسان موجودی ارتجاعی ساخته می‌شود، که بعنوان یک «مصرف کننده» پیوسته در جستجوی «مالکیت» و «اندویندالیسم» به مثابه یک ایده آل است. «فقر معنوی» بدین ترتیب بشریت را تهدید می‌کند.

وسائل ارتباط جمعی از طریق کامپیوتریزه کردن شخصیت انسان، بشریت را به زائده‌ای در تولید «انبوه» سرمایه داری تبدیل می‌کند، در این فاجعه جهانی، ایالات متحده سهم نخست را دارد. آمریکا در حقیقت و با موفقیت هسته‌های پایدار سیستم فکری و حزبی «خروشچف» را، که در سال ۱۹۶۱ طرح شده و براساس آن «کمونیسم مصرفی» باید بوجود می‌آید، پیاده کرده است! این البته با آن «کمونیسمی» که در مارکسیسم ارائه شده، ارتباطی ندارد. یعنی جهانی، که بشریت روز به روز بیشتر احساس نیاز معنوی و مادی به آن می‌کند. همین است، که باید با صراحت گفت، که ادعای معمول شده، درباره نابودی سوسیالیسم، نادرست است. تئوری مارکسیستی فروپاشید، آنچه که فرو ریخت، یک نوع دکماتیسم بود، که می‌خواست یک ساختار کهنه شده اجتماعی را مومیایی کند. ساختارهای اجتماعی فرو ریخته در اتحاد شوروی و دیگر کشورها، سوسیالیسم نبود، بلکه یک جامعه دوران گذار بود.

ازاینرو باید دانشمندان مارکسیست احساس حقارتی، که تبلیغات شدید ضد کمونیستی به آنها تحمیل کرده است، را بدور بریزند. بدون تئوری مارکسیستی، امکان حل مسائل اساسی روسیه و کل بشریت غیرممکن است. مارکسیست‌ها باید از ابتدا، از یک موضع طبقاتی روشن حرکت کنند: موضع «دیالکتیک‌تئوری کار متحده».

«کوزولایف» شکست «سوسیالیسم» را در اروپای مرکزی و شرقی، بعنوان آن روی مدال بحران سرمایه داری ارزیابی کرد، که بوسیله برای عقب افتاختن انفجار این بحران، تبدیل شده است. او گفت: با درغلطیدن رهبران اتحاد شوروی به دامن سرمایه داری، این کشورها از طریق تقسیم مجدد جهان، به ذخیره بزرگ سرمایه جهانی تبدیل گشتند. این‌ها، حاصل پایان جنگ جهانی سوم، در دوران بمب اتمی است، که فاتح آن «سیستم اولترآ امپریالیسم»، بود، لنین در بحث خود با کائوتسکی، امکان یک «اولترآ امپریالیسم» را بطور کلی نفی نکرده بود، اما سعی داشت، جهش انقلابی و قابلیت عمومی انقلاب برای بدست آوردن پیروزی را، برجسته سازد، و همچنین این ضرورت را، که باید تمام نیرو را برای تحقق آن تجهیز کرد. لنین همچنین خطری را، که «هیربون» برشمرده بود، در مورد تبدیل شدن بخشی از جهان بعنوان کلنی و تبدیل «غرب»، به یک «رویه‌رآ» بزرگ (ساحل مدیترانه برای پولدارها در جنوب فرانسه) برای فروتنان، جدی گرفته بود و آنرا تجزیه و تحلیل کرد. در واقع اکنون یک چنین وضعی بوجود آمده است، بویژه با از بین رفتن اتحاد شوروی.

«کوزولایف» اولین علت عینی شکست شوروی را رشد بدون کنترل «اقتصاد سایه» (غیررسمی و غیرقانونی)، که به ایجاد دوباره طبقه سرمایه دار در جامعه انجامید، برشمرده. انباشت سرمایه در این «اقتصاد سایه» در دومین نیمه سال‌های هشتاد، حداقل به یک سوم کل تولید اجتماعی رسیده بود و از این طریق، این طبقه توانست، عمده‌ترین وسائل تولید را به جنس قابل خرید و فروش تبدیل کند. بدون یک سری اقدامات هدفمند، از جمله فرم پولی، فاجعه اجتناب‌ناپذیر بود. اما این اقدامات، زیر فشار

تغییرات اولوسیونر (تدریجی)، که تحت عنوان دروغین «دولت خلقی» انجام شده بود، عملاً غیر ممکن بود.

دوره ما بین رهبری و توده حزبی هر روز عمیق‌تر می‌شد. با ازدیاد اعضای حزب کمونیست اتحاد شوروی تا به ۲۰ میلیون نفر، کیفیت انتظارات از اعضا، پائین آمد، و در عین حال، نقش حزب در جامعه، باز هم بیشتر تشدید شد. حزب کمونیست اتحاد شوروی، طبقه کارگر را بحال خود رها کرد، و این طبقه با حد یک «طبقه برای خود» سقوط کرد. نقش اجتماعی ۵ میلیون کارگر مشغول به کار سخت بدنی و غیرتخصصی، بطور عینی محدود شده بود. اما فعالیت حزب بصورت سنتی عملیات بر روی این ۵۰ میلیون کارگر متمرکز بود.

بجای آن می‌بایستی قاعدتا در سال‌های شصت تشخیص داده می‌شد، که بخش‌های عمده‌ای از روشنفکران، یک «قشر» مابین طبقات را دیگر تشکیل نمی‌دهند، بلکه بعلا ارتباط تنگ فعالیت علمی آنها با روند تولید، دیگر خود بخشی از طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند، که از میان آنها، یک بخش براتپ کوچکتر، رهبری (elitär) شیوه‌های یک جامعه مصرفی را می‌پذیرد و به نمایندگی نفوذ بورژوازی در جامعه تبدیل می‌شود. ممانعت از نفوذ و جا باز کردن سرمایه داری در جامعه، از اینرو ممکن نشد، که در حزب از سال‌های بیست و بویژه ۵۰ یک دوره پیوسته رو به عقب بیشتر بین فعالیت سازماندهندگان کارها (حزبی و اجتماعی) و تئورسین‌ها بوجود آمد.

تئورسین‌ها به پرسنل خادم تبدیل شدند و ارزش کار آنها، برپایه سطح دانش بوروکرات‌ها، تعیین می‌شد. شیوه اعمال شده سانسور توسط بخش‌های مربوطه به کمیته مرکزی و هیئت رئیسه آکادمی علوم، تمام کوشش‌ها را برای رشد خلاق تئوری مارکسیستی خفه کرد. حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عملاً این شیوه را، تا خودکشی معنوی، ادامه داد.

در فلسفه، یکی از وظائف عمده، تعیین شکل جدید ماتریالیسم است (بنظر انگلس، هر تغییری در جامعه و یا علوم طبیعی، و بطریق اولی تلاطمات شدید زندگی اجتماعی، به ایجاد اشکال جدید ماتریالیستی می‌انجامد). این ضروری است، که تاثیرگذاری متقابل و آگاهی انسان را، با توجه به واقعیت‌ها، همانند قدرت تاثیر وسائل ارتباط جمعی، تعمیق بخشیم. همچنین باید علیه ایدئالیزه کردن سیستم‌های تئوریک، عمل کنیم، زیرا آنها نمی‌توانند جایگزین شیوه تفکر دیالکتیکی بشوند.

«کوزولایف» افزود: «نواندیشی» آغازی شد برای تدارک تسلیم رهبران اتحاد جماهیر شوروی در برابر ضد کمونیسم. اکنون هم رهبران زیادی از احزاب کمونیستی در مورد مفاهیم «انقلاب» و «اولوسیون» (تغییرات تدریجی) درک اشتباه دارند، و انقلاب را با جنگ داخلی یکی می‌دانند. عمده، اما آن است، که انسان، نه «انقلاب» و نه «اولوسیون» را نمی‌تواند از بین ببرد، زیرا آنها وابسته به ما و خواست ما نیستند. تنها درک عینی نقش و عملکرد قانونمندی‌های اجتماعی، به دانشمندان مارکسیست امکان می‌دهد، تا جدیدترین مسائل مطروحه در جامعه را به قالب یک تحلیل واقعی از صورتبندی امروزه وضع اجتماع ارائه دهند.

درباره ترازوی «اقتصاد سیاسی»، «کوزولایف» گفت، که این اقتصاد عمدتاً خود را مشغول روند گردش محصول کرده بود، بجای آنکه به بخش تولید توجه لازم را معطوف دارد. حتی این واقعیت ابتدایی، که بازار هم می‌تواند رشد کند، از مد نظر دور شد.

این درحالی است، که «مارکس» خواستار تبدیل «اقتصاد سیاسی» مالکیت، به «اقتصاد سیاسی» کار، شده بود.

اکنون، برای تحقیقات جامعه‌شناسی، باز دیگر همان وظیفه در برابر ما قرار دارد، که لنین در آغاز قرن بیستم انجام داد «تجزیه و تحلیل رشد سرمایه داری در روسیه»! هم شکل پوشیده آن در سال‌های ۶۰ و هم اشکال آشکار آن در سال‌های اخیر. از اینطریق باید ساختار طبقه کارگر شناخته و درک شود. باید توجه کرد، که بخش‌های روشنفکری طبقه کارگر، در حال حاضر، فعال‌ترین و پذیراترین نیروهای این طبقه برای ایده‌های کمونیستی هستند.

در بخش علوم تاریخی، باید علم مارکسیست علیه دروغ و لجن پراکنی‌هایی برخیزد، که در این بین، نه تنها به تاریخ اتحاد شوروی مربوط می‌شوند، بلکه تمامی شخصیت‌های تاریخ و فرهنگ روسیه را در برمی‌گیرد، و به نسبت میهن دوستی و دمکرات بودن آنها، تشدید می‌شوند. از همه مهمتر باید حقیقت را درباره «لنین» به مردم گفت!

علوم حقوقی به بدترین شکلی برای فعالیت‌های ضد کمونیستی و بازسازی سرمایه داری بکار گرفته می‌شوند. حقوق دانان مشغول بازسازی مالکیت خصوصی و جانشین کردن قدرت شوروی از طریق ایجاد قدرت ریاست جمهوری هستند. آنها بویژه به تبلیغ «جامعه متصدن» و «دولت قانونی» برخاسته‌اند، آنهم در زمانی، که واقعیت زندگی روسیه از هر مرقعی روشن‌تر ثابت می‌کند، که قانون همان خواست طبقه حاکمی است، که به سطح قانونی رسانده شده است.

دانشمندان مارکسیست باید به «منطق صوری» و «منطق دیالکتیکی» تسلط کامل داشته باشند؛ او باید به تجزیه و تحلیل جوانب متضاد هر روند رشد یابنده بپردازند و آینده آنرا برشمرده، تزه‌های متضاد و متفاوت را مورد بررسی قرار دهد و

در سومین کنگره حزب کمونیست روسیه:

کمونیست های روسیه، در برابر «نظم نوین» امریکا ایستاده اند

سومین کنگره حزب کمونیست فدراتیو روسیه در روزهای ۲۰ تا ۲۲ ماه ژانویه ۱۹۹۵ در مسکو با شرکت ۲۶۰ نماینده، به نام ۵۰۰ هزار عضو حزب در سراسر روسیه، در حضور ۴۲ حزب و سازمان، بعنوان ناظر و میهمان از ۲۳ کشور از جمله نماینده کمیته مرکزی حزب توده ایران، برگزار شد. به نوشته «نامه مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران، نماینده حزب توده ایران و «زیگائف» (دبیر اول کمیته مرکزی)، «شنین» (دبیر دوم)، «ملنکوف» (دبیر امور بین المللی) و «لیگاف» (دبیر کمیته مرکزی و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی (تا پیش از انحلال حزب) دیدار و گفتگو شده است. مباحث این کنگره تاکنون در هیچ نشریه فارسی زبان در مهاجرت منتشر نشده است و نشریه «نامه مردم» نیز وعده داده است، که در شماره های آینده آنرا چاپ خواهد کرد.

نشریه «عصر ما»، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، چاپ ایران، خبرپرسی این کنگره را با عنوان «مبارزه با نظم نوین جهانی امریکا، هدف اصلی کمونیست های روسیه است» در شماره ۸ خود (به تاریخ پنجم بهمن ۷۳) چاپ کرد. این نشریه از قول «زیگائف»، رهبر حزب کمونیست روسیه، نوشت:

«زیگائف روز افتتاح کنگره طی سخنانی گفت، که روسیه پس از فروپاشی شوروی در جهانی قرار گرفت، که فقط یک کشور در آن آقانی می کند، هدف اصلی حزب کمونیست روسیه، مبارزه با سیاست امریکایی برقراری نظم نوین جهانی و برقراری سیستم سوسیالیستی در روسیه، جلوگیری از هرج و مرج در کشور، برکناری رژیم کنونی و سالم سازی اقتصادی است.»

«عصر ما»، از قول «زیگائف» نوشت: «با تلاش مستشاران امریکایی و تحت نظارت صندوق بین المللی پول، سیاست ضد مردمی تبدیل روسیه بزرگ به یک کشور وابسته و صادر کننده مواد خام، پیاده می شود. دولت پلستین، کشور را ملو از روپل های بی ارزش و دلارهای امریکایی کرده است، بطوریکه اکنون ۱۰۰ میلیارد دلار امریکایی در روسیه در گردش است.»

«عصر ما» نوشت: «زیگائف در پایان سخنان خود، ضمن هشدار در مورد بروز یک انفجار اجتماعی در روسیه، لزوم احیای اتحاد شوروی سابق را مورد تاکید قرار داد.»

به نوشته «عصر ما»، در کنگره حزب کمونیست روسیه، نمایندگان کلیه جمهوری های شوروی سابق و ۷۸ جمهوری و منطقه خودمختار روسیه شرکت داشته اند. نشریه T.U.Z، ارگان حزب کمونیست آلمان نیز درباره این کنگره نوشت:

«زیگائف» دوباره برنامه جدید حزب، که به تصویر کنگره رسید، اظهار داشت: برنامه ترکیبی است از تحلیل علمی و سیاست عملی، که برپایه ایدئولوژی مارکسیستی قرار دارد. با وجود این در آن، اهداف ملی و اتحاد بانیهوهای «میهن دوست و ملی گرا»، به منافع طبقاتی برتری داده شده است.

بگفته «زیگائف» برنامه جدید از «درس های تاریخ اخیر روسیه» می آموزد و اعلام می کند، که «نبرد اصولی بین دو سیستم اقتصادی پایان نیافته است.» «تولد دوباره سرزمین پدری و بازگشت به راه رشد سوسیالیستی از یک دیگر جدائی ناپذیر هستند.

برنامه اهداف عمده خود را تولد دوباره روسیه، برقراری قدرت خلق بشکل سویت اعلام می کند، تا «عدالت اجتماعی را، بعنوان حق تضمین شده بر کار، دسترسی رایگان و عمومی به آموزش، خانه و استراحت و همچنین «برابری از طریق براندازی «پارازیت های اجتماعی». حزب کمونیست روسیه خود را موظف می سازد، که اهداف فوق را از طریق مسالمت آمیز بدست آورد.

«زیگائف» گفت، که حزب کمونیست فدراتیو روسیه خود را با بخشی از جنبش جهانی کمونیستی و سوسیالیستی می داند. در طول کنگره مسئله همکاری احزاب کمونیست مورد بحث و تاکید قرار گرفت و تاکید شد که در گام اول احزاب کمونیست اروپا می توانند یک سیستم اطلاعاتی مشترک بوجود آورند.

بروزه: نظرات خود را با محک پراتیک اجتماعی و نتایج تجربیات جامعه شناسی، بسنجد.

سخنگوی دیگر پرفسور «م.ن. روتکه ویچ»، عضو آکادمی علوم روسیه بود. او مهمترین وظیفه یک مارکسیست جامعه شناس را در روسیه فعلی، شناختن تغییرات در بخش های تولید و اقتصاد اجتماعی دانست، با این هدف، که کدام گروه های اجتماعی در قطب های مختلف جامعه روسیه شکل می گیرند و ترکیبات و تاثیرات متقابل آنها چیست؟ این وظیفه را باید، با توجه به سواستفاده تبلیغات رسانه های گروهی، بسیار جدی گرفت.

«ب.اف. اسلارین»، یکی از دانشمندان علم فلسفه، که در کنگره شرکت داشت گفت: باید سیاست اصولی، بجای دست بدامن «اپروتونیسم» شدن، برپایه علوم قرار داده شود. فلاسفه باید به این پرسش پاسخ دهند، که آیا سیاست با پایه علمی، امروز تیز می تواند برای درک نبرد طبقاتی جامعه بکار گرفته شود؟

بنظر «ب.اس. کورف» یکی دیگر از دانشمندان حاضر در جلسه برقراری «بازار سرمایه داری سوسیال»، آنطور که دولت های تازه انتخاب شده «بلازوس» و «اوکرایین» آنرا تبلیغ می کنند، برای کشورهایی، که کشورهای دیگر را غارت نمی کنند، ممکن نیست. از اینرو سیاست جریان های «چپ مرکز» (از جمله در دو کشور فوق) با شکست روبرو خواهد شد. بهیچ رو نباید اجازه داد چنین جریان هایی پشت شعارهای «کمونیستی» پنهان شود، زیرا به بی اعتبار شدن جنبش «کمونیستی» خواهد انجامید. از اینرو تسلط به یک تئوری، خالی از هر نوع زیور «اقتصادی بازار» و خوش خیالی های «ملی»، از هر زمانی بیشتر ضروری است. تنها چنین برداشتی می تواند پایه یک پیروزی باشد، نه تنها علیه یک حاکمیت، بلکه برضد یورش بورژوازی.

* (ترجمه و تلخیص از دفاتر مارکسیستی (Marx. Blätter)، نشریه تئوریک حزب کمونیست آلمان شماره ۱ سال ۱۹۹۵)

مجمع دانشمندان مارکسیست روسیه

پایه گذاران اولیه مجمع «دانشمندان مارکسیست روسیه» («روسو»)، کار خود را در سال های ۱۹۹۲-۱۹۹۱ جنب شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی شروع کردند. در این جمع عده ای از دانشمندان علوم اجتماعی، طبیعی و ریاضیات نیز شرکت داشتند. در هفته پس از حوادث غافلگیرکننده ماه اوت ۱۹۹۱، که سرانجام منجر به انحلال خیانت کارانه حزب کمونیست اتحاد شوروی شد، تعداد زیادی از آنها، در تشکلی بنام «جنبش برای دفاع از حقوق کمونیستها» گرد آمدند. این تشکل، بعنوان نخستین اقدام حقوقی، کار دفاع از کمونیست های استونی و لیتونی را به عهده گرفتند، که تحت پیگرد دولت های جدید بودند. جمع زیادی از اعضای «جنبش برای دفاع از حقوق کمونیست ها»، بعداً بعنوان متخصص در دادگاه عالی اتحاد شوروی در مورد غیرقانونی کردن «حزب کمونیست» شرکت کردند و توانستند نقش برجسته ای در لغو این قرار دولت پلستین علیه سازمان های محلی حزبی ایفاء کنند. همین جمع بعداً کارزار مبارزاتی و سیاسی را با «کنفرانس قانون اساسی»، بعنوان کنفرانس غیرقانونی، سازمان دادند و عده ای از آنها انتخابات مجلس (دوما) را تحریم کردند و عده ای بعنوان نماینده حزب کمونیست فدراسیون روسیه، به «دوما» راه یافتند. دانشمندان چپ در «دوما»، یک کمیسیون ویژه برای بررسی جنایات ضد انقلاب ایجاد کردند. قرار است در سال ۱۹۹۵ از سوی این مجمع دو کنفرانس، یکی بمناسبت ۱۲۵مین سالگرد تولد «ولابینین» و دیگری بمناسبت ۵۰مین سالگرد پیروزی بر فاشیسم هیتلری برگزار شود.

«مافیا» در روسیه حکومت می کند

نشریه «اکسپرس» می نویسد: مافیای روسیه ۳ میلیون عضو دارد و ۵ هزار شعبه، که از طریق آن در تمام پانزده جمهوری شوروی سابق فعال است و در کلیه رشته های اقتصادی، بازار پول، سیاست و حتی سازمان های خیریه نفوذ دارد. این «مافیا»، که بی رحم ترین سازمان جایتکار جهان شده است، از مافیای سیسیل نیز بزرگ تر است. سرقت های مسلحانه، کشتارهای سفارشی، جعل اسناد، تجارت مواد مخدر، زهبری کازینوها و بالاخره قاچاق انواع سلاح های جنگی و سلاح های شیمیایی و آتی در محدوده فعالیت این مافیا قرار دارد. در مسکو گل فروشی ها، رستوران ها، مغازه ها و حتی گداهای اطراف دیواری کرملین، تحت کنترل این مافیاست. فقط در سال ۹۳ بطور متوسط روزانه ۸۰ نفر در مسکو بقتل رسیده اند، در این سال ۱۵۰۰ قتل توسط مافیا و بصورت سفارشی صورت گرفته است.

بیاد «ارانی»

«ما می دانیم، برخلاف جریان «آب» شنا می کنیم، ولی آنگاه شنا خواهیم کرد، تا با بازوان توانای خود، جریان را تغییر دهیم.»
بهمن ماه، پیوسته یادآور قتل ناجوانمردانه یکی از برجسته ترین و آگاه ترین انقلابیون ایران در زندان های «رضاخان» است. فعالیت انقلابی ارانی در دوران تحصیل در اروپا آغاز گردید و در سال ۱۳۱۴، با اخذ مدرک دکترای فیزیک و شیمی، به مهین بازگشت. بقول «محمد علی جمالزاده»، جوان درست و محکم و با عقیده ای بود و ادعای فکر و عقیده خود را، بالاتر از فکر و عقیده ما می دانست و گویا زیاد از حقیقت دور نبود.

«ارانی» زمانی به ایران بازگشت، که دشنام ها و هتاک های «رضاخان»، حکم قانون را داشت. او علیرغم جو خفقان آلود «قانون سیاه» ۱۳۱۰، با سیاست مشخص، افشاگری و تبلیغ و آگاه کردن روشنفکران، به ستیز با دیکتاتوری ادامه داد. «او یکی از جوان ترین دانشمندان و محققین ایرانی بود، که در ۲۷ سالگی در تحصیل رشته های مختلف علوم مرفقیتهای زیادی بدست آورد. وی به زبان های فارسی، ترکی، عربی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه آشنایی داشت» (جبار باغچه بان). بدلیل باور عمیق خود به اهمیت و تبلیغ تئوری در جریان مبارزه، نشریه ای با زبانی ساده و همه فهم را، که (مسائل انقلابی را بتواند برای مردم طرح و تحلیل کند)، بنام «دنیا» تأسیس نمود و در ۱۲ شماره مجله، تحت نام «الف. جمشید»، مقاله چاپ کرد. از این طریق بسیاری از روشنفکران زمان خود را به اصول و قانون بندی های علم انقلاب و شناخت شرایط خاص جامعه ایران آشنا نمود.

دیری نپایید که دم و دستگاه دیکتاتوری رضاخانی، جذابیت شخصیت این انقلابی بزرگ را در بین مردم، خطری برای منافع میرنده دستگاه خود دید و در سال ۱۳۱۶، ارانی و ۵۲ نفر از یارانش را بازداشت و بدلیل دفاع برحق و تاریخی از حقانیت نظرات و مرام خود و دفاع از موازین قانون اساسی (هر چند هم که انتقادهای مشخص و اصولی از آن داشتند) روانه زندان کرد. پس از ایستادگی «ارانی» بر سر شعار سرنگونی ارتجاع بود، بدستور شخص «رضاخان» سه نفر از عوامل دستگاه «پزشک احمدی»، «مختاری» و «نیرومند» ماموریت یافتند، تا نقشه قتل او را عملی کنند. سرانجام در روز چهاردهم بهمن ماه ۱۳۱۸ صلا و قلب «ارانی» این رهبر با ایمان آزادی بشر و عاشق حقیقت را، پس از تحمل سخت ترین شکنجه های روحی و جسمی، خاموش کردند» (جبار باغچه بان).

بیاد این فرزند دلدار آذربایجان و برافراشته پرچم حیدرخان عموغلی، قسمتی از فاعلیه تقی ارانی را در بیدارگاه های «رضاخان»، در زیر می آوریم:
«قبلا اهمیت تاریخی این محکمه را تذکر می دهم. برای اولین بار است، که یک دسته پنجاه و چند نفری متورالفکر و کارگر با سواد ایران، یعنی افرادی که با چراغ در این محیط تاریک باید جستجو شوند، در محکمه جنایی، یعنی محلی، که دزدان مسلح و قطاع الطرق و قاتل ها در اینجا محاکمه می شوند بعنوان داشتن یک عقیده اجتماعی، به پیشگاه قوه قضایی دعوت شده اند. تصور نکنید، که با صدور رای و گزارش آن به مقامات مافوق این محکمه تمام می شود. نه. آن اذعاننامه، این دفاع و آن رای هر سه تاریخی می باشند و همیشه در صفحات تاریخ ایران باقی خواهند ماند.

ما با تصمیم عامدانه برای کشتن به کلی عریان کرده، در یک سلول مجرد مطروب اطاق ۲۸، دالان سوم، زندان مرقت، که فرش پر حشرات آنرا هم جمع کرده بودند، مدت چهارماه انداختند. چون معلوم شد، که من شب ها کفش های خود را زیر سر میگذارم و ممکن است بتوانم با وجود سختی و رطوبت زمین قدری بخوابم، آنها را هم گرفتند. رطوبت این اطاق به حدی است، که تا کمر دیوار آن قارچ می روید.

رسیدگی به این توحش را خواهانم. مدرک دیگر این مدعا مبتلا شدن من بدو مرض، یکی رماتیسم و دیگری ضعف قلب است، که مطابق دفاتر و گزارش های بهداری زندان، در مدت مزبور بر من عارض شده است. قوه قضائیه خوابیده و میرغضب های جامعه با فعالیت تمام بیدارند»

رفقای «راه توده»، در صورت امکان شعر زیر را نیز در پیوند با این یادنامه چاپ کنید.
این شعر «پابلو نرودا»، پیاس عشق بیکران «ارانی» به تکامل، حقیقت، اندیشه و آزادا منشی بازگردان شده است.

پرنده آمده
از لزش آوازش
آب در پیچ و خم کوهسارها
بین نور و آب
که دمدام در هوا پراکنده اند،

به خود می پیچند.
بهار، بازگشت دوباره خود را به عاشقان زندگی خبر می دهد
«دانه» برای بودن و شدن از خواب برمی خیزد
ریشه، دامن خود را زیر پای گل گسترده
گرد افشان ها باز می گردند
این شکفتن و حیات
زیبنده آن پرنده گمنام
آن، که بر فراز شاخه های سبز
امید را زمزمه می کرد

«م. راد»، «ب. بهمن»

«اومانیته» و آزادی «عموئی»

روزنامه «اومانیته»، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه در شماره ۲۴ دسامبر ۹۴ خود، خبر آزادی «محمدعلی عموئی» از زندان را منتشر ساخت. «اومانیته» نوشت: «محمدعلی عموئی»، از جمله رهبران قدیمی حزب توده ایران، اخیرا در ایران از زندان آزاد شده است. او ۲۵ سال در دوران سلطنت پهلوی در زندان بسر برده بود. پس از آزادی از زندان، در دوران انقلاب، در سال ۱۹۷۹ بار دیگر به هیات رهبری حزب توده ایران پیوست و عضو دفتر سیاسی حزب شد. چند سال بعد، وی بار دیگر در جمهوری اسلامی زندانی شد، او در مجموع ۳۷ سال از عمر ۶۹ ساله خود را در زندان سپری کرده است.

«محمدعلی عموئی» پس از آزادی از زندان، تصریح کرده است، که آزادی او «بدون شرط» بوده است.

انتشار دو هفته یکبار «راه توده»

«راه توده» در ماه های اخیر، پیشنهادات گوناگونی را در ارتباط با کوتاه شدن فاصله انتشار نشریه دریافت داشته است. پایه استدلال بسیاری از نویسندگان نامه ها و پیشنهاددهندگان، همانا حوادث پرشتاب داخل کشور و ضرورت اطلاع دقیق تر از نظرات «راه توده» درباره آنها می باشد.
«راه توده» پس از گفتگوهای ضروری، ارزیابی دقیق پیشنهادات رسیده و تائید ضروری انعکاس سریعتر حوادث در ایران و موضوعگیری در برابر آنها، به این نتیجه رسیده است، که در نخستین گام می توان نشریه را هر دو هفته یکبار منتشر ساخت.

برای رسیدن به این هدف، دو مانع بسیار جدی باید از پیش پا برداشته شود. ابتدا، تامین هزینه نشریه و دوم توزیع آن، که برای هر دو آنها، چاره ای جز طلب یاری بیشتر از خوانندگان و علاقمندان «راه توده» نیست.
ما ضمن سپاس و قدرانی از زحماتی، که تاکنون علاقمندان به نشریه برای برطرف کردن این دو مانع، متقبل شده اند، در این گزنگاه نیز، انتظار دریافت پیشنهادات و یاری آنها را داریم.

Rahe Tudeh No. 30
March 95
Postfach 45
54574 Birresborn, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵
(آلمان) می توانید برای تماس سریع با «راه توده»
و ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.